

دموکراسی

آزادی

عدالت اجتماعی

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

جولای ۲۰۰۲

اسد ۱۳۸۱

شماره مسلسل ۵۵ و ۵۶





از جشن و شادی تا عزاداری

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان
شماره مسلسل ۵۵ و ۵۶ - اسد ۱۳۸۱ - جولای ۲۰۰۲

در این شماره:

- ۴ د جنگ او بنسټپالې پر ضد او د سولې او دموکراسۍ لپاره وجنګیروا.....
- ۴ «لویه جرګه» ی زیر سایه ی تفنگ و تهدید.....
- ۵ راجع به تأخیر انتشار «پیام زن».....
- ۷ درباره لویه جرګه نه از زبان «راوا» بلکه از زبان دیگران.....
- ۱۵ اگر من در لویه جرګه می بودم.....
- ۱۷ گزارش هایی از سرزمین گرفتار طاعون بنیادگرایی.....
- ۲۱ «راوا» (شعر).....
- ۲۲ کرکسان در «خانه عقاب».....
- ۲۶ نامه سرگشاده به فعالین «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا).....
- پاسخ به نامه سرگشاده ی مینا حدی عضو رهبری
- ۲۷ «حزب کمونیست کارگری ایران» به «راوا».....
- ۲۹ قوله ای از کور.....
- ۳۲ احیای رقابت در افغانستان.....
- ۳۳ د مطبوعاتو آزادی په افغانستان کی؟.....
- ۳۴ حرم داشتن «پیام زن».....
- ۳۶ «پیام زن» و خوانندگان.....
- ۴۳ گزیده ای از پست الکترونیک ما.....
- شعله ی مقاومت الهام بخش مردم قهرمان فلسطین
- ۵۲ تا نیل به پیروزی خاموش نخواهد شد.....
- ۵۸ بنیادگرایی مذهبی روی دیگر سکه ی نئوکلونیالیسم.....
- کلبدین را حامیان «سی آی ای» اش هدف قرار می دهند.
- ۶۰ و داکتر عبدالله و شرکا را مردم ما.....
- ۶۱ «سفر قندهار» نگاه شوونیستی مخملباف به مردم افغانستان.....
- ۶۳ نامه هایی از «ب. شنوا».....
- ۶۶ قم شهر زیارت و خوشگذرانی.....
- ۶۸ بودای بامیان و حیوانات ماقبل تاریخ.....
- ۷۰ به شاعری که برای دژخیم گریست (شعر).....
- ۷۱ حاجی فدیر را کی کشت؟.....
- ۹۹ اعلامیه های «راوا».....
- ۱۱۰ کشتار ارزگان، زخمی دیگر بر پیکره ی خونچکان ملت ما.....

RAWA, P.O.Box 374
Quetta, Pakistan

rawa@rawa.org
www.rawa.org

د جنگ او بنسټپالی پر ضد او د سولې او دموکراسۍ لپاره و جنگیرو!

دی معنی ندی چی گنی مونږ راتلونکی ته بدبیننه او ناامیده یو. «د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» د شلو کالو نه لاریات د وینو او اوښکو د سختی لاری مزل وهلی، د لاری له کړاوو سره آشنا دی او پرته له کوم پاره به د بنسټپالانو او د هغوی د ډول ډول مالکانو په ضد او د سولې دموکراسۍ، پرمختګ او د ښځو د خلاصون لپاره به خپله مبارزه پرمخ بوځی.

په نیویارک او واشنگتن باندی د مذهبی تروریستانو د وحشیانه حملو نه وروسته که څه هم مونږ په وروستیو څو میاشتو کی خپل دریځ د بیلو بیلو مسئلو په هکله په وار وار څرګند کړی دی، خو بیا هم ضروری ګڼو چی یو ځلی بیا ټولو مهمو سیاستونو ته ګوته ونیسو، هیله ده چی په هیواد کی دننه او بهر به د «راوا» د زیاتترو پلویانو پوښتنو ته هم ځواب ورکړی.

۱- «راوا» او د امریکا نظامی عملیات د طالبانو او اسامه بلی ټپلی پر ضد:

«راوا» تل په دی واقعیت ټینګار کړی دی چی طالبان، اسامه او نوری بنسټپالی بلی ټپلی د امریکا د دولت زیربند دی او تر هغه وخته پاتی به (۷۹) مخ کی

آزادی غوښتونکو خویندو او ورونو،

د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت، پروسې کال د مارچ اتمی د لمانځلو په ورځی هیله څرګنده کړه چی راتلونکی کال یعنی سپټکال به د ښځو نړیواله ورځ په آزاد افغانستان کی ولمانځی که څه هم نړی د افغانستان د کښالی په سر سخت ټکان وخوړ. پیری زیاتی پیښی ورباندی تیری شوی، د طالبانو رژیم او د هغوی القاعده ځنګی (تکیه ګاه) راوپرځید، خو زمونږ تورېخته هیواد آزادی ته و نه رسید. که د نورو هیوادونو ښځی د مارچ اتمه په پیر شور او زوږ سره لمانځی، خو زمونږ د هیواد ښځی لاتراوسه هم د امنیت د نشتوالی له کبله حتی د برقی کرکچن کفن د لیری اچولو جوګه ندی. د سرکاری ښځو په څنډو وهلو سره د روښانه او پراخه راتلونکو په لار کی د زرګونو ښځو د آزادی او دموکراسی ناری خودی لا پرځای پاتی وی.

ته به وایی چی دنړی د ټولو نه بی وزنه او بی وسه ملت په نصیب کی دی چی نباید په دومره آسانی د وینو ځښونکو بنسټپالو د ظلم او غلامی د ځنځیر نه خلاص شی. خو ددی دردوونکو واقعیتونو او پیښو لیدل او یادول هیڅکله په

اعلامیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به مناسبت تدویر لویه جرګه اضطراری

«لویه جرګه» ی زیر سایه ی تفنگ و تهدید

اثبات سرسپردګی اش به رژیم ایران یا حزب وحدت و شورای نظر در مسابقه افتاده است، مشهور بوده است.

تبصره‌های ذیل در مورد مسخره‌گی‌ها وی اعتباری لویه جرګه نه از «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) بلکه از دیگران است: «حتی نگاهی گذرا به یک سند صادر شده از سوی «کمسیون لویه جرګه» نشان می‌دهد که شمار بسیار بالایی از نمایندگان به ولسوالی‌های شمال کشور (ازبک) و غرب کشور (تاجیک) اختصاص داده شده است.

یک سند سر شماری دولتی سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱ و نیز نقشه‌ای منتشره از سوی «برنامه انکشافی ملل متحد» در سال ۲۰۰۲، تعداد ولسوالی‌های بدخشان را ۱۲ و پنجشیر را ۲ نشان می‌دهند ولی حالا بدخشان را شامل ۲۸ و پنجشیر را شامل ۴ ولسوالی ساخته اند زیرا «کمسیون لویه جرګه» نفوس تخمینی ۱۹۹۶ را مدار اعتبار قرار

بقیه در صفحه (۶)

لویه جرګه کار خود را شروع خواهد کرد و چشم اکثریت مردم مجروح و گیج شده‌ی ما از ضربت‌های پی در پی ده سال اخیر ناامیدی به سوی آنست. ناامیدی زیرا که این لویه جرګه در سایه تفنگ و تهدید و تطمیع جنایتکاران بنیادګر انجام گرفته است و خبرنگاران خارجی رقم کشته شدگان در جریان انتخابات را لااقل هشت نفر گزارش داده اند.

«کمسیون لویه جرګه» اعلام داشته بود که کسانی که دست شان به جنایت‌های جنگی و تخلف از حقوق بشر آلوده باشند فاقد شرایط لازم عضویت در لویه جرګه خواهند بود. اما خبرها حاکی از آنست که تعداد زیادی از کاندیدهای شریف که ننگ تعلق به این و آن باند بنیادګر را نداشته دستگیر شده یا بهر نحوی از جریان انتخابات بیرون ساخته شده و در عوض بنیادګریان و جنگ‌سالاران، خود یا عمال شان را «منتخب» اعلام نموده اند. این قدرت نمایی‌های خایانه باز هم بنابر نوشته خارجیان بیشتر در هرات تحت تسلط اسماعیل خان که گویا در

راجع به تأخیر انتشار «پیام زن»

اینچنین تأخیر در انتشار «پیام زن» از پاکستان سابقه نداشت. ایمیل‌ها و نامه‌های زیادی دریافت کردیم حاکی از انتقاد، تأسف و نگرانی عده‌ای از خوانندگان ولی در پاسخ چیزی نداشتیم بگویم جز این که به عنوان سازمانی تقریباً تنهای تنها در برابر جنایتکاران بنیادگرا، درگیر آفندر دشواری‌ها و مسایلی می‌شویم که موجب می‌شوند انتشار مجله به این تأخیر درناک گرفتار آید.

بهيچوجه نمی‌خواهیم کمبودها را توجیه نمایم ولی در ذیل اشاره‌ای داریم به گوشه‌ای از مشکلات و یا فعالیت‌هایی که مستقیماً در قضیه دخیل بوده ولی از جانب دیگر بیانگر انجام کارهایی اندک از روش آن‌ها برای «راوا» فوق‌العاده است:

۱- در واقع کار «پیام زن» شماره ۵۵ شروع شده بود که حادثه ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن را شاهد بودیم. هر هفته هزاران ایمیل به ما می‌رسید که همه پاسخ طلب بودند. گویی میلیون‌ها نفر از مردم دنیا تازه به وجود سرزمینی بنام «افغانستان» و بنیادگرایان درنده‌خویش آشنا شده و با جستجوی مختصری در اینترنت در می‌یافتند که مهمترین و بلکه یگانه منبع معتبر معلومات درباره باندهای اسامه، ملا عمر و «ائتلاف شمال» و غیره، سایت «راوا» است.

قسمت اعظم ایمیل‌ها حاوی این پیام بودند که «راوا» از سال‌ها قبل در ارتباط با خطر بنیادگرایی درست می‌دید و می‌گفت. و این سایت ما را به مرکز توجه میلیون‌ها نفر در سراسر دنیا قرار داده بود که رسیدگی به هزاران ایمیل آنان ما را به شدت مصروف نگه می‌داشت. لااقل سه تن از کارکنان «پیام زن» نیز به گروه پاسخ‌دهندگان ایمیل‌ها پیوست. بعضی هواداران خارجی ما هم در رسیدگی به ایمیل‌هایی به ما کمک می‌کردند مع الوصف هنوز متأسفانه نمی‌توانیم مدعی باشیم که به تمامی نامه‌ها پاسخ نوشته‌ایم.

۲- سفرهای متعدد به انگلستان، ایتالیا، اسپانیا، آلمان، اتریش، هلند، امریکا، کانادا، استرالیا، برازیل، مراکش، افریقای جنوبی، یونان، هند، سریلانکا، جاپان، بلژیک، سوئیس، قطر، پرتغال.

اغلب این سفرها علاوه بر آگاهی دادن به مردم دنیا از یک دید دموکراسی طلبانه و ضدبنیادگرایی، منجر به ایجاد گروه‌های طرفدار «راوا» در کشورهای مذکور شده است که از نظر تبلیغاتی و جمع‌آوری اعانه ارزش بزرگی دارند.

۳- پیگیری دوسیه قاتلان مینا که سرانجام به اعدام دو نفر از آنان انجامید.

۴- تعقیب و آزار همیشگی دستگاه‌های استخباراتی پاکستان و کنترل پست‌بکس‌ها، تلفن‌ها، آدرس‌ها و حتی حساب‌های بانکی «راوا». مدت‌هاست بانک‌های پاکستان به این بهانه که «راوا» سازمانی

راجستر شده نیست از اجرای امور مالی ما امتناع می‌ورزند.

۵- چاپ و پخش وسیع هزارها نسخه از ۵ پوستر به زبان‌های مختلف، ۲ ورقه چسبدار (استیکر)، مجموعه‌ای ۳۸۰ صفحه‌ای از نوشته‌های مطبوعات دنیا درباره «راوا» در دو سال اخیر، چهار بار تجدید چاپ و به فروش رسیدن سی هزار نسخه تنها از بروشور ۲۴ صفحه‌ای «افغانستان بزرگترین تراژدی فراموش شده دنیا» به زبان‌های انگلیسی، ایتالیایی، اسپانیایی، پرتگالی و آلمانی.

۶- کمک به انتشار کتابی راجع به «راوا» به نام «شجاعت مستور» و «قصه زویا» حاوی سرگذشت یکی از فعالان جوان «راوا» و تجربیاتش در سه دوره سیاه روس‌ها و نوکران شان، جنایتکاران جهادی و طالبان.

۷- ایجاد ده‌ها مکتب، کورس‌های سوادآموزی زنان، پرورشگاه‌ها و تیم‌های سیار طبی در پاکستان و افغانستان.

۸- انجام صدها مصاحبه حضوری، تلفنی و الکترونیک با نشریات و افراد از سراسر جهان.

۹- تازه و غنی نگهداشتن سایت انگلیسی «راوا». ظرف دو سال گذشته سایت «راوا» حایز ۸ جایزه جهانی شده است.

۱۰- ترجمه سایت «راوا» به زبان‌های ایتالیایی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی، جاپانی و پرتگالی به کمک هواخواهان ما.

۱۱- ارسال ده‌ها نامه و مقاله به روزنامه‌های پاکستانی و غیر پاکستانی به مناسبت‌های گوناگون.

۱۲- شرکت در ده‌ها محفل سازمان‌های مختلف پاکستانی.

۱۳- سازمان دادن تظاهرات باشکوه ۱۰ دسامبر و ۲۸ اپریل و برگزاری محفل‌ها به مناسبت سالگرد شهادت مینا، ۸ مارچ و سهمگیری در مراسم جشن نوروز که از نظر تعداد شرکت‌کنندگان (پیش از ۱۲ هزار نفر) و حضور ۱۲۰۰ ورزشکار مهاجر بی‌مانند بود.

۱۴- توزیع مواد در کابل، هرات، مزارشریف، نهرین، ننگرهار، فراه، ارزگان و کمپ‌های مختلف مهاجران در پاکستان. همچنین توزیع مواد ارتزاقی و وسایل درسی برای پرورشگاه و چند لیسه دخترانه در کابل.

۱۵- احیای ملالی روغتون با معاینه، بستر و ادویه رایگان در راولپندی و کویت.

۱۶- مهمانداری از پانزده تن اعضای پارلمان و شخصیت‌هایی از ایتالیا و اسپانیا که برای ابراز همبستگی با زنان افغانستان در پاکستان آمده بودند و نیز ده‌ها دوست خارجی دیگر که برای دیدار از پروژه‌های «راوا» و بررسی آن‌ها وارد پاکستان و افغانستان شده بودند.

۱۷- مطرح ساختن مسئله به محاکمه کشیدن جنایتکار مشهور گلبدینی قومندان زرداد، با مقامات حقوقی و قضایی چندین کشور و منجمله اسپانیا که پیشرفت بیشتری کرد و یکی از وزیران برای گفتگو و عقد موافقتنامه‌ای در زمینه با «راوا» به پاکستان آمد.

۱۸- تعقیب موضوع استفاده از چند عکس متعلق به «راوا» بدون

تنها در کابل از ۱۳۷۳ (۱۹۹۲) تا ۱۳۷۷ (۱۹۹۶)، حتماً کار مرغان هوا بوده است؟

پس در شرایطی که قاضی القضاات کشور تباه شده اینچنین وقیحانه لکه‌های خون بر دست و پای گلبدين و شرکاء را نادیده بگیرد؛ در شرایطی که سایه تفنگ و پول و زورگویی‌های رذیلانه‌ی باندهای بنیادگرا اینچنین بیرحمانه، گستاخانه و گسترده بر ملت سنگینی کند؛ و در شرایطی که نماینده ملل متحد توسط مشاورین جانبدار و بدطینت محاصره شده و از نیروی موثر حافظ صلح ملل متحد در کشور خبری نیست، چگونه می‌توان انتظار داشت که قسمت اعظم اعضای لویه جرگه را افرادی مردم دوست، آزادیخواه و ضد باندهای طالبی و جهادی تشکیل دهد؟

بعد در هم شکسته شدن امید مردم ما به لویه جرگه را پس از کار و نتایج آن بهتر می‌توان ارزیابی کرد اما یک نکته بدون تردید از هم اکنون روشن است: چون لویه جرگه متأسفانه نتوانست از لوٹ دست اندازی و نفوذ بنیادگرایان رها باشد، پس بهیچوجه آن لویه جرگه‌ای نیست که مردم ما در دل می‌پروراندند.

چنانچه «راوا» به کرات تأکید ورزیده است، تا زمانی که مکروب بنیادگرایی از دولت و ارگان‌های آن زدوده نشده است، هیچ حرکت، هیچ نهاد و هیچ تصمیمی سالم نخواهد بود.

با وصف این واقعیت‌های تلخ، عده‌ای بر آنند که امکان ورود افرادی نجیب، دموکراسی‌خواه و ضد بنیادگرا در لویه جرگه منتفی نیست. ما هم آرزو می‌کنیم چنین باشد. اما میزان اهمیت وجود عناصر مذکور صرفاً وقتی تثبیت شده می‌تواند که در همه حال افشاگر چهره جنایتکارانی باشند که در زیر یک سقف و در کنار آنان نشست و می‌خواهند بر نیات پلید و خایانه شان جنبه قانونی بخشند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» با تمام آن اعضای لویه جرگه هم‌تا خواهد بود که با موضعگیری بر ضد باندهای طالبی و «ائتلاف شمال»، عهد شان را به دموکراسی و خواست‌های حیاتی مردم مسجل سازند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۸ جون ۲۰۰۲ ■

«لویه جرگه»ی زیر سایه‌ی...

داده است که تحت نظر برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود سر هم بندی شده بود. (نیشن، ۱۱ می ۲۰۰۲)

به یقین این نخستین بار خواهد بود که اغلب مردم ما از این دغلکاری خایانه و شرم آور با خبر می‌شوند.

روزنامه‌نگار مطلع دیگری از پوهنتون‌های خوست، البیرونی، پروان، بامیان و پوهنتون عبداله‌بن مسعود نام می‌برد که نمایندگان هر کدام باید به لویه جرگه شرکت کنند. (نیوز، ۱۱ اپریل ۲۰۰۲)

و باز هم معلوم نیست این «پوهنتون»ها از کجا شدند جز این که به

زور از سوی «ائتلاف شمال» به خورد «کمسیون لویه جرگه» داده شده باشند تا عمال بیشتری از «ائتلاف شمال» به لویه جرگه راه یابند؟

ترکیب «کمسیون لویه جرگه» به خودی خود ناپاک و سوال انگیز است. آقای موسی توانا یک تن از اعضای آن که با برهان‌الدین ربانی آب و نمک شده و از رهبران «جمعیت اسلامی» بوده چگونه ممکن است جز برای وارد کردن تعداد حتی‌الامکان بیشتر جنایتکاران باند جمعیت به لویه جرگه به چیز دیگری بسیندیشد؟ او و امثالش تنها زمانی به عضویت در «کمسیون لویه جرگه» صالح می‌توانستند باشند که با افشای بدون کم و کاست جنایت‌ها و خیانت‌های باندهای مربوطه، بریدن کامل خود را از آنها اعلام نمایند.

در همین حال به اصطلاح

قاضی القضاات کشور مولوی فضل‌های

شنواری که مدرسه‌ای را هم در «دره آدم‌خیل» پاکستان اداره می‌کند، در ارتباط با گلبدين می‌گوید:

«انجنیر گلبدين حکمتیار و طرفدارانش سهم زیادی در جهاد افغانستان ادا کرده‌اند و بنابراین او حق دارد در دولت آینده مدنظر باشد. نه انجنیر حکمتیار و نه هیچ شخص دیگری مرتکب عملی جنایتکارانه نشده‌اند و بنابراین دلیلی وجود ندارد که بر آنان محدودیتی تحمیل گردد.» (نیشن، ۲۸ می ۲۰۰۲)

از نظر آقای «قاضی القضاات» (از بی احترامی به قاضی القضاات‌ها در سراسر جهان عذر می‌خواهم) کشته شدن افزون بر پنجاه‌هزار نفر



از این قبیل جاسوسان با نگاه‌های کریمه خادی شان تمامی نمایندگان ضد جنایتکاران بنیادگرا در لویه جرگه را می‌پاییدند

درباره لویه جرگه نه از زبان «راوا» بلکه از زبان دیگران

«دیده بان حقوق بشر» در بیاننامه ای ضمن انتقاد از نقش امریکا، متذکر شد:

«نمایندگان منتخب در لویه جرگه از سوی استخبارات افغانستان مورد تهدید و تعقیب قرار دارند.

اگر جنگ سالاران در پلان های شان موفق شوند، امنیت مردم افغانستان مستقیماً به دست کسانی خواهد افتاد که به احتمال قوی آن را با خطر مواجه خواهند ساخت.

روز سه شنبه، جنگ سالارانی غیرمنتخب اجازه یافتند به داخل خیمه ای که لویه جرگه در آن برگزار شده بود، وارد شوند. جنگ سالاران با نمایندگان دیده و به تهدید و کلابی پرداختند که خواستار عدم حضور آنان در جرگه یا مخالف پیشنهادها و طرح های آنان بودند.

چندین نماینده بشمول چند زن از تهدیدهایی گفتند که پس از اعتراض شان به شرکت جنگ سالاران در لویه جرگه دریافت کرده بودند. نمایندگان دیگری از حضور وسیع عوامل استخبارات (خاد) هشدار دادند.

سام ضیاطریفی از «دیده بان حقوق بشر» گفت: «جنگ سالاران پس از خرابکاری در جریان رای گیری در مناطق متعدد افغانستان، اکنون می کوشند خود لویه جرگه را بدزدند».

نقش زلمی خلیل زاد در کنار زدن شاه سابق موثر بود. مداخله فعال خلیل زاد در تقابل کامل با ناکامی دولت امریکا در اجرای موافقتنامه بن مبنی بر طرد جنگ سالاران از لویه جرگه بود.

بر اساس مصاحبه های «دیده بان حقوق بشر» تعدادی از معروف ترین جنگ سالاران شب دوشنبه گردهم آمده بودند تا در حکومت بعدی قدرت را تقسیم کنند.

اگر چه شرایط لویه جرگه، نقض کنندگان حقوق بشر را از حضور در جلسات آن منع می کند، ولی «دیده بان حقوق بشر» هیچ جنگ سالاری را سراغ ندارد که از ورود وی به لویه جرگه جلوگیری شده باشد و برعکس برخی از پامال کنندگان فاحش حقوق بشر بین نمایندگان وجود داشتند.

یکی از نمایندگان که درخواست اسمش افشاء شود گفت: «ما در دست مردمی گروگان هستیم که افغانستان را نابود کردند. جنگ سالاران سعی می ورزند ما را گروگان قدرت خود داشته باشند».

(خبرگزاری فرانسه، ۱۳ جون ۲۰۰۲)

«نماینده خاص اتحادیه اروپا، کلاوس - پیتر کلیبر Klaus - Peter Klaiber گفت: «از شرکت جنگ سالاران در لویه جرگه متعجب شدم. از دیدن این جنگ سالاران که در صف اول و دوم پهلوی هم نشسته بودند، حیرت کردم».

(برندن اونیل Brenden O'Neill، ۱۳ جون ۲۰۰۲)

و روز در حرامزادگی جریان دارد

«داود رمزی»

نقل قول های زیر از منابع مختلف، درستی برداشت و برخورد «راوا» درباره لویه جرگه اضطرابی را به اثبات می رسانند:

«لس انجلس تایمز» در مقاله ای بر اساس بررسی «دیده بان حقوق بشر» (HRW) خاطر نشان نمود:

«جنگ سالاران لیست کاندیدهای خود را برای لویه جرگه داشته و مردم محل را مجبور می سازند تا آنان را انتخاب کنند.

سام ضیاطریفی از «دیده بان حقوق بشر» گفت: «اگر اینان (جنگ سالاران) موفق شوند، افغان ها بار دیگر از حق انتخاب رهبران شان و اعمار جامعه ای مدنی محروم خواهند ماند».

(لس انجلس تایمز، ۱۱ جون ۲۰۰۲)

«وزیر امور زنان می گوید: «این دموکراسی نیست بلکه یک تاپه است. همه چیز قبلاً توسط صاحبان قدرت تصمیم گرفته شده است».

(بی بی سی، ۱۲ جون ۲۰۰۲)

بهرزخان در گزارشش از کابل متذکر شد:

«بادشاه خان خدردان مدعی شد: «پس از صدور اعلامیه ی ظاهرشاه به رسانه های بین المللی، من وی را دیدم که گفت اعلامیه از او (ظاهرشاه) نمی باشد و اگر لویه جرگه بخواهد، برای خدمت به کشور و ملتش حاضر خواهد بود».

زن دیگری که نخواست معرفی شود اظهار داشت که تاجورکا کر شهادت به خرج داده از جنرال فهیم خواست محل لویه جرگه را ترک گوید زیرا رهبران مجاهدین مسئول ویرانی افغانستان اند.

دیپلماتی اروپایی به شرط آن که شناخته نشود گفت که مردم احساس می کنند حقوق شان غصب شده است. اعلامیه ظاهرشاه بسیاری نمایندگان را شدیداً متاثر ساخت.

عیدمحمد باشنده کابل گفت: «تنها پشتون ها نه بلکه تاجیک ها، ازبک ها و هزاره ها هم ظاهرشاه را می خواهند زیرا تمام دیگر رهبران جنگجویان اند».

(نیوز، ۱۲ جون ۲۰۰۲)

لخدربراهیمی نماینده ملل متحد در افغانستان می گوید:

«جریان رای گیری در لویه جرگه با خشونت و خریدن رای و ... همراه بود. و متأسفانه کوشش هایی به منظور تقلب و خشونت صورت گرفته است. از پول استفاده شد، از تهدید استفاده شد».

(ای بی سی نیوز، ۱۲ جون ۲۰۰۲)

رهبری خود (شورای نظار) وفادار است تا به دولت. شاهدان عینی گفتند که وقتی بادیگارد های مسلح ولی مسعود برادر احمد شاه مسعود به علت حمل سلاح به محل لویه جرگه، متوقف و دستگیر شدند، یکی از افراد پلیس تفنگش را به سوی یک عسکر آلمانی حافظ صلح نشانه رفت.

(نیوز: ۱۷ جون ۲۰۰۲)

«بلقیس گفت: آنان پروای ما را نداشته و افکار خود را بر ما تحمیل می کنند. اینجا سردرگمی است. بسیاری نمایندگان خشمگین اند که به نظر آنان توجهی نشده و امریکا و ملل متحد تصامیم را بر آنان تحمیل می کنند. تصامیم بیشتر اتخاذ می شوند و ما بعداً آگاهی می یابیم.»

(رویت، ۲۰ جون ۲۰۰۲)

عمرزاخیل وال و آدینه نیزی که هر دو در لویه جرگه شرکت داشتند در «نیویارک تایمز» زیر عنوان «جنگ سالاران به مراد می رسند» نوشتند:

«قومندانان قدرتمند "اتلاف شمال" - آقای فهم، حاجی عبدالقدیر و کریم خلیلی - معاونان رئیس جمهور تعیین شدند. اینان خود همان نیروهای هستند که مسئولیت ارتکاب قساوت های بیشمار در دوران حکومت سابق مجاهدین را به گردن دارند.

زمانی که لویه جرگه به پایان رسید در خیابان ها با خشم و یأس مردم مواجه می شدیم: "چرا حکومتی غیر قانونی را قانونیت بخشیدید؟" اما حقیقت اینست که این کار ما نبود. در حالیکه موافقتنامه بن و لویه جرگه به ما حق انتخاب آزادانه ای حکومت بعدی را می داد، ما نمایندگان در قسمت تعیین کابینه به جز نقش سمبولیک نداشتیم. یک گروه کوچک سردمداران "اتلاف شمال" به سرکردگی پنجشیری ها در پشت درهای بسته هر تصمیمی را می گرفتند و سپس آقای کرزی را می فرستادند تا خبرهای بد را به اطلاع ما برسانند.

پس از اعلان (انصراف شاه از عهده دار شدن نقشی در دولت)، فضای لویه جرگه شدیداً دستخوش تغییر شد. آنوقت نمایندگان با عمال استخباراتی مواجه بودند که علناً نمایندگان اصلاح طلب بخصوص زنان را تهدید می کردند. دسترسی به مکرافون در کنترل گرفته شد تا طرفداران دولت مسوقت بسر جریان حاکم باشند. رهبران بنیادگرا انتقادگران جنگ سالاران را خاندان به اسلام خواندند و درخواستی را پیش کردند که سیماسمر وزیر امور زنان را به مثابه "سلمان رشدی افغانستان" تقبیح می نمود.

بالتر از همه، ما متأسفیم که به مجرد آن که خواستیم حقوق دموکراتیک خود را به کار بگیریم رهبران ما و جامعه بین المللی حاضر نشدند تهدیدی را در زمینه حقوق دموکراتیک متقبل شوند.

جریان لویه جرگه نشان داد که نیروهای قدرتمند در داخل و خارج کشور کاملاً در مقابل اصول دموکراتیک قرار دارند. خطرات به مضاف طلبیدن قدرت تفنگ بخصوص با عدم وجود پشتیبانی کافی بین المللی از حکومت قانون، جدی است. اما عکس العمل مردم در خیابان کابل نمایانگر آن است که اراده عامه افغان ها برگشت به گذشته را تحمل نخواهد کرد.

(نیویارک تایمز، ۲۱ جون ۲۰۰۲)

«خلیل زاد به دولت موقت هدایت می دهد و آن را وامی دارد تصامیمی بگیرد که در انطباق با اهداف سیاست خارجی امریکا باشد. همایون آصفی از هواداران ظاهر شاه معتقد است که امریکا در تلاشش جهت انتخاب کرزی به جای ظاهر شاه به عنوان رئیس دولت خلاف اراده مردم افغانستان حرکت می کند.

از نظر بسیاری افغان ها این جز توطئه نمی توانست چیز دیگری باشد وقتی ظاهر شاه در لویه جرگه آغاز به سخنرانی کرد و مردم بی صبرانه در انتظار آن بودند، برق قطع شد و بلندگوها از کار افتادند. همچنین در ۱۷ اپریل هنگام ورود ظاهر شاه از ایتالیا به کشورش، برق قطع شد و در نتیجه جریان عودت به وطن تاریخی ظاهر شاه، نتوانست بطور زنده توسط رسانه های برقی پخش شود.

برای دولت خطرناکتر از همه این تصور است که دولت از طریق خلیل زاد از واشنگتن دستور می گیرد.»

(نیوز، ۱۳ جون ۲۰۰۲)

«صفر محمد یکی از نمایندگان در لویه جرگه گفت: "چهار طرف ما آنقدر مردم مسلح وجود دارد که نمی دانیم این یک لویه جرگه است یا یک شورای نظامی." او یادآور شد که جنگ سالاران با زیر پا گذاشتن ممنوعیت حمل سلاح در محل، مردم را تهدید می کنند.»

(خبرگزاری فرانسه، ۱۳ جون ۲۰۰۲)

«میر محمد نماینده ای از کابل گفت: "فکر می کردم امروز صبح به کرزی رای بدهم ولی وقتی سخنرانی او را شنیدم نتیجه گرفتیم که او قادر به حل مسایل افغانستان نیست. کرزی تنها از رهبران گروه های مسلح یاد کرد. آنان همه از او پشتیبانی می کنند. اگر در نظر بگیریم که همین ها کابل را ویران کرده و ده ها هزار نفر را به قتل رسانیدند، چگونه ممکن است، اینان دوباره در قدرت باشند؟ چگونه ممکن است مسایل افغانستان را حل کنند؟"»

(ایندپندنت، ۱۴ جون ۲۰۰۲)

بهرزخان نوشت:

«احساس می شد که نمایندگان منتخب از سوی گروه قوی در "اتلاف شمال" به علت مخالفت های شان، زیر فشار و تهدید به مرگ قرار داشته اند ولی با این هم جنگ سالاران و رهبران مجاهدین علناً مسئول ویرانی کابل و نیز قتل های غیر نظامی نامیده شدند.

خانم کاکر در برابر صدها عضو لویه جرگه پرسید: آیا ربانی واضح ساخته می تواند که زیورات تلایی و آثار گرانبها و جواهر نشان باستانی به سرقت برده شده از موزیم کابل در زمان ریاست جمهوری او چه شدند؟ مخالفان مدعی اند که برهان الدین ربانی گنجینه های گرانبها را از موزیم کابل دزدیده است. همان طوری که با پیشروی طالبان چوکی ریاست جمهوری را ضمن ترک کاخ ریاست جمهوری با خود برد.

چندین سخنران سیاف را مسئول تخریب کابل و کشتن شیعه ها در کوته سنگی قلمداد کرده و مجاهدین و رهبران شان را جنگ افروز خواندند.

نیروی پلیس که افراد آن عمدتاً بر اساس سفارش و معرفی "شورای نظار" تشکیل شده است، چنانچه در زمان لویه جرگه دیده شد بیشتر به

عمرزاخلیل وال متذکر شد:

«وقتی لویه جرگه افتتاح شد، حمایت از محمدظاهر، شاه سابق فوق العاده قوی بود. بجای مطرح ساختن مسئله به صورت دموکراتیک، تقریباً دو روز از ۶ روز لویه جرگه ضایع شد در حالی که نمایندگان دولت موقت، ملل متحد و امریکا، به دیدن ظاهرشاه می رفتند تا سرانجام او را تشویق کردند که علناً از خواست هایش چشم ببوشد.

زمانی که لویه جرگه کارش را از سر گرفت، نمایندگان از دیدن ۳۰ والی ای شگفت زده شدند که هیچکدام شان در لویه جرگه انتخاب نشده بودند و به زودی معلوم شد که اینان چوبدست های دولت موقت اند که تحت تسلط جنگ سالاران "اتلاف شمال" قرار دارد.

در جمعی که من هم حضور داشتم یک والی تهدیدش را به صراحت بیان داشت: "تمام شما با من هستید. شما طبق آنچه من می گویم عمل خواهید کرد. اگر اطاعت نکردید پس از لویه جرگه به ولایت که خواهیم رفت، نه؟"

برخورد سازمان های بین المللی هم مخصوصاً در ارتباط با توقع فراوان ما از حمایت آنان از مسایل حقوق بشر دلسردکننده بود. هنگامی که از محدودیت نقش مان شکایت کردیم یکی از مشاوران سیاسی ارشد ملل متحد با قاطعیت گفت که لویه جرگه قرار نبود موجب یک تغییر اساسی سیاسی نظیر نجات دولت از دست جنگ سالاران باشد. همچنین زلمی خلیل زاد با تاکتیک های اعمال فشارش جهت تضعیف حمایت عامه از ظاهرشاه موجب ایجاد ناامیدی در لویه جرگه شده است.

لویه جرگه در واقع تابه ای است بر تصویب معاملات سیاسی پشت صحنه.

از تکی رانی که راجع به لویه جرگه پرسیدم، شانه هایش را بالا انداخته و به منظره کابل و ویران از کلکین موتر اشاره نمود: "همان مردمی که این عمارت ها را خراب کردند در صف اول لویه جرگه نشسته اند."

ما احساس فریب خوردگی و تحقیر می کنیم. مسئولیت تاریخی، در برابر ملت افغانستان به بازی گرفته شده است.

(واشننگتن پست، ۱۷ جون ۲۰۰۲)

مصاحبه های گزارشگر «پیام زن»

باتعدادی از نمایندگان

ضیا کاکر (نماینده مردم لغمان): به مثابه یک زن افغان و کسی که به مردم و وطن خود، به کشور خود و به منابع سرشار علمی، معنوی و تاریخی خود علاقمند است سوال خود را از استاد ربانی این طور مطرح کردم که شما جواب بدهید آثاری کوتی باغچه، آثار تاریخی که همه اش از تلا بود در کجاست. کی آثار موزیم را برد و در کجا برد؟ استاد ربانی گفت به خدا قسم وقتی که من در ارگ آمدم در کوتی باغچه

هیچ چیزی نبود. یکی از وکلا که هم وطن من بود صدا کشیده گفت پلی استاد مطمئنم که آن آثار را جن ها برده اند. این تنها من نبودم که این حرف ها را مطرح کردم کسانی دیگر هم اند که از مرده های این وطن یاد می کند و کسی هم از غنایم این وطن. کسی از قوای بشری اش و کسانی از منابع مادی اش. من می خواهم به اضافه این ها یک گپ عمده دیگر را که همه مردم می گویند مطرح کنم با تأسف که اینجا همان کسانی را به حیث «نماینده» می بینیم که به ناموس این وطن تجاوز کرده اند.

«پیام زن»: شما چه فکر می کنید همچو کسانی که موزیم ها را زده و تجاوزات دیگر را در این کشور انجام داده آیا می توانند نماینده مردم افغانستان باشند؟

کاکر: با تأسف که نقش تعیین کننده را فعلا همین ها دارند. من بحیث یک نماینده مردم واقعاً وجدانم را ناآرام احساس می کنم که چیزهای لازم را نتوانستم بگویم.

«پیام زن»: شما وضع جلسه را چطور می بینید آیا یک جلسه مردمی است؟

کاکر: یکی دو روز وضع طوری بود که هر کس می توانست نظرات خود را ابراز کنند مگر با تأسف امروز قسمی است که تعریف های یک جناح از جناح های دیگر در فضای کنفرانس و جلسه مسلط است. رئیس جلسه و معاون جلسه هم توانایی کنترل جلسه را طوری که باید و شاید ندارند.

«پیام زن»: سازمان حقوق بشر در مسئله افغانستان در ۲۳ سال خاموش بوده و شاید بعد از این هم خاموش باشد پس راه دیگر افشای اینان چیست؟

کاکر: مشکل در همین جا است تخطی های بسیار صریح از طرز العمل تدویر لویه جرگه صورت گرفت. ناظران بین المللی در اینجا حاضر بودند. آنان باید در جریان جرگه جلو این تخطی ها را می گرفتند. آنان باید نظارت لویه جرگه را بطور درست در دست می گرفتند. در ورقه جرگه نوشته شده بود کسی که متهم به قاچاق آثار تاریخی، نقض حقوق بشر، جنایت و دزدی است نمی تواند بحیث نماینده انتخاب و در لویه جرگه بیاید. من نمی دانم که کمیسیون تدویر جرگه که جریان را نظارت می کرد چرا نتوانست جلو چنین افراد را بگیرد. باید بگویم که به اساس فیصله بن باید اول اینها کاملاً خلع سلاح می شدند و بعداً برای لویه جرگه انتخابات صورت می گرفت. با تأسف که هنوز هم تفنگ سالاران وجود دارند و تفنگ در اختیار دارند. از ترس همین تفنگ سالاران بود که مردم صدای خود را بلند نکردند. در فضای لویه جرگه نه تنها تفنگ بلکه پول هم حاکم بود. ما حالا صدای خود را به گوش کی برسانیم؟

«پیام زن»: به همان شکلی که در اداره موقت این سلاح داران سهم بردند آیا می توانند در دولت آینده هم سهم باشند؟ آیا این برگرد مردم سوار شدن نیست؟

کاکر: ما که صدای خود را کشیدیم یگانه کسی که واقعاً با جرئت

اند؟

فریده: در نيمروز انتخابات به صورت درست رای گیری شد صندوق مانده شد و مردم رای خود را انداختند. همه مردم نماینده های واقعی خود را انتخاب کردند.

«پیام زن»: در جریان رای گیری برای کی رای دادید؟

فریده: ما تصمیم داشتیم که برای ظاهر شاه رای بدهیم. وقتی که دیدیم ظاهر شاه نبود نسبت به جهادی ها حامد کرزی را بهتر دانستیم و برای او رای دادیم.

ما از این کابینه می ترسیم که از پشت پرده کسی دیگر بیرون نشود. بخصوص از جهادی ها می ترسیم که اگر باز هم افغانستان بدست همین جهادی ها بیافتد حیات مردم ما برباد است. باز گلوله و گلوله بازی شروع می شود. همین طوری که کابل را گلوله باران کردند.

معلم حضرت گل (نماینده مردم نيمروز): آقای کرزی شش ماه

حکومت کرد. در شش ماه شش میل سلاح نگرفت علاوه از این که شش میل سلاح نگرفت. پنجاه هزار، شصت هزار میل سلاح به انسان های غیر مسئول، انسان های آدمکش، انسان هایی که همیشه دست شان در خون مردم آلوده بودند و خون مردم را ریختند توزیع شدند. من می خواهم از آقای کرزی به صفت یک نماینده پیرسم که درین چند ماه شما یک خاین را، یک جنایتکار را و یا یک نفری را که دستش به خون مردم آغشته باشد، به من نشان بدهید که به کمیته حقوق بشر رهنمایی شده باشد و کی را تا به حال به دست این کمیته داده اید؟ اکثر آنان باید به دادگاه لاهه معرفی شوند، اینان جنایتکاران جنگی هستند که هیچ یکی از آنان تا به حال به کمیته حقوق بشر پیشنهاد نشدند تا به جزای اعمال خود برسند.

اگر به واقعیت فکر کنیم دیده می شود که وکیل ها ابراز نظر نمی توانند، نظر خود را گفته نمی توانند بخاطری که سلاح حاکم است، در جایی که سلاح است جنگ است، در جایی که جنگ است و جدان نیست، در جایی که وجدان نباشد قانونیت، مصئونیت، عدالت، جمهوریت و بشریت نیست. تا وقتی که سلاح جمع نشود، تا وقتی که ننگ بشریت از دامان ما پچیده نشود و دست جنایتکاران از خون مردم کوتاه نشود، افغانستان آباد نمی شود. اولین پیشنهاد من به صفت نماینده نيمروز این است که باید سلاح ها جمع شود و تا سلاح جمع نشود دست ما از خون مردم بیگناه شسته نخواهد شد، دامان ما همیشه از خون مردم بیگناه رنگین خواهد بود. من می خواهم واقعیت را بگویم کسانی که می خواستند استعفا بدهند، استعفا دادند و کسانی که نمی خواهند استعفا بدهند نه آقای کرزی آنان را دور کرده می تواند و نه نماینده های مردم، یعنی هیچ قدرتی نیست که آنان را پس کند. چند وزیر بی واسطه که سلاح ندارند، نفر در پشت ندارند، توپ و تانک و تفنگ ندارند، افراد مسلح ندارند، اگر رای مردم را ببرند باز هم باید

صدای خود را کشید، فریاد زد زن افغان بود. امروز یکی از خواهران به من گفت که آقای قانونی زمانی که از جلسه برای خوردن نان می رفت برایش گفتم که از شما متشکرم که از مقام وزارت داخله استعفا دادید آیا شما به کدام پست دیگر کاندید هستید؟ آقای قانونی جواب داد نه. من برایش گفتم پس چطور ورق های فورمه های جمع رای یا تأیید از طرف شما در تالار پخش شده و امضا جمع آوری می شد اگر شما کاندید نیستید پس امضا چرا جمع آوری می شد؟ او در جواب گفت این دروغ است. و خواهر برایش گفته بود اگر کاندید نیستید ما از شما متشکریم. ما همینقدر گفته می توانیم و بس چون نه تفنگ داریم نه زور و نه زر. همین قدر که فریاد کشیدیم هم هیچ کس صدای ما را نشنید بیشتر ازین چه بگویم جز اینکه زندگی خود را در خطر بیاندازیم؟

«پیام زن»: در مورد سیاف که همیشه از اسلام، حقوق بشر و آرامش گپ می زند چه گفتنی دارید؟

کاکر: باید با بسیار جرئت بگویم که برای ما نا آرام کننده این است که آنانی که نفاق را در این وطن شعله ور ساختند، خانه واحد و متحد ما را سوزاندند با تأسف که این ها حالا از وحدت ملی و اتفاق ملی گپ می زنند و مردم را به وحدت ملی دعوت می کنند. آقای سیاف از اسلام گفت که شکر الحمدوالله ما مسلمان هستیم کشور ما اسلامی است ما نسل اندر نسل مسلمان بودیم. تا جایی که من معلومات دارم در دین اسلام قتل حرام است، خوردن مال مردم حرام است، زنا حرام است، غارت بیت المال حرام است. ما نمی توانیم که تنها سیاف را مشخص بسازیم همه جهادی ها بصورت عام به این جرم متهم اند.

فریده احدی بلوچ (نماینده مردم نيمروز): شش روز است که ما از

تمام ولایات جمع شده اینجا آمده ایم، به خاطر آرامی آمده ایم. ما فکر کردیم که ظاهر شاه در راس ما قرار می گیرد اما نفهمیدیم که چرا آقای کرزی انتخاب شد ولی باز هم قبول داریم چون می خواهیم در وطن ما آرامی برقرار شود و حقوق تمام ملیت ها در نظر گرفته شود.

«پیام زن»: شما وضع جلسه را چطور می بینید آیا رای از طرف مردم است یا از بیرون رهبری می شود؟

فریده: قسمی که ما فکر می کنیم این جلسه نمایی است. همه چیزها قبلاً تنظیم شده و ما را برای سیل آورده اند.

«پیام زن»: شما چه فکر می کنید از طرف کی رهبری می شود؟

فریده: از طرف افراد حامد کرزی رهبری می شود. رهبری بدست آنان و پنجشیری ها است. ما را هیچ سهم نمی دهند که حرف های خود را بگویم که ما برای چه هدفی آمده ایم. آنان هر کاری که دلشان بخواهد انجام می دهند. مشوره مردم کمتر حصه دارد. برای ما هیچ موقع نمی دهند، ما فقط نشست و تماشا می کنیم.

«پیام زن»: آیا در نيمروز انتخابات واقعاً از طرف مردم صورت گرفت و نماینده های مردم آمده یا اینکه قومندانان بزور آمده

بدمعاشی‌های جنایتکاران جهادی

در جریان لویه جرگه برخوردیهایی بین نیروهای حافظ صلح و افراد مسلح جهادی صورت گرفت. بتاريخ ۲۰ جوزا یونس قانونی می‌خواست با افراد مسلح خود داخل ساحه پولیتخنیک شود که بامخالفت نیروهای حافظ صلح مواجه شد. قانونی با تفنگچه‌اش به عسکر انگلیس حمله می‌کند و در مقابل عسکر هم مرمی تیر می‌کند. قانونی با فهیم تماس تلفنی گرفته می‌گوید که چون به وی اجازه ورود نمی‌دهد او می‌رود. فهیم خود را به دروازه رسانیده می‌خواهد قانونی را با خود ببرد. اما قانونی قبلاً محل را ترک گفته بود که دوباره توسط فهیم از گردنه باغ بالا به محل لویه جرگه باز گردانیده شد.

فشار بر ظاهر شاه

اکثریت وکلا ظاهر شاه را تأیید می‌کردند. منجمله مردم پکتیا، قندهار، ارزگان و حتی مناطق شمال بدخشان، مزار و میمنه.

ظاهر شاه زیر فشار از کاندیداتوری صرفنظر کرد. در روزهای ۱۸ و ۱۹ جوزا سردار ولی به کلای که با وی دیدار کرده بودند گفته بود: «ظاهر شاه صد در صد کاندید ریاست دولت است.» مسئولان دفتر ظاهر شاه هم موضوع را موکداً تأیید می‌کردند. پاچا خان خُدران به زلمی خلیل‌زاد گفت: «شما ظاهر شاه را زندانی کرده‌اید و می‌خواهید با فشار او را از تصمیمش منصرف سازید. همه کاره شما هستید. اگر این لویه جرگه دولت سابق را که حاکمیت یک ولسوالی بر کل افغانستان است، تصویب کند در آینده احتمال دوباره روشن شدن شعله‌های جنگ داخلی است.» همه طرفداران شاه می‌گفتند که اگر شاه کاندید نشود آنان جلسه را ترک می‌گویند و عده‌ای دیگر می‌گفتند: «کرزی آدم هوشیار و پرنرزی ولی سازشکار و مصلحت‌جو است. تصمیم مستقل گرفته نمی‌تواند، او آله دست «ائتلاف شمال» است. به عده‌هایی که در شروع کار خود به مردم داده بود عمل نکرده. نه تنها خلع سلاح را به راه نیانداخت بلکه بیشتر سلاح توزیع شد. نیروهای غیر مسئول از بین نرفت چه که قدرتمندتر شدند و رسمیت بخشیده شدند.» کسانی تبصره داشتند که حتی ربانی اسماعیل خان را «امیر» خطاب نکرد اما کرزی این کار را کرد. او دوستم را نماینده خاص خود در شش ولایت تعیین کرد. ترجیح دادن ظاهر شاه به کرزی بیشتر نه گفتن به جهادی‌ها بود. و ازین رهگذر می‌توان با قاطعیت گفت که با وصف تمام تقلبکاری‌ها و تهدید و مصرف بی‌حساب پول، روحیه اکثریت اعضای لویه جرگه به شدت ضد جنگ سالاران و جنایتکاران جهادی بود و این چشمگیرترین و در عینحال امیدبخش‌ترین جنبه لویه جرگه به شمار می‌رفت.

خلیل‌زاد، کرزی و کابینه‌اش به روزهای ۱۲ و ۱۳ جوزا دوستم،

استعفا بدهند و از صحنه خارج شوند. آنانی که قدرت دارند توپ و تفنگ دارند، خون مردم را ریخته‌اند و دامان شان از خون مردم آلوده است و سر قدرت‌اند و کسی نیست که آنان را از صحنه دور کند.

افغانستان جور شدنی است بخاطری که اوپاش‌ها گم شده است. طالبان انسان‌های بی‌فرهنگ و بی‌علم و دانشی بودند. چوپانانی بودند که پیشروی شان گوسفند و پشت سر شان سگ بود، نه از سگ چیزی یاد گرفتند و نه از گوسفند و اگر چیزی یاد هم گرفتند از همین سگ و گوسفند یاد گرفتند. آنان مشتی خفاش بودند که گم شدند. مردم ما دیگر از جنگ خسته شده‌اند. وقتی تفنگ را می‌بینند وجداناً ناآرام می‌شوند. از تفنگ نفرت دارند. وقتی تفنگ بر شانه کسی می‌بینم به حیث یک جنایتکار به او می‌نگرم و نه هرگز به صفت یک انسان. در شرایط فعلی افغانستان ما باید به جای تفنگ بیل بگیریم، من به صفت یک روشنفکر می‌گویم تا وقتی که شمشیر در غلاف نرود و قلم از غلاف ندراید و شمشیر در غلاف قلم، افغانستان آباد نخواهد شد.

گزارش‌هایی از جریان کار لویه جرگه

انتخاب نمایندگان در ولایت فراه

سرتاسر افغانستان به هشت حوزه انتخاباتی تقسیم شده بود که در هر حوزه دو یا سه نفر از اعضای کمیسیون ۲۱ نفره تدویر لویه جرگه مسئولیت نظارت بر انتخابات را داشتند. انتخابات دو مرحله داشت. مرحله اول تحت نظر کمیسیون نظارت محلی که برای هر ولایت دو یا سه تن بود صورت می‌پذیرفت. این مرحله عمده‌ترین مرحله بود که از هر ولسوالی به اساس نفوس ۲۰ تا ۶۰ نفر انتخاب می‌شدند. در این مرحله تقلب، زور تفنگ، پول و صلاحیت هیئت نظارت نقش اساسی داشت. بیشتر قومندانان و یا افرادی مطلوب جنگ سالاران هیئت نظارت انتخاب می‌شدند. مثلاً در ولایت فراه از ولسوالی شیب‌کوه ۲۰ نفر و از مرکز فراه ۶۰ نفر انتخاب شدند اما زمانی که هیئت نظارت متوجه شد که تعداد جمعیتی‌ها کم است به صلاحیت خود نمایندگان شیب‌کوه را به ۲۴ نفر و مرکز فراه را به ۶۷ نفر بالا بردند. مجموعاً ۱۱ نفر اضافی از جمعیتی‌ها بودند.

مرحله دوم انتخابات در مرکز حوزه انتخاباتی صورت می‌گرفت. این مرحله مستقیم تحت نظر ملل متحد بود ولی باز هم جمعیتی‌ها در تقلب دست باز داشتند. مثلاً در ولایت فراه کوچی وجود ندارد ولی جمعیتی‌ها یکی از افراد خود را بنام نماینده کوچی‌ها انتصاب نمودند. از ۲۵ نفر نمایندگان فراه، به استثنای ۸ تن که نمایندگان واقعی مردم بودند متباقی همه قومندانان تفنگ بدست و یا افرادی مربوط به جمعیتی‌ها و دیگر احزاب جنایتکار بودند.

برمی‌خواست. به جز از ۲۰ تن دیگران جرئت نکردند ایستاده نشوند. گل آقا والی قندهار مخالفت خود را با اعلام نام اسلامی بیان کرده اضافه نمود: «زیر نام اسلام سؤاستفاده زیاد شده.» ولی به او مجال صحبت بیشتر را ندادند.

احساس یأس و گول خوردگی

کرزی در تعیین کابینه تصمیم گرفته نمی‌توانست و جلسه لویه جرگه تقریباً سه روز بی‌برنامه بود. تا بالاخره در ۲۸ جوزا که قرار بود کرزی ساختار دولت و پست‌های کلیدی را پیشنهاد و تصویب کند چون به نتیجه‌ای نرسیده بود و خواست بی‌برنامه معلوم نشود از تشکیل ده کمسیون مثل کمسیون دفاع ملی، نظارت بر دواير، نظارت به کمک‌های بین‌المللی و غیره خبر داد و در اخیر گفت که تا فردا ساعت چهار رخصت هستیم! و قرار شد که ساعت چهار ۲۹ جوزا اعضای کلیدی کابینه اعلام شود. فردا به روی دیوارها اعلان نوشته شده بود که بتاریخ ۳۰ جوزا ساعت ۷ صبح جهت انتقال به ولایات مربوطه، نمایندگان باید از محل تعیین شده تکت بگیرند و اگر کسی از طیاره ماند مجبور است مصارف سفرش را خود بپردازد. نمایندگان همه تعجب کردند که هنوز

دولت معلوم نشده و ما را رخصت می‌کنند کرزی ساعت ۷ شام ۲۹ جوزا حدود ۵۰ فیصد اعضای کابینه را اعلام کرد. وکلای مردم همه مأیوس و نگران شدند چون کابینه هیچ فرقی با کابینه قبلی نداشت تنها تغییر این بود که طرفداران ظاهرشاه از کابینه دولت دور شده بودند. نمایندگانی می‌گفتند: «کاش نمی‌آمدیم. هیچ دستاوردی نداریم. به مردم چه جواب بگویم. جهادی‌ها دوباره حاکم شدند.»

● وکیل ناحیه اول کابل سخنان بسیار دلنشین، جذاب و ضد رهبران جهادی گفت که بلافاصله تهدید شد و تا روز آخر زیر نظارت نیروهای حافظ صلح بود.

● پاچاخان خُدران روز دوم جلسه از کابل فرار کرد زیرا قرار بود او را زندانی کنند یا...

● قانونی از پست وزارت داخله استعفا داد تا خود را برای صدراعظمی کاندید کند. کرزی در روز اعلان کابینه گفت: «به قانونی صاحب نتوانستیم وزارت مناسب را بدهیم» ولی دفعه‌تاً او را وزیر معارف اعلام کرد و رو به قانونی نموده پرسید که قبول دارد یا خیر. قانونی گفت که چون کرزی به وعده خود وفا نکرده وی هم این پست را قبول ندارد. اما کرزی این عدم قبول را برعکس وانمود ساخته و اعلام

اسماعیل خان و حاجی قدیر را خواسته بودند و گفتند که باید همه به جای ظاهرشاه کرزی را انتخاب کنند. از همان روز به بعد درهرات همه جمعیتی‌ها می‌گفتند که اگر ربانی هم خود را کاندید کند آنان به کرزی رای خواهند داد. در عین حال فهیم، احمدولی مسعود و قانونی تعدادی از نمایندگان را در روزهای ۱۸ و ۱۹ جوزا به وزارت داخله دعوت نموده و گفتند که کاندید ریاست لویه جرگه قاسمیار و ریاست دولت یونس قانونی است. ولی گویا کمتر وکیلی به آنان بها قایل شدند.

شروع جلسات مقدماتی

روز اول، قاسمیار و لخدربراهیمی کنفرانس مطبوعاتی داشتند که یک و نیم ساعت دوام کرد. خبرنگار «صدا و سیما»ی ایران پرسید که آیا حداقل و حداکثر سن رییس دولت تعیین شده زیرا سن کم بی‌تجربگی و سن بالا ناتوانی را با خود به همراه دارد. قاسمیار چون

هنوز نمی‌دانست که ظاهرشاه کاندید می‌شود یا خیر گفت که سن حداقل ۴۰ تعیین شده اما حداکثر آن تعیین نشده. خبرنگار دیگری از لخدربراهیمی پرسید: «امروز صبح فهیم وزیر دفاع در کنفرانس

مطبوعاتی اظهار نمود که برای ۱۸ ماه دیگر کرزی مسئول دولت و کابینه طبق معمول کارش را ادامه خواهد داد، اگر چنین باشد پس این لویه جرگه چرا دعوت شده و این قدر مصرف چرا؟» لخدربراهیمی در جوابش گفت: «فهم به اساس اصول دموکراسی حق دارد فرد مورد نظر خود را معرفی کند و هم به نام او تبلیغ نماید. مگر در پارلمان انگلستان چنین نمی‌شود؟» خبرنگاری افغانی از قاسمیار پرسید که اگر تصامیم لویه جرگه مورد قبول تفنگداران واقع نشود آنان چه کرده می‌توانند، قاسمیار قطعاً به مسئله برخورد نکرده و فقط گفت: «این طور نخواهد شد.»

جریان انتخاب رییس و معاونان لویه جرگه

جلسه رسمی لویه جرگه در ۲۱ جوزا ساعت ۴ عصر آغاز گردید. همه تبصره می‌کردند که ظاهرشاه هنوز روی کاندیداتوری پافشاری دارد. جلسه توسط ظاهرشاه افتتاح شد و کرزی را بحیث کاندید خود انتخاب نمود. بعداً مسئله تعیین هیئت رهبری لویه جرگه مطرح شد که در برگیرنده رییس، دو معاون و دو منشی بود. روز ۲۶ جوزا آصف محسنی به نام دولت «اسلامی» را اضافه نمود و برای مشروعیت بخشیدن آن رای‌گیری کرد و هر که موافق آن بود باید از جایش

وکلایی می‌پرسیدند که پس چرا ظاهر شاه را به افغانستان آوردند و در بحث‌ها یکی از پاسخ‌ها این بود که چنانچه طالبان از نام ظاهر شاه سواستفاده کردند، بنیادگرایان جهادی و نیز امریکا و کرزی و رفقایش فقط زیر نام او قادر بودند لویه جرگه را دایر سازند ولی وقتی به هدف دست یافتند، ظاهر شاه بی‌حزب و بی‌اردو و مخصوصاً عاری از مشاوران و هم‌نظران دلاور و مصمم را با دادن لقب «بابای ملت» در اقامتگاهش محبوس نگهداشتند.

نمایندگانی به این عقیده بودند که ظاهر شاه به هیچ‌وجه خواستار روشن شدن آتش جنگ داخلی دیگر نیست و گر نه با صدور یک اعلامیه به هوادارانش می‌تواند حتی در قلب و در مقام فرماندهی بنیادگرایان تزلزل ایجاد کند.

● بنظر ربانی، سیاف، اسماعیل خان، فهیم، عبدالله، قانونی و تمام همدستان پیدا و پنهان گلبدین با حضور شان در لویه جرگه‌ای که ظاهر شاه آن را افتتاح نمود، شرمندگی ابدی را برای خود کمایی کردند. حرف‌های اینان را بر ضد ظاهر شاه مردم ما هنوز به یاد دارند. علاوه‌تاً هنگامی که بیرق قدیمی سیاه و سرخ و سبز جای بیرق سیاه و سفید و سبز تبهکاران جهادی را گرفت از سنگ صدا برآمد و از این «امیران» نه این فرصت‌طلبی و بی‌پرنسیپی خاص دژخیمان اسلامی را نشان می‌دهد.

وکیلی می‌گفت: «وقتی یونس قانونی ضمن اعلان استعفایش با طمطراق خود و گروهِش را «بابی» لویه جرگه نامید و به تطهیر جنایات دوران حاکمیت شان پرداخت، تصمیم گرفتن از ربانی و سیاف بخواهم که پس آن همه دو و دشنام تان علیه لویه جرگه را پس بگیرد و از مردم عذر خواهی کنید در غیر آن باید روشن شود که شما ریاکار و دروغگو هستید یا قانونی. ولی مکرافون را فعال نکردند و چشم‌های خیره دو نفر جاسوس به سویم، به من فهماند که مگر نمی‌خواهم سلامت به ولایت برگردم؟»

● پیش از رای‌گیری برای انتخاب رئیس دولت انتقالی، تعدادی زیادی از وکلای طرفداری شان را از رای سری اعلام داشتند با این استدلال که از صاحبان تفنگ و زور و پول می‌ترسند که بعداً در رد تهدید و تعقیب و آزار قرار گیرند.

اما داکتر عبدالله و کرزی اولین کسانی از حکام بودند که طرفداری شان را از رای سری اعلام داشتند بدون کوچکترین اشاره به این که کی و کدام منبع رای‌دهندگان را خواهند ترساند. یعنی این که عملاً پذیرفتند که بنیادگرایان در موقعیتی اند که رای آزاد را اجازه نخواهند داد.

● نمایندگان بر آن بودند که «مارشال» نامیدن فهیم و دادن وزارتخانه‌های مهم به بنیادگرایان به معنی «بوسه مرگ» کرزی به آنان خواهد بود زیرا کرزی بنیادگرا نیست. اما عده‌ای بیشتر می‌گفتند که نه، چون کرزی اساساً فردی سازشکار است و از طرف دیگر ملل متحد و امریکا و متحدان به او گوشزد کرده اند که بهر حال باید با بنیادگرایان کنار بیاید، پس او از جان و دل می‌خواهد این جنایتکاران را از خود

کرد که قانونی وزرات معارف را قبول نموده است!

● افراد شورای نظار دو روز به وزیر جدید اجازه ورود به وزارت داخله را نمی‌دادند. گویی وزارت داخله در قباله یونس قانونی یا پدرش است.

● تعدادی از وکلا به رهبران جهادی تاخته و گفتند که سرمایه‌های آنان باید به نفع دولت مصادره شود. یکی از نمایندگان گفت: «خارجیان به ما کمک می‌کنند. ما چرا پول‌های بی‌حساب رهبران که خود را افغان هم می‌دانند جهت بازسازی افغانستان مصرف نکنیم؟» ● واصفی خطاب به جنایتکاران جهادی و مخصوصاً سیاف و ربانی گفت: «صداقت وجود ندارد. کسانی که تا دیروز لویه جرگه را نهاد کفر و الحاد و شرک می‌دانستند امروز در صف اول نشسته اند و لویه جرگه را ضامن صلح و ثبات می‌دانند.»

و از زبان برخی نمایندگان دیگر

● قبل از آغاز جلسات لویه جرگه امیدی در دلم پیدا شده بود که فضای سیاسی وطن آبستن تحول مثبت سیاسی است چرا که از اغلب نمایندگان علناً و با لحن شدید و شایسته علیه «لیدران» جنایتکار جهادی، علیه شخصیت‌سازی برای احمدشاه مسعود و یکسره کردن کار القاعده و طالبان به دست مردم، می‌شنیدیم و نیز زنان را می‌دیدیم که مصمم‌تر و پخته‌تر و دلاورتر از بسیاری نمایندگان مرد ابراز نظر و بحث می‌کردند و... اما به مجردی که چشمم به سرکردگان جنایتکار جهادی خورد که با بتخر در صف اول نشسته بودند، گویی سطل آب سردی بر سرم ریخته شده باشد، رویاهایم از هم دریده شد. چند تن از نمایندگان در حدی بی‌باور بودند که می‌گفتند «لیدران» را آورده اند تا ضمن عذرخواهی از جنایات شان خود را تسلیم دولت مرکزی منتخب لویه جرگه کنند!

● ملت ما این بار هم مقابل تفنگداران باخت. اما تصور من اینست که اینان دیگر مدت زیادی قادر نخواهند بود به خردوانی خود برگردند مردم ادامه دهند. لویه جرگه علی‌رغم دست‌درازی‌های جنایتکاران جهادی، نشاندنده آگاهی سیاسی بسیار بالای مردم ما و نفرت توفانی و باور نکردنی شان از رهبران جنایتکار جهادی بود.

● زمانی که کرزی نام فهیم را به عنوان وزیر دفاع اعلام کرد، خود وزیر صاحب نیز بلافاصله شروع به کف‌زدن کرد و تعداد زیادی نمایندگان تبصره می‌کردند که حالا ما بهتر دانستیم که مارشال صاحب بی‌سپاه ما واقعاً بچه‌تر و حقیرتر از آن است که این مقام‌ها سراسیمه و منتقل‌اش نسازد.

● جریان لویه جرگه نشان داد که گاهگاهی افراد و شخصیت‌ها در تاریخ چه نقش تعیین‌کننده‌ای می‌توانند داشته باشند. هراس از انتخاب شدن ظاهر شاه، بنیادگرایان را به تب لرزه مرگ دچار ساخته بود زیرا همه‌ی این جنایتکاران، تحت شعاع او خود را حبابی ترکیده می‌دیدند.

راضی نگه دارد.

● نمایندگان مخالف با «ائتلاف شمال» بین خود می‌گفتند که اگر برای تعیین کابینه رای‌گیری صورت بگیرد، این کابینه پر از جنگ‌سالاران یک سوم رای را هم نخواهد برد اما اگر براساس بالا کردن دست باشد، اکثریت دست‌شان را بلند خواهند کرد چون همه از

نشانی شدن توسط تروریست‌های وزارت داخله و وزارت دفاع می‌ترسند.

و شیوه رای‌گیری و نتیجه آن واضح ساخت که نه رای‌گیری دموکراتیک بود و نه اعضای کابینه منتخب نمایندگان مردم بلکه منتخب شماری از عمال «ائتلاف شمال» بودند. ■

در جریان جلسات لویه جرگه، بنیادگرایان خواستند اول با ترور قلمی داکتر سیماسمر شروع کنند تا فرصت مساعدتر... نشریه «پیام مجاهد» برهان‌الدین ربانی با استفاده از چوب قدیمی و آشنای «مخالف اسلام»، او را «سلمان رشدی افغانستان» نامیده و حتی او را به حضور در محکمه فرمایشی‌شان فرا خواندند که در نتیجه نیروی امنیت بین‌المللی مجبور شد از ترس ترور وی توسط «بچه‌های» ربانی در حکومت آقای کرزی، او را تحت محافظت گیرند. ضمناً اعلامیه‌ای به دفاع از او و تقبیح حکم نشریه تروریست‌های بنیادگرا، به دست ما رسیده است. قابل یادآوریست که «راوا» وابستگی داکتر سیماسمر با حزب وحدت را افشا و محکوم نموده است. امید حمله تروریست‌های جمعیتی آغاز بریدن وی از حزب جنایتکار وحدت هم باشد. آیا برای او مشکل است در یابد که اخوان‌الشیاطین، اخوان‌الشیاطین اند چه هزاره باشند چه پشتون و چه تاجیک و چه ازبک؟

سطرهایی از اعلامیه فوق‌الذکر

آیا می‌توان شکست، افتضاح و گذشته‌های سیاه و خاینا نه خویش را با توهین و بستن دروغ بدیگران جبران کرد؟! ...

جالب اینجاست که این نسبت از طرف کسانی داده می‌شود که خود تا همین امروز با پوشیدن نقاب اسلام هزاران هموطن مسلمان خویش را قتل عام نموده به ناموس ملی تجاوز کرده و ویرانی‌های غرب و جنوب کابل را با شهرهای دیگر کشور به عنوان هدیه مسلمانی به ارمان آورده‌اند. آن‌های که ناله‌ها و گریه‌های اطفال صغیر را در لحظه‌های تجاوز جنسی به آنان از طریق بیسیم به شبکه‌های سراسری پخش و ازین طریق اوج شقاوت و رذالت خویش را به انظار همه می‌گذاشتند، کسانی که بار بار ملت و مردم مظلوم و بیچاره افغانستان را فروخته و از خون و گوشت آنان برای خویش زندگی احیا کرده و اینک با غرور کامل به ناز و نعمت بسر می‌برند.

جالب‌تر از همه این که اینان به تاسی از شکست و افتضاح را که در اوان اخیر به خصوص در جریان گذشت چهار روز از لویه جرگه ملی تجربه نموده و ایدال‌های خشن ملت را نسبت به خویش درک کرده و به عواقب عمل کرده‌ای‌شان آگاه شده و عدالت مکتبی و بین‌المللی را در برابر خویش مینگرند، سعی به انحراف ذهنیت‌ها نموده و با دادن نسبت چنان‌گونه به شخصیت‌های ملی و مردمی در تلاش فرار از عدالت برآمده‌اند. غافل از این که مردم و ملت افغانستان دگر هیچگاهی فریب آنان را نخورده و با تشخیص واقعیت‌ها قضاوت عادلانه را خواهد داشت.

آنها نمی‌دانند که وقتی عدالتی در میان آمده و محکمه‌ای شکل گیرد کسی را محاکمه خواهد کرد که جرم ۲۳ سال تجاوز بجان، ناموس، مال و زندگی مردم افغانستان را در دوسیه خویش داشته و شکست‌اندن پیمان مقدس قرآنی را در خانه کعبه بر مبنای خواسته‌ها و گرایش‌های منفی اجتماعی خویش متحقق ساخته و سیاست زمین سوخته را طرح و پایه‌گذاری نموده‌اند...

صابره ح. - کابل،

اگر من در لویه جرگه می بودم...

با پوزش از نویسنده ارجمند تنها یک بخش نوشته را توانستیم در این شماره بیاوریم و بقیه را در شماره بعدی به چاپ خواهیم رسانید.

● وقتی سیاف گفت که اسلام کشتن زن و طفل را اجازه نمی دهد، با تمام نیرویم فریاد می زدم: آیا آن همه از مردم هزاره و ما را که در کانتینرها کباب کردی به حکم اسلام بود یا ردالت و جنایت پیشگی؟ آیا با آن فتوای مشهورت که کابل شهر فساد است و باید خراب شود، هزاران زن و طفل کشته می شدند - که شدند - براساس اسلام بود یا فاشیزم و سادیزم مذهبی؟ تو جنایتکار را چه به این وعظها. در ارتباط با لحنی بسیار بی ادبانه و آمرانه اش که می گفت: «صحبت دینی را با حوصله بشنوید»، می گفتم: شنیدن صحبت های دینی و غیر دینی از تبهکاری مثل تو برای هر افغان باغیرت و آزادپخواه عار است. اگر قاسمیار شهادت ندارد ترا ساکت سازد، مانمایندگان، مجلس را ترک می گویم تا تو فقط با مستی قاتل و فاسد مثل خودت حرف های ریاکارانه ات را ادامه دهی.

● وقتی آصف محسنی با آن لحن کلان قبیله خطاب به وکلا و کرزی داد سخن می داد و از آنان می خواست تا الله اکبر سر دهند و به این و آن مسئله بلی یا نی بگویند، به او می فهماندم: آقای محسنی از این لویه جرگه، مجلس عروسی نواسه تان جور نکنید. مجلس ریسی دارد بنام آقای قاسمیار. ما گوسفند و بچه نیستیم، شما به چه حق و به چه رویی از ما می خواهید شعاری را به حکم شما تکرار کنیم یا در مورد «خادم ملت» بلی یا نی بگوییم؟ شما فرق زیادی با برادران تان سیاف و ربانی و گلبدین ندارید و باید قبل از همه به خاطر جنایت هایی که طی سال های ۷۱ تا ۷۵ صورت گرفته حساب پس دهید.

● وقتی سیاف اضافه شدن کلمه «اسلامی» را به نام دولت پیشنهاد کرد و آصف محسنی به شیوه ای که گویی جشن نام گذاری نواسه اش باشد، آن را مسجل ساخت، می گفتم ۲۳ سال است که جنایتکاران می خواهند پشت این کلمه خود را پنهان دارند. دگر سؤ استفاده خاینانه از نام اسلام و دین و شریعت کافست. این گونه عوامفریبی و بازی با اسلام را مخصوصاً از جانب جنایتکاران شناخته شده نباید اجازه داد. و اگر هم موضوع قرار باشد فیصله شود باید با مراجعه به آرای نمایندگان انجام یابد. من روی این نظرم تا آخر پافشاری می کنم و لو هم لجن پاشی به من، و به قیمت حکم تکفیر و حتی ترورم تمام شود. بگذار مردم دنیا بار دیگر با دیدن خون دریا بند که قدرت در افغانستان مصیبت رسیده ی ما توسط چه ریاکارانی آدمکش و دشمن خونی دموکراسی غصب شده است.

● وقتی صحبت صبغت الله مجددی به پایان می رسید از او می پرسیدم: ۱۰ میلیون دالر کمک دولت پاکستان چه شد؟ حشمت جان و ذبیح جان در خورد و برد آن هیچ نقشی نداشتند؟ (البته راجع به ۱۰ میلیون، در «پیام زن» چندبار اشاره شده که از آن مثل بسیاری مطالب دیگرش ممنونم. چه افتخاری بالاتر از این که سوال ها و نکاتی از «پیام زن» را در حضور خود متهمان مطرح ساخت!)

● وقتی کرزی به مدح احمدشاه مسعود می پرداخت به او می گفتم، او همان بنیادگرایی است که به همدستی برادرانش گلبدین و شرکا دولت داوود را کفر گفته با ساز و برگ پاکستانی به پنجشیر حمله کردند که البته توسط مردم تار و مار شدند؛ هیچ نشریه و هیچ روزنامه نگار مهم جهانی نیست که دست های مسعود را در جنایات سال های سیاه ۷۱ تا ۷۵ آغشته به خون نبیند و این لکه ننگ ابدی بر جبین تمامی رهبران شورای نظار و جمعیت اسلامی را هیچ افغان شرافتمند و واقعین انکار نمی تواند. ضمناً از کرزی می پرسیدم، داکتر عبدالرحمن را کی کشت؟ چرا خون یک همکارش را بخاطر مصلحت های سیاسی با رهبران آدمکش و توطئه گر جمعیت و شورای نظار پامال می کند؟ با این قدر سازش و کوتاه آمدن مقابل بنیادگرایان می توان نقشی مهم به عنوان رهبر کشوری متلاشی و خیانت زده ایفا کرد؟

● وقتی قاسمیار آن چنان با تملق و ترس و لرز و بدون چون و چرا به سر جنایتکاران بنیادگر اموقع سخنرانی می داد اما وکلای راکه حدس می زد صدایی خلاف آنان بر آرنده هزار گونه مانع می شد، می گفتم: از عمر تو چه مانده آقای قاسمیار؟ این همه از نقش تاریخی لویه جرگه و نمایندگان و غیره که می گویی، بگذار از خودت هم نامی با افتخار در تاریخ بماند که چگونه به سران جنگ سالار و قایل نشدی یا لااقل به اندازه وکلا به آنان حق می دادی و نه بیشتر.

به توجه چیزی بیشتر وعده شده که ارزشمندتر از وفاداری به مردم و کسب آن مقام تاریخی باشد؟

● وقتی به اصطلاح «سرود ملی» نواخته شد و همه به پا خاستند، فریاد می زدم که این سرود ملی ما نمی تواند باشد، این را دژخیمان بنیادگر درست کرده و بر ما تحمیل می کنند که در آن تا بخواهی «الله اکبر» انداخته اند تا هیچ کسی را جرئت مخالفت با آن نباشد. اما شما ای نمایندگان در حالی که غیرت و شهادت دارید خود این جنگ سالاران خاین را مردود بشمارید پس سرود «ملی» تیار کرده آنان چیست که از رد بی چون و چرای آن واهمه داشته باشید؟ نباید گذاشت بر باد و بدنام کنندگان میهن ما خود را زیر شعار الله اکبر و تکرار آیت و حدیث پو شانند.

علیه جانباں جنگ سالار زبان گشودند.

یک «عاشق بقرار وطن» از تربیون مجلسی ملی برای افشای دشمنان وطنش استفاده می‌کند اما شما برعکس منیبت معاون، ذلت وظیفه نوبت دادن تف کردن مکرر در مکرر پلیدترین دشمنان را به آرایخواه آن وطن را به روی مردم ما پذیرفته بودید.

● به داکتر حسن کاکر که با حرف‌هایش خود را مجدداً به مثابه روشنفکری جبون و همیشه سرکاری و فرمایشی و در خدمت ارتجاع تثبیت نمود، یاددهانی می‌کردم که به رخ کشیدن آثار و کارروایی‌های تان در جلسات متعدد در غرب، در قدم اول نمایندگی از خودستایی و حقارت انسان می‌کند تا این که به وزنش بیافزاید. صرفاً با موضعگیری تان مقابل فاشیست‌های مذهبی است که مردم ما شما را با وجدان و پاک ارزیابی خواهند کرد. نمی‌دانم نقش شما و امثال شما که شهامت ندارید کلمه‌ای علیه تروریست‌های جهادی بر زبان آرید، در لویه جرگه چیست؟

● به داکتر مستوره جلال می‌گفتم که کاندید شدنش برای ریاست دولت نه تنها مایه افتخار نه بلکه دقیقاً مایه سرافکندگی و شرمساری زنان آگاه افغان است زیرا او در صحبتش علیه بنیادگرایان این دشمنان ناموس مردم و هستی و یکپارچگی افغانستان ذره‌ای موضعگیری نداشت و بناءً فقط نمونه کم نظیر سازشکاری و تسلیم بنده‌وار زنان در برابر دزدان عصمت و کرامت زنان ما را به نمایش گذاشت تا چیز دیگر.

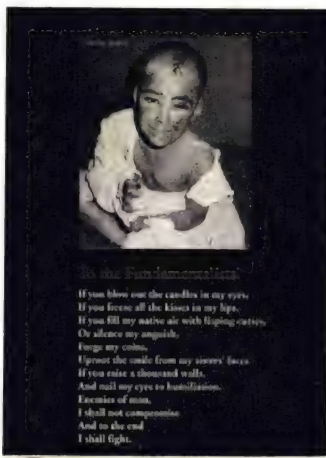
اگر در لویه جرگه می‌بودم...

● وقتی آن زن با عینک‌های سیاه آفتابی - که او را شبیه عمال استخبارات حاضر در مجلس می‌ساخت - متشنجانه به دفاع از سیاف پرداخت، به او یادآور می‌شدم: از خون دخترکانی که بخاطر ترس از بی‌ناموسی جهادی‌ها خودکشی کردند، از بوی اجساد سوخته در کانتینرهای سیاف، از عرضه زنان افغان توسط باند سیاف به عرب‌ها، از ساخت و پاخت‌های نهان و آشکار سیاف با طالبان و همدستی‌اش با گلبدین و جنایتکاران «ائتلاف شمال» شرم کند. به او می‌گفتم که اگر تیره‌بختی ملت ما از این هم بدتر شود و کشور آلت دست مشت‌ی قاتل و سلاطین مواد مخدر، تو حاکم و امثال رانه مردم ما و نه مردم آگاه هیچ کشور دیگر به عنوان نماینده زنان افغانستان جدی نخواهد گرفت.

● داکتر سیماسمر و داکتر اعظم دادفر منیبت ریس اول و دوم قاسمیار به معرفی خود پرداختند. خانه داکتر سیماسما آباد که حرف‌هایش رنگ سیاسی و توضیح فعالیت‌های اجتماعیش را داشت. اما صرف‌نظر از این جمله بی‌ربط و مسخره داکتر دادفر که گویا از تربیه هفت فرزندش راضی است (و نگفت که فرزندان از هر دو خانمش اند یا از یکی) وقتی فرمود: «عاشق بقرار افغانستان هستم» به او نهیب می‌زدم که به زبان آوردن کلمات زیبا، نه ماهیت انسان را می‌تواند پیوشاند و نه سیاست و عمل جاری آدم را. شما با کارگزار شدن رشید دوستم، «عشق بقرار» تان را به قومپرستی و جنگ سالاریزم ثابت کرده اید و نه افغانستان؛ شما با معاون سربریزر و بی‌اختیار و بلی‌گوی لویه جرگه شدن ثابت ساختید که «عاشق بقرار» نه افغانستان

بلکه شهرت و مهره مهم شدن در هر دم و دستگاه ارتجاعی هستید؛ شما اگر به عنوان یک نماینده ساده مخالفت تان را با جنایتکاران جنگ سالار و منجمله دوستم ابراز داشته و مقابل حرف‌های چهره‌های منفوری چون سیاف و ربانی و قانونی و غیره قاطعانه و دلاورانه و بدون ملاحظه‌کاری موضع می‌گرفتید، می‌توانستید ادعا نمایید که «عاشق بقرار» وطن بسمل شده از دست وحوش بنیادگرا هستید. اما با سکوت موش مانند در برابر آنان نمی‌توانید و حق ندارید خود را «عاشق بقرار وطن» بنامید عاشق بسقرار و پاک وطن در لویه جرگه، صفر محمدها، خانم ضیا کاکرها عبدالنسیم اسدی‌ها (عبدالنسیم اسدی با وصف تعارفات مکرر و سلام و صلوات فرستادن به رهبران جهادی)، و... بودند که خطر را به جان خریده و

بروشور اطلاعاتی ۲۴ صفحه‌ای رنگه «راوا» برای چهارمین بار به زبان‌های انگلیسی، اسپانیایی و ایتالیایی تمديد چاپ شد. فقط با پرداخت مصارف پستی می‌توانید آن را بدست آرید.



Revolutionary Association of the Women of Afghanistan
RAWA, P.O. Box 374, Quetta, Pakistan
rawa@rawa.org http://www.rawa.org Fax: 001-750-2819555

گزارشهایی از سرزمین گرفتار طاعون بنیادگرایی

تخار

عبدالشکور

سرکردگان جهادی، سرکردگان مواد مخدر

قومندان مطلب‌بیگ در ولایت تخار، آمر لطیف در امام صاحب، آمر قاضی کبیر در ولسوالی‌های ینگ‌قلعه، خواجه بهالدین و درقد، آمر بشیر در ولسوالی چاه‌آب و آمر پیرم‌قل در ولسوالی رستاق و یکی دو تن دیگر سرکردگان قاچاق می‌باشند.

در منطقه ینگ‌قلعه قاضی کبیر که موجود خونخوار و پلیدی است، سردسته قاچاقچیان مواد مخدر می‌باشد. او یک قومندان غند به نام کریم‌اله‌جان دارد که در ضمن خواهرزاده‌اش و طبعاً معتمدترین آدمش می‌باشد که سرپرستی تمام مسایل منطقوی را به دوش او گذارده است. قاضی کبیر در حقیقت منحصراً دلال تمام قومندانان طور پنهانی و علنی، مواد مخدر را توسط افراد مسلح به آن سوی دریا به آمر ربانی انتقال می‌دهد. کسانی که به طور انفرادی خارج ازین باند‌های قاچاق، مواد حمل می‌کنند، یا کشته می‌شوند و یا در زندان‌های تاجکستان و روسیه می‌پوسند. قومندانانی که بالای مرز هستند، گروپ‌های مسلح و دستگاه‌های مجهز در اختیار دارند که دائماً و شب و روز با هم و نیز با روس‌های آن طرف مرز در تماس‌اند. افرادی که بدون ارتباط قومندانان و پرداخت محصول بالای مرزها رفت و آمد بکنند، از طریق باند قاضی کبیر یا از طریق روس‌ها از بین می‌روند.

قومندانانی که در انتقال مواد مخدر بالای مرزها وظیفه دارند، عبارتند از: قومندان عوض، قومندان دلاور، قومندان سخی،

قومندان عبدالرحیم، قومندان نادرخان، قومندان حمزه و مولوی خال محمد ولسوال درقد. پشک هم از دست اینان از مرز گذشته نمی‌تواند مگر اینکه از خود شان باشد. این قومندانان از طریق گماشتگان خود مواد را از ولایات مختلف توسط موترها جاسازی کرده به نزدیک مرز به افراد مسئول انتقال می‌دهند و از نزد شان کرایه و غیره اخذ می‌دارند. قومندانان سرحد در صورتی که مواد از ۵۰۰ هزار کیلوگرام کم باشد، آن را به آنسوی مرز انتقال نمی‌دهند زیرا مصرف زیاده از مفاد می‌شود.

در خواجه بهاءالدین در مورد مواد مخدر، تلاشی سخت است و زمانی که از فردی مواد مخدر بگیرند، بلافاصله مواد را به قرارگاه قاضی کبیر انتقال داده و خود فرد زندانی می‌شود. سپس قاضی کبیر مکار بخاطر افزودن شهرت و پیدا کردن اعتبار با افرادی از مؤسسات بین‌المللی در تماس می‌شود که مواد مخدر از نزد فلان قاچاقچی گرفته شده و سوزانیده می‌شود. «مواد مخدر» را پیشروی آنان آتش می‌زند و از صحنه نیز فیلم‌برداری و عکاسی می‌کند و بدین طریق خارجی‌ها را آسان‌گول می‌زند. در حالی که او صدها من مواد را قبلاً به آن سوی مرز رسانده است. البته در خریطه‌های سوزانده شده نیز به جای هیروئین جز مقداری کود و چونه، چیز دیگری موجود نمی‌باشد.

قیمت مواد مختلف بدین شرح است: قیمت یک کیلو هیروئین از پنجاه الی هفت هزار دالر امریکایی، قیمت یک کیلو یورانیم ده کیلو تلای پخته، قیمت یک کیلو رادیوم یکصد کیلو تلای پخته در مزار شریف خرید و فروش گردیده است.

از جنایت‌های قاضی کبیر

قاضی کبیر یکی از سرکردگان باند خاین ربانی در درقد، به نام زکات از مالدار و دکاندار گرفته تا اهل کسبه و غیره هر چه خواسته باشد، می‌گیرد. کسی هم اعتراض نمی‌تواند چون سگان مسلح دارد و معترض را ده چند جریمه می‌کند. او از مندوی‌های سه ولسوالی

مزارشریف نزد پدر خود پناه می‌برد. زن بیچاره را طوری اجباری به عبدالواحد می‌رساند و بعد از عقد نکاح و گذشت چند صباحی به جرم اینکه او با کسی دیگری نزد من آمده، وی را می‌کشد و آب از آب تکان نمی‌خورد.

خیرمحمد

وقتی فساد و حلق قاضی دست بدست هم بدهند

اوایل سال ۱۳۸۱ دو نفر به نام عبدالقادر و گل‌آغا به جرم لواط دستگیر و محکمه در مورد آنان صورت گرفت. به تاریخ اول جوزا مکتوبی عنوانی مدیریت جنایی تخار می‌آید، با این مضمون: اسامی عبدالقادر فاعل و گل‌آغا مفعول به اتهام لواط دستگیر و مورد محاکمه قرار گرفتند. اما بعد از تحقیقات کامل ثابت شد که متهم عبدالقادر که فاعل خوانده شده بود کاملاً بی‌گناه بوده برائت حاصل نمود ولی گل‌آغا که فعل لواط بالای او صورت گرفته محکوم به چهار سال حبس می‌باشد.

مدیر جنایی که از واقعه اطلاع دقیق داشت به خشم آمده اظهار داشت که از طرف فاعل برای او مبلغ یک هزار لک افغانی رشوت وعده شده بود اما قبول نکرد ولی قاضی محکمه با اخذ مبلغ پنجصد لک افغانی رشوت چنین فیصله می‌کند. از طرف دیگر معلوم نیست گل‌آغا را محکمه به چه عنوانی به چهار سال حبس محکوم می‌نماید.

ولی مدیر صاحب جنایی نمی‌داند که در مکتب این فاسدان خاین هر دم‌پردگی رواست.

سیدرحیم

گاریزیون تخار مرکز دزدان

شهر تالقان که در دوران حکومت بنیادگرایان همیشه ناامن بود، بار دیگر ناامنی را تجربه می‌کند:

به تاریخ ۱۷ سرطان ۱۳۸۱ مردم محل مسجد رئیس امیرمحمد که از دزدادزدی و ناامنی سخت به تشویش هستند چون بالای نیروهای امنیتی هیچ اطمینانی ندارند خود مجبور می‌شوند که بدون سلاح بر بالای بام‌های خود پناه بگیرند.

در شب ۱۷ سرطان سه نفر مسلح مربوط یکی از قومندانان جمعیت به نام ضابط نجیب به خانه یکی از افراد محل داخل می‌شوند که با سر و صدای مردم مجبور به فرار می‌شوند ولی در نتیجه تعقیب مردم محل، دزدان مسلح به چنگ گاریزیون تخار می‌افتند. در آنجا به مردم گفته می‌شود که بروند و فردا به قومندانی

از هر کدام مبلغ هشتاد هزار لک افغانی به نام اجاره اخذ می‌دارد.

قومندانان وی هم از پادوان‌ها جزیه می‌گیرند. یک پادوان در درقد برایم گفت که او سالانه به مقدار دوصد سیر شالی برای قومندان عوض تحویل می‌دهد و اگر «حق داری» نکند و قومندان را راضی ننماید، کسی او را پادوان نمی‌گیرد.

در منطقه در حدود ۴۰۰ کارگاه زرشویی وجود دارد که ممر مردم بی‌بضاعت به شمار می‌رود. اما دستان خون‌آلود قاضی‌کبیر و افرادش به اینجا هم دراز است. او از تمام کارگاه‌ها محصول می‌گیرد که سالانه مجموعاً ده سیر تلا می‌شود که همه فقط به خزانه خودش سرازیر می‌گردد.

از پالیزبانان تربوز، خربوزه، لوبیا و غیره نیز عشریه می‌گیرد. افراد مسلح همه روزه درگشت و گذار و جستجو می‌باشند تا مبادا کسی بدون اجازه آنان حتی یک دانه تربوز را هم بردارد و اگر احیاناً کسی این کار را بکند، برای افراد مسلح بهترین زمینه چپاول تمام خرمن و یا پالیز دهقان و نیز بندی و لت و کوب وی پیدا می‌شود.

در ینگ قلعه حدود یکصد قریه وجود دارد که ساکنین آن‌ها بیشتر دهقانان اند. از قریه‌های خورد مقدار بیست هزار سیر غله، میوه‌جات و انواع سبزیجات عشریه اخذ می‌کنند. اما از قریه‌های کلان مقدار شصت تا هفتاد هزار سیر گندم می‌گیرند. حتی از رشقه، شبدر، جواری و... نیز عشر می‌ستانند.

قاضی‌کبیر بی‌ناموس و آدم‌کش بدنام است. یک خواهرش بدون رضایت خانواده کسی را به همسری قبول کرد که در نتیجه خواهرش را کشت و به جرم قتل محبوس گردید اما از محبس فرار و به حزب اسلامی گلبندین پیوست و لقب خود را مجاهد گذاشت. با دختر ملاغلام درقدی ازدواج کرد و بعد از چندی به بهانه‌ی اینکه اسب ناشناسی در حویلی‌اش از طرف شب دیده شده است، آن زن را به قتل رسانید و کسی صدایش را کشیده نتوانست. سپس دختر ارباب غفور را به عقد خود درآورد ولی بعد از مدتی به این بهانه که «مناسبات زن خوب نیست»، او را طلاق داده و با دختر پابنده محمدخان معلم (یکی از گلبندی‌ها که بنام مولانا هم یاد می‌شود)، عروسی می‌کند که او را هم طلاق داده و رخصت می‌کند. قاضی‌کبیر شخصی به نام ارباب‌گل‌مراد را به قتل رسانیده و دختر جوان او را بدون رضایت وی به یک قومندان خود ضابط امان‌اله که شخص فوق‌العاده کریه‌المنظر است، نکاح می‌کند.

ایشان جمال را در ولسوالی درقدکشت و دو زنش را به زور به عقد نکاح دو نفر از افراد مسلح‌اش درآورد. هر دو زن و هر دو نفر زنده اند.

برادرزاده قاضی‌کبیر به نام عبدالواحد یک نفر بینوا را کشته و زنش را به زور برای خود نکاح می‌کند. بعداً زن اولش به

گوسفند چاری در پای او حلال کنند. هزاران جریب زمین قیوم‌بای به وسیله عشر یا بیگاری توسط مردم مظلوم محل زرع، درو و کوبیده و به انبارهای وی سرازیر می‌گردد.

از سیاه‌چاه‌های وی همه خبر اند. او مخالفین خود را در آنها ماه‌ها حبس می‌نمود که اکثراً در همانجا جان می‌دادند. زمانی یکی از قومندانان برجسته خود را به اسم ملامحمدی (که دارای اسب مشهوری بود و آن را چون جان خود دوست می‌داشت) حاضر نشد اسبش را به قیوم بدهد از جمله مخالفین جمعیت محسوب نموده چندین ماه به زندان لژده فرستاده بود.

بعد از سقوط طالبان از پیوند خویشی خود با شورای نظار استفاده نمود و فعلاً در پناه شورای نظار بسر می‌برد.

در زیر به چند نمونه از صدها قتل او توجه کنیم:

● در سال ۱۳۶۴ که مردم از ظلم و ستم وی به جان آمده بودند خواستند شر وی را از سر خود گم کنند مگر او کشته نه بلکه زخمی گردید و ضاربان ناچار فرار می‌نمایند. ولی قیوم چون گرگ زخمی به جان اقارب بدبخت آنان می‌افتد و در یک روز رمضان همان سال بیست و چهار نفر را قتل عام نمود که اسمای بعضی شان را به یاد دارم: حسن ولد ارباب خدایبیدی، اله‌بیردی، ملاحسین ولد حاجی خارکش، امان‌اله ولد ملاحمد شانزده ساله، عبدالرحمن ولد عثمان. از فامیل سعید هفت نفر به شمول زن و فرزندان وی. این قربانیان همه از قریه پسته مزار و چرقروق منطقه بهارک ولایت تخار یعنی زادگاه قیوم‌بای بودند.

● در سال ۱۳۷۲ از جمله وارثین قربانیان فوق، شخصی به نام قوت ولد عبدالمجید کوک‌باشی از قریه پسته مزار زمانی که پیاده و بدون سلاح عازم قریه هزارباغ تخار می‌شود، دستگیر گردیده که قرار اظهار شاهدان عینی همان شب توسط محمود برادرزاده قیوم‌بای قطعه قطعه گردید.

● در سال ۱۳۷۱ محمدظاهر ولد بیگ‌نظر یکی دیگر از مخالفین خود را که مصروف کراچی‌کشی در شهر تالقان بود، ربوده و بعد از کوبیدن میخ به مقعدش او را با تبر قصابی نمود.

● در سال ۱۳۶۴ دوست محمد از قریه چپر و فیض محمد و کمال‌الدین از غجیرخانه عمبرکوه را قطعه قطعه کرد.

● در سال ۱۳۷۲ بازار نام از قریه آق‌مسجد بهارک را به جرم اینکه سخی خسربره وی از دست قیوم فرار نموده به امر وی کشته شده و خانم پنجاه ساله سخی را به کسی دیگر نکاح نمود و خانم بعد از چند روز فرار و نزد شوهرش می‌رود.

مراجعه کنند. مردم که فردا به قومندانی می‌روند به آنان گفته می‌شود که چون افراد مذکور از مجاهدین ضابط صاحب نجیب‌خان بوده و سارق نبودند و از طرف شما مردم غلط‌فهمی صورت گرفته بناءً رهاگردیدند! و مردم مات و مبهوت و بیچاره برمی‌گردند.

محمدصفر و صفرمحمد

از جنایت‌ها و فساد قومندان قیوم‌بای

قومندان قیوم‌بای یکی از فیودالان ولایت تخار می‌باشد که در ظلم و آدمکشی شهرت به سزایی دارد. قیوم‌بای در ضمن، فرد معامله‌گر بوده که در جنگ مقاومت ضد روسی هم هیچ‌گاهی بر علیه اشغالگران نه‌جنگیده بلکه سلاح خود را همیشه به طرف مردم و گروپ‌های مخالف خود نشانه گرفته است. در زمان اقتدار وی مردم محل حتی دختران خود را بدون رضایت او نمی‌توانستند به شوهر بدهند مگر اینکه اول حداقل باید یک



تا زمانی که بنیادگرایان این دزدان مال و ناموس مردم ما در حکومت اند، میلیون‌ها دست‌کامان به گدایی دراز خواهد بود.

ناگفته نباید گذاشت که بی ناموسان فوق همه عمال قومندان داودخان، مطلب بیگ خان، الحاج آغاگل شاروال تخار و قومندان شمس الدین فرخاری می باشند.

کابل

ش. م.

اخاذی برادرزاده سیاف

برادرزاده سیاف که ممتازخان نام دارد با ۳۰۰ نفر مسلح مصروف دزدی و راه گیری می باشد. او با افرادش بعد از نماز شام در مسیر شهر کابل و چوکی ارغنده کمین گرفته و موترهای حامل تایر و تلویزیون را توقف داده از هر کدام خواستار بیش از ۱۵۰ لک افغانی باج می شوند. اگر دریور پول نداد تمام اموالش ضبط می شود.

دریوران موضوع را به بصیرسالنگی قومندان امنیه شهر کابل عرض نمودند که طبعاً چون متهم برادرزاده سیاف می باشد، با بی اعتنائی کامل و تمسخر روبرو شدند.

«پدر لعنت»های محقق

رهین وزیر اطلاعات و کلتور در مجلس عالی وزرا علیه محقق شکایت کرده گفت: «افراد مسلح مربوط محقق صاحب دست به قاچاق آثار عتیقه می زنند و همه روزه از ساحات دشت برچی، قلعه شاده، پل سرخ و تایمنی شکایات دزدی و زناکاری آنان می رسد.»

محقق گفت: «من این پدرلعنتها را چند مرتبه نصیحت کرده ام در حدود ۱۲ تن شان را زندانی ساختم ولی اصلاح نمی شوند.»

رهین می پرسد که آیا محقق خواهرزاده و پسر کاکایش را که سرده اند زندانی نموده؟ وقتی کرزی دید موضوع به این جا رسید، گفت: «از خود باید شروع کرد.»

اختلافات درونی جنایتکاران

وحیداله سباون مربوط باند گلبدین بود. وی مدت ها قبل از گلبدین جدا شده در خدمت شورای نظار در سمت شمال قرار گرفت. او گلبدین را آدم خودخواه و خاین می خواند. با اشغال دوباره کابل توسط ائتلاف شمال سباون به حیث مسئول وزارت مالیه تعیین شد و خانه ی را در وزیراکبرخان در اختیارش قرار

بی ناموسی جنایتکاران قومندان قول اردو و قومندان امنیه تخار

در شب جمعه ۲۰ ثور ۱۳۸۱ واقعه دردآوری بار دیگر روزهای تلخ حکومت جهادی ها را به یاد مردم تخار زنده ساخت: شخصی به نام قربان رستاقی باشنده گولایی باغ ذخیره تالقان روز قبل یک مقدار دالر را به افغانی تبادل نموده عازم خانه خود می شود. چند جهادی مسلح وی را تعقیب و شب به خانه اش رفته و ۵۷۰ لک افغانی را می برند. اما درین جریان متوجه خانم هجده ساله قربان می شوند. جهادی های بی ناموس می خواهند به وی تجاوز نمایند که با مقاومت سرسختانه شوهرش مواجه می شوند و جانیان هم با مرمی قربان را هدف گرفته مجروح می سازند و باز می خواهند به خانم گل حمله نمایند که او هم از خود دفاع می نماید که در نتیجه طوری خشم بی ناموسان را می انگیزد که خود خانم گل را نیز هدف قرار داده و او را از ناحیه گرده مجروح می سازند. با وجود این دست از سر وی که حمله هم بود برنداشته او را مورد تجاوز قرار داده و فرار می کنند. بعداً همسایه ها رسیده زن و شوهر را به شفاخانه انتقال می دهند.

قرار بیان خانم گل در شفاخانه به مقامات جنایی تخار او بعد از جراحت شدید دیگر توان مقابله را نداشت و از جمله جانیان متجاوز اولی نصیراحمد فرزند مولوی فیض محمد را می تواند تشخیص ولی بعد در اثر خونریزی فراوان بی هوش می شود و دیگر چیزی نفهمید.

به اصطلاح مقامات امنیتی حدود هفده نفر را دستگیر می نمایند که بعد از اندک مدت شانزده نفر که واسطه های شان قوی بود رها می گردند و مجرم اصلی (نصیراحمد) مدتی در حبس می ماند. سرانجام داود قومندان قول اردو و مطلب بیگ قومندان امنیه تخار، به ملاقات نصیراحمد جانی و بی ناموس به محبس رفته و به وی اطمینان می دهند که رها خواهد شد و به این ترتیب جنایتکار مذکور در اوایل ماه سرطان ۸۱ از زندان رها می شود.

اسمای پنج نفر دیگر که به جرم خویش اقرار نموده بودند و قبلاً رها گردیده بودند قرار ذیل است:

- ۱- بسماله ولد محمدجان از شهر تالقان
- ۲- فیضاله ولد عزیزاله باشنده بابه یادگار مزارشریف
- ۳- اسلام الدین ولد کمال الدین از ولسوالی فرخار ولایت تخار
- ۴- اسداله ولد غلام سخی از گولایی باغ ذخیره تالقان
- ۵- جمعه گل ولد نجم الدین از شهر کهنه رستاق



«زنی سیاه پوستم و ستمی را که در سراسر جهان بر زنان می‌رود نیک درک می‌کنم. در ایالت مسیسیپی ایالات متحده آمریکا در زمانی زاده شدم که ما زنان سیاه مجبور بودیم از خواهران خود یاری بخواهیم تا صدای حق خواهی خود را بلند کنیم. مبارزه ما برای تساوی حقوق هنوز هم ادامه دارد. بخاطر خود دریایی و التیام روان گذاختم می‌نویسم. بعد از این که به سایت اینترنت شما سری زدم شعری موشع برای "راوا" سرودم. محتویات سایت تان تا عمیقترین ژرفای روحم نفوذ کردند لاکن تنها چیزی که پیشکش می‌توانم همین کلمات یکدلی اند که روی کاغذ می‌ریزم. می‌بالم از این که احساساتم شمار را محظوظ گردانید و اسم عاطفی ام «امیاس» ولی نام آمریکایی ام لیندا جونز می‌باشد»

راوا

R خواهرانم، شر خیز بادا خشم تان بر سکوت ترس
E مادرانم، خاموش کنید این صداهای ناامیدی را
V رستن از وضعیتی چنین ستیز نیست مردافکن
O در جامعه‌ی خود شیفته، که پروردگاه زندگی
L - خا بذر زایش زهدان‌های زنان خود را بر باد می‌دهند
U با خشونت بی جای پدران، برادران، پسران
T اشک زنان پشت پا خورده اقیانوس‌های خونند
I که امواج آن ترس مان را، اطاعت جبری مان را
O - به نظامی که قدرتش در خود بینی کور مردانه آنست
N و ظلم مردان را ایزد جهانبان داند غرو خواهند برد
A برخیزید خواهرانم، مادرانم، دخترانم!
R بر نابود سازی زنان بشوید
Y فریاد برآرید، همه یکجا، همه تنها، سرود آزادی را

A برخیزید ای زنان سراسر جهان
S بخاطر دادخواهی بپا شوید
S بخاطر صلح بپا شوید
O قلب‌های تان را بگشایید و بگذارید چشمان تان بدینند
C که پیوند و همسویی نیروی همه‌ی مان زنجیر گسل است
I تندیس‌های صلح همواره بوده ایم
A هر یک مادری مهر ده، دختری مهر خواه، خواهری مهر ورز
T اکنون زیر پا - آه‌زین خشم شر بار
I - زین شرار خشم که بینیم نوباوه دختران
O محمل بدوش مرگ زودرس بخانه گور می‌روند
N در تغزل بی سرانجام مرگ و زندگی
O که بینیم قربانی در معبد مرد، این ایزد جهانبان
F دختران مان را ذبیح محراب هوس پدر
T پیچیده در ژنده پاره‌ها آن چهر کلگون
H پنهان از نظر تا نبینند جهانیان
E کینه‌برهنه و سوزنده مردان حکمران
W بر زنان - این سرچشمه حیات -
O آه خواهرانم، مادرانم، دوستانم!
M سوگوار نشستن نه راه نجات دختران ماست از پلشت دیو
E - آن که کاخ افراشته در قلب ویرانی -
N سوگوار نشستن نه راه نجات ملت‌ست که می‌آموزد که زن دشمن است!
O مادران ما ذبیح قربانی
F در محراب باد سپر پسر
A برخیزید ای زنان از سراسر جهان
F نیک بنگرید بر حقیقت دروغ ذات مردانگی
G مدعیان عرش خدایی، قاتلین زن زیر نام نامی جهاد
H ابله‌سیان دوزخ خاسته با مرام دوزخی
A آماج نگرفته اند جز زنان - آن‌که پرورد در آغوش مهر
N با شیرۀ جان
I دل‌بند جگر گوشه
S پسران، که بالغ شوند روزی و
T بدرند این گهواره زهدان خود، آن گلوی خواهر را!
A برخیزید ای زنان از سراسر جهان و پاره کنید
N این حلقه طناب از گرد قلب خویش، آزادگر شوید!

کرکسان در «خانه عقاب»

بی ضرر بلکه غلام خانه زاد آنان ثابت سازند.

یکی از مثال‌های فراموش نشدنی، مجلس شاعران وجدان باخته را در مصاحبه «شورشگر کوهستان سوخته آلمان» با پیر و پیشوای شاعران و نویسندگان تسلیم طلب و خادی - جهادی در شماره اول «راه» دیدیم («پیام زن» شماره ۴۰).

اما آن تف هنوز از روی اینان پاک نشده بود که تف دیگری بر پیشانی شان نشست.

ولی اینبار مجلس شعر و پایکوبی بر جنازه‌های مردم رانه در کابل بلکه در کیان ولایت بغلان برپا کردند. اگر در بزم کابل میدان‌دار فاروق فارانی و صبوراله سیاهسنگ بودند، در کیان منصورناری شیرینی بود و مشتی شاعر خادی - جهادی به شمول لطیف پدram ظهوررزمجو همچون مگس‌ها به دورش.

در آن جا فرد شریفی وجود نداشت که گزارش رذالت و خفت «فرهنگی» را بیرون بیاورد. اما خوشبختانه خودگردانندگان از آن فلمی تهیه و به بازار عرضه کرده اند که بجای توضیح بیشتر بهتر است مستقیماً به سراغ فلم برویم.

نوشته‌های فلم «بزم شعر و سخن» بر زمینه‌ای چنان زیبا و سرشار از سرسبزی و گل و بلبل ظاهر می‌شوند که بیننده به هیچوجه گمان نمی‌کند این منظره‌ها از آن افغانستان پامال تبهکاران مذهبی باشند. فقط موزیک مشهور کابل رادیویی (گویا در عرف آنان دکلمه شعر بدون ستار راوی شنکر ممکن نبود) و چهره‌های سوخته و فلاکت زده و پررنج چند کارگر

در این و آن گوشه‌ی این گلزار در جهنم و گروه مهمانان «امیر» صاحب منطقه است که تردیدی باقی نمی‌گذارد اینجا همان جایگاه معروف سیدمنصورناری می‌باشد که برای خود عشرتکده‌ای بی نظیر درست کرده است. حتی در آن روزها و ماه‌هایی که از زمین و هوا بر کابل آتش و ماتم و تباهی از سوی ساند‌های جهادی، می‌ریخت، او از تحق هوس‌هایش باز نه ایستاده و حالا با یاد کردن ذره‌ای از ثروت‌ها افسانوی‌اش کاخی در



آقای منصور، عمر این دنیای نوار قیچی کردن‌ها و کف زدن‌های مشتی «فرهنگی» بی وجدان و تملق برای تان، چقدر کوتاه بود!

سال ۱۳۷۵ است، روزگاری که باندهای ربانی، سیاف، مسعود، گلبدین، خلیلی، اکبری و دوستم کابل را طبق آرزوی پدران شان جنرال ضیاالحق و جنرال اختر عبدالرحمن می‌سوزانند و مردمش را قصابی می‌کنند؛ وحوش مذکور که خود را با اصرار و افتخار «جهادی» می‌خوانند، در بسیاری موارد پیش از آن که به خانه‌ها یا عابران هجوم برده جان و مال شان را بگیرند، به زنان جوان، دختران و پسران نوجوان تجاوز می‌کنند؛ موزیم‌ها و کتابخانه‌ها و پوهنتون‌ها و مراکز فرهنگی و تاریخی کاملاً غارت و به خرابه بدل شده اند؛ مهنفروشان جهادی جهت ابراز خصوصیت حیوانی شان با هنر، حتی قبرهای هنرمندان محبوب مردم را منفجر می‌سازند؛ خنجر خیانت و جنایت و بدذاتی باندهای جهادی بر اهالی کابل آن چنان بی‌رحم و عمیق و گسترده است که حتی چهره رژیم پوشالی و جنایتکار نجیب رانزد آنان سفید می‌گرداند؛ وضع در محشر افغانستان گورستان شده به گونه‌ایست که حتی نماینده خاص ملل متحد نیز زبان به اصطلاح دیپلماتیک را یکسو نهاده و احزاب جهادی را صاف و ساده سرداره‌های رهنان خطاب می‌کند. بوی جنایات هولناک جهادی در سراسر گیتی بالا گرفته طوری که آن‌ها را با کوره‌های یهودسوزی نازی‌ها مقایسه می‌کنند....

ولی در این شرایط تنها و تنها آن خیلی را که از آن همه بیداد کوچکترین پروایی نبود؛ خیلی که افیون بی‌نگی و بیشراستی تا استخوان فرد فردش کار کرده، خیل شاعران و نویسندگان تسلیم طلب

و خادی - جهادی بودند که با حکومت خون و خیانت و بی‌ناموسی را بر کابل نمی‌دیدند یا اگر می‌دیدند آنقدر خونسرد و بی‌خیال و سرمست از کنارش می‌گذشتند که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده و دلیلی ندارد که کماکان در خمار شعر و شاعری، به دور از زندگی و اجتماع و در ماورای افغانستان غرق نبوده و به این ترتیب همانطور که توانستند نواله‌خوار روس‌ها و مزدوران شان باشند، خود را برای دژخیمان اسلامی هم نه فقط



قیوم بیسد، هنرمند برجسته‌ای که سرکاری و جهادی شد با لطیف پدرام جهادی و شکنجه گر خادی

همای سعادت بالهایش را بر فراز کشور ما گسترده بود؟ آیا در آن روزها بیشترین تعداد «مشعلداران» زندانی کشته شدند یا در روزهای «امارت» جنایتکاران بنیادگرا که شما ننگ چابلوسی در برابر آنان را دارید؟ اگر شما در آن روزها به میهن و هنر تان خیانت نمی‌کردید، امروز هم از همکاری با خائنان جهادی سرباز می‌زدید تا شأن خود و هنر خود را حفظ کنید ولی حیف که هر دو را خیلی ارزان فروختید. سنگینی ذلت لقب «سناتور» و «رییس هنرهای شورای فرهنگی» داکتر رشید دوستم شدن کمتر از طوق لعنت «کارمند شایسته فرهنگ» داکتر نجیب نیست که سر رهنورد زریاب‌ها را تا آخر پیش مردم ما خم نگه خواهد داشت.

سطرهایی به زبان خود تان «تحفه نا چیز، تحفه اخلاص و احساس» شما را به پیشگاه «مرد بزرگ تاریخ کشور»، «جوانمرد فاضل و دانشمند فرهنگی و سخن شناس و هنر دوست جناب محترم خان آقا صاحب» را می‌آوریم تا خوانندگان ما به میزان تنزل سناتوران «شاعر و هنرمند» رژیم‌ی دست نشاند، پی برند:

دوباره کرد به شأن و شوکت الموت
درفش‌دار کیانی و داستان عقاب
هزار پسته بکن طی که بر مراد رسی
نظر کنی به عقاب و شکوه و شأن عقاب
کمال همت «منصور» در جهان خدا
جلال و عظمت دنیای بیکران عقاب

پرسان عیب نباشد سناتور صاحب، بالاترین مراد حضرت تعالی رسیدن به دستیوسی نجیب بود، ربانی یا همین منصورناری باصفا؟ آیا وضع شما مصداق همان گفته‌ی کریه «هزار کرسی فلک زیر پا» نهادن نیست تا «بوسه بر رکاب» فرومایه‌ترین و ناچیزترین افراد بزنید؟ پس از نمایش رییس صاحب شورای فرهنگی گلیم جمع‌ها، نوبت

هیئت عقاب بنا داشته که شاید هیچ «امیر» افغانستان خوابش را هم نمی‌دید یا از شرم چشم توده‌های تیره‌بخت محل، جرئت بنای آن را به خود نمی‌داد...

لیکن اینک «خانه عقاب» در اوج نوحه و فریاد کابل سوگوار برپاست و سیدمنصورناری هم به شیوه امیران عیاش و عاقل و باطل قدیم، گروهی از شاعران بی‌مسلک و بدمسلک را در رکابش جمع آورده که ضمن شرکت در گشایش بازیچه فولادی‌اش بنام «خانه عقاب»، برایش مدیحه‌ها به «خوانش» بگیرند تا او کودکانه کیف کند.

گردانده‌ی بزم، بیچاره‌ایست که نامش را نمی‌دانیم ولی از ظواهرش برمی‌آید که به احتمال قوی ریشش را در یک چنین نمایشات عق‌آور «فرهنگی» برای میهنفروشان پرچمی و خلقی سفید کرده و اکنون هم افتخاری بالاتر از این تصور نمی‌تواند که حنجره‌اش را به حاکم کیان و دژخیمان جهادی سودا نماید. او در معرفی هر نفر کلمه «خوانش» را بکار می‌گیرد و هر یک را به سبک پروگرام فارسی رادیو پاکستان، باصفا می‌چون «دانشمند»، «فاضل» و غیره ولی منصورناری را با این صفات می‌ستاید: «شخصیت فراون پایگاه ملی، مذهبی، فرهنگی کشور»، «عقاب آزادی و آگاهی» که:

در پیشاپیش فرهنگیان به پاسداری بیدریغ از حریم
پاک فرهنگ ناب میهن با تمام قامت ایستاده و به آنان
دلگرمی و نیرو می‌بخشند که کار ساختمان پیکره آشیانه
عقاب نمودار دیگر از انبوه کارکردهای درخشان ایشان در
زمینه‌های فرهنگی است و...

مجلس آغاز می‌شود. اولین سخنران عبدالقیوم بیسد است که تازه دانستیم «سناتور» رژیم نجیب و «رییس هنرهای شورای فرهنگی» دوستم نیز بوده است. او با چنان قلقله و ادابی نفق می‌کند که یک سیب و دو نیم خود ببرک. «رییس هنرها» البته از «سیاست» هم غافل نمی‌ماند:

در عصری که در کشور ما جنگ لعنتی قدرت هستی ما
را به خاکستر مبدل می‌سازد... در روزهایی که مشعل‌ها را
خاموش می‌سازند و مشعلداران را می‌کشند؛ در زمانی که
بوم سیاه بدبختی بالهایش را...
و همه برایش کف می‌زنند.

اما باز هم در آنجا هیچ فرد شرافتمندی نیست که از این هنرمند دست‌آموز شده پیرسد: در عصری که کشور در اشغال تجاوزکاران روسی و سگان پرچمی و خلقی آنان بود و هستی‌اش را به خاکستر مبدل می‌ساختند، کجا تشریف داشتید؟ آن زمان وجدان شما نزدکی گرو بود؟ در آن سال‌ها که لیست کشتار سیزده هزار زندانی را اعلام می‌داشتند، اسیران را در پولیگون‌ها زنده به گور می‌کردند و مبارزان را از هلی‌کوپترها پایین می‌انداختند و سایه مخوف خاد و خادی‌های شرفباخته کابوس شب‌روزی مردم بود، آیا «بوم سیاه بدبختی» نه بلکه

می‌رسد به ماه و اختر تابان
انجمن نویسندگان
خادی - جهادی، لطیف پدرام
که حالا البته علاوه بر دریافت
جایزه‌ها به عنوان مبارز بزرگ
حقوق بشر، از طرف گرداننده
خوش الحان منیث «دانشمند
شناخته شده کشور» نیز به
«خوانش» گرفته می‌شود. اگر از
سناتور بیسد ادای

بیت‌هایی از «عقاب» پرویز نائل خانلری

دیده بگشاد و به هر سو نگریست
آنچه بود از همه سو خواری بود
بال برهم زد و برجست از جا
سال‌ها باش و بدین عیش بساز
من نیم در خور این مهمانی
گر بر اوج فلکم باید مرد
دید گردش اثری زین‌ها نیست
وحشت و نفرت و بیزاری بود
گفتاکای یار ببخشای مرا
تو و مردار، تو و عمر دراز
گند و مردار، ترا ارزانی
عمر در گند به سر نتوان برد

موجودی کثیف‌تر از ساواکی، از او و شعرش در جمعی
پر عفونت نام برده، مجرم را تحت تعقیب قانونی قرار
می‌داد تا مبادا سکوتش حمل بر نادیده انگاشتن
هرزگی مشتی شعر فروش مزدور شود.

«دانشمند» طبق معمول دروغی هم تحویل می‌دهد وقتی می‌گوید
که اگر شعر عقاب خانلری در اختیارش می‌بود آن را می‌خواند!
مگر او قبلاً از بزم و شرفیابی به حضور «مرد بزرگ تاریخ کشور»
اطلاع نداشت و نمی‌توانست «عقاب» خانلری را با خود بیاورد؟
می‌توانست اما نیاورد چرا که مستی کردن در حضور امیرچه و دلقکانی
چون خودش با آن شعر ممکن نبود و هرگز نمی‌توانست جای
مدیحه‌ی خود وی در «هوای کیانی» برای عقاب کیانی و مگس‌های
دور کیانی را بگیرد.*

ضمناً باید «دانشمند» بداند که خلاف اظهار وی که «امیدواریم که
در فرصت بعدی این شعر بر یکی از لوح‌ها و سنگ‌های کیان حک شود
و دوستانی که بعد از این این جامی آیند آن را بخوانند»، اگر این پیکره از
سگ جنگی‌های جاری در امان ماند و دولتی دموکراتیک در کشور
استقرار یابد، در لوحی در کنار آن حک خواهد شد:

«این پیکره توسط سیدمنصور نادری خوش‌گذران،
ستمکار و استثمارگر توده‌های اسماعیلیه مذهب ما و
در شرایطی که افغانستان در آتش بیداد و بی‌ناموسی
خاینان ملی جهادی می‌سوخت، بنا یافت و افتتاح آن
هم طی ضیافتی مجلل با شرکت عده‌ای شاعر چاکر
امیر برهان‌الدین خون‌آشام که توسط دلال و مامور
خفیه‌اش لطیف‌پدرام خادی-جهادی نمایندگی می‌شد،
انجام گرفت.»

(بقیه در صفحه ۷۲)

پرچمی‌اش منزجر کننده است، از دانشمند
خادی-جهادی قبل از هر چیز تقلیدش از لهجه ملاهای
ایرانی دل بیننده را بالا می‌آورد. اتفاقاً شنیدیم که
بوی سخن گفتن وی به پیروی از حاکمان ایرانی در
حدی زننده بوده که حتی برخی از ندیمان‌ش نیز مسئله
را به او یادآور شده بودند.

«دانشمند» خادی - جهادی که می‌داند با مخاطبینی در سطح
خودش قلم به مزد، پله‌بین، ناآگاه و حقیر سر و کار دارد، قبل از به
«خوانش» گرفتن شعرش می‌گوید: «به فکر من اگر شعر عقاب دانشمند
و شاعر بزرگ پرویز خانلری این جا در اختیار من می‌بود ترجیح
می‌دادم که بعوض شعر خود شعر عقاب خانلری را بخوانم».

بیچاره خانلری!

شکجه گر جرئت نام گرفتن از عقاب خانلری را به خود می‌دهد
زیرا مطمئن است در آن جمع نانجیبان هیچکس پیدا نخواهد شد که بر
او تف انداخته و اعتراض کند که چرا منظومه‌ای بزرگ را که به قول
شفیعی کدکنی از شعرهایی است که مثل جتری «روی سرت می‌گیری
تا از رگبار لجنی که روزگار بر سر و روی آدمیزدان پشنگ می‌کند، خود
را محافظت کنی» توهین روا می‌دارد.

«عقاب» خانلری کجا و این محفل زاغان بر موج خون و اشک
ملتی زیر ساطور تجاوزکاران مذهبی کجا؟ منظومه خانلری، حکایت
برخورد عقاب بلند پرواز و بلند طبع است با زاغی دون همت و مردار
خوار. عقاب خانلری مرگ را به آسانی و قاطعیت ترجیح می‌دهد
نسبت به زنده ماندن به بهای سقوط در ابتذال و لاشخواری و ادامه
زندگی با پستی.

باید به «عقاب» خانلری و امثال آن پناه آورد تا مخصوصاً از رگبار
لجن جلا دادن بنیادگرا و همکاران که به سر و روی مردم ما می‌پرانند در
امان مانند. ولی تنها شکنجه‌گری مانند لطیف‌پدرام
می‌تواند از آن شعر فخیم در چنین مجلسی لثیم یاد
نموده و به این ترتیب به اثر و سراینده‌اش بدترین
اهانت را روا دارد. تردیدی نداریم که اگر خانلری زنده
می‌بود و می‌شنید که یک خادی-جهادی یعنی

*- دوباره روشنی آفتاب را بسرایم / فراز قافله سرود عقاب را
بسرایم / مگر نه روزنای از سرود باران است؟ / مگر نه قافله‌ای از حضور
یاران است؟ / مرید پیر خرابات از الست شده / هوا هوای کیانی ست مست
مست شده

«راوا» جان،

کاش فلم را نمی دیدم تا از داغی دیگر در قلبم کنار می ماندم.
وقتی دوستی «عقاب خیالی» را خواند گفتم: «بیگمان آونگ»
کردن های شاعرانی معین در شعر شاملو برای خود آنان و نیز
جامعه ایران معنایی داشت و نتیجه ای. اما «فرهنگیان» وطنی که از
لولیدن در پای جنایتکاران جهادی هم شرم نمی کنند، پست تر و
بی شخصیت تر از آن اند که با صدها این چنین هجویه هایی چرت
شان خراب شود. و مردم ما ویرانتر و خسته تر از آن که شعری در
مذمت آن جنایتکاران یا قلمداران آنان صفرای جگر سوخته ی
شان را بشکنند.»

با حرف او کاملاً موافق هستم. با این هم شعر را برای تان
فرستادم که اگر خواستید از آن استفاده کنید.
آیا میزان افتخار و دلگرمی ام را از این که شعرهایی را برای
شما می فرستم حدس زده می توانید؟
با آرزوی سلامتی، سربلندی و پیروزی های تان.
باغر

عقاب خیالی

بر پای یک کلیشه ی بی روح و بی صدا
بر پای ایستاده ی تندیس حيله ها
در زیر یک عقاب خیالی
بی مسلکان روز
بر ریش تار، تارهی تاریخ لحظه ها
تفخنده می زنند
بر دست زردکارهی فرعون کاغذین
«منصور» پاگلین
با اشتباهی کور
صد بوسه می زنند
در یوزگان دلفک چخ کرده ی روزگار
غشیانیان عقی زده ی سال های سال
یک مشت بی غرور
«پدرام» تا «ظههور»
تا مرفق از میانه ی استخر خون خلق
با دسته ی قلاب
بر پشت واژه های جفاکش بیشرار
«دستی به جام باده» و دستی به خلق شعر
چند ریزه خوار پیر

(تف بر جبین شان)

صد حلقه می زنند
این خون دره است که در جام ها روان
شریان سر بریده ی فرزند صخره ران
بر دست خونمرده ی آل کیانیان
اینان که روز دی
اندر قمار روز

سودای مام میهن ما را زدند
باد

بر چکمه های اردوی خونریزیان دهر
با اشتباهی کور
صد بوسه می زنند
بر پای ناستوده ی سرد کلیشه ها
در سایه روشن، سخن، شعر
یا کلام

با خونچکان جام
روح کثیف کرکسی، گفتاروار خویش
در پشت یک نمای زمینگیر بی قرار
تقدیس بی نجابت تزویر سرکنند
خونی ز خلق شعر، خونی ز خلق عشق
ریزند و
ذرات پرگناهی تن توش خویش را

•••

آلوده تر کنند
این روز رفتنی است
روزی رسیدنیست
کان قوغ ها
که از تن برزیگران فقر
بر شعله های برزخ منصور سوختند
جشنی بپاکنند
وین یقه ها به دکمه ی صد دار در شوند
در پای سرخ باغر جبر زمان ما
دستی به سر شوند
در شط پر شراره موج انتقام
در خون تر شوند
در خون تر شوند

نامه سرگشاده به فعالین «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا)

کمک می‌کند که مجاهدین افغان را امروز و بعد از فروپاشی طالبان در قدرت آینده افغانستان شریک کنند و از حکومت آتی افغانستان انتظار اجرای اسلام سنجیده و غیر بنیادگرا را داشته باشند. آیا کافی نیست که در افغانستان با اینهمه درد و رنج و محنت پرونده دخالت اسلام و مذهب از هر نوعش در حکومت بسته شود و جدایی مذهب از دولت اعلام شود. شما با قبول این تز عملاً دفاعی در مقابل آشی که این بار غرب در افغانستان می‌پزد ندارید. سیاست رسمی غرب این بار دفاع از بخش به اصطلاح «غیربنیادگرای» اسلامیت‌هاست. و این فرمول من در آوردی و قابل تفسیر به نفع سیاستهای روز، دقیقاً برای روز مبادایی همچون امروز افغانستان کشف شده و عملاً به درد این روز می‌خورد. بحث من این است که فعالین جنبش برابری طلبانه زنان نباید در این دام خود را گرفتار کنند. نکته دیگر استراتژی جنبش زنان در شرایط فعلی در افغانستان است.

بنظر من یک نکته محوری در اوضاع امروز افغانستان پافشاری بر اعلام جدایی مذهب از دولت و لغو تمام قوانین اسلامی است. جنگ و نبرد بعدی ما در افغانستان در این سنگر ادامه خواهد یافت که صاحبان قدرت از تند روی و رادیکالیسم انتقاد خواهند کرد، (همچنان که «سیماسمر» یکی از زنان کابینه موقت در اولین مصاحبه رادیویی خود با بی‌بی‌سی از مقابل خود با تندروری و رادیکالیسم حرف زد)، و با تن دادن به برخی تغییرات جزئی، از لغو قوانین اسلامی و اعلام قوانین مترقی طفره خواهند رفت. اما تغییر در قوانین سنگری است که پیشروی ما در افغانستان را تضمین و تامین خواهد کرد. در اینجا بحث بر سر اعتقاد قلبی به یک تز خوب و مترقی نیست، بلکه اعلام این تز بعنوان یک سنگر مهم مبارزه و بخشی از استراتژی جنبش زنان در شرایط کنونی در افغانستان است.

«شهلا» سخنرانی که نمایندگی «راوا» را میکرد از همبستگی بین‌المللی با راوا حرف زد و در پاسخ به سوال چگونگی این اعلام همبستگی اساساً به کمکهای مالی و جمع‌آوری و ارسال این کمکها اشاره کرد.

بنظر من در شرایط کنونی که توجه عمومی و بویژه توجه سازمانهای مدافع حقوق انسانی به مسئله زنان در افغانستان جلب شده است، اتفاقاً فقط از طریق اعلام یک استراتژی معین، میتوان از نیروهای دیگر انتظار همبستگی وسیع و موثر را داشت. استراتژی که سر فصلهای اساسی آن شامل اعلام جدایی مذهب از دولت و اعلام لغو قوانین اسلامی و قوانین آپارتاید جنسی در افغانستان از جمله و بویژه لغو حجاب اجباری و لغو قوانین مجازات اسلامی و اعلام قوانین مترقی و مدرن به نفع زنان است. درخواست کمک مالی اگر چه بسیار حیاتی است اما در شرایط فعلی ناکافی است.

در مورد همبستگی بین‌المللی باید توجه کرد که جنبش مدافع حقوق زنان و مدافع حقوق انسانی که اکنون در اروپا و امریکا و دیگر کشورها

بقیه در صفحه (۸۴)

دوستان گرامی از دور دستستان را می‌فشارم و برایتان در شرایط پرتلاطم کنونی آرزوی موفقیت و پیشروی می‌کنم.

نیاز به نوشتن این نامه از آنجا ضروری شد که در سخنرانی روز دوشنبه ۱۷ دسامبر یکی از فعالین «راوا» در شهر کلن آلمان شرکت کرده و مسائلی مهم به دلیل کمبود وقت و عدم امکان جدل، در کنفرانس بی پاسخ ماند که ضروری میدانم آنرا بویژه در شرایط حساس امروزی با شما در میان گذارم.

من بعنوان یکی از فعالین جنبش برابری طلبانه زنان، امروز که خوشبختانه توجه‌ها به مسئله زنان در افغانستان جلب شده و باز خوشبختانه سازمان شما نیز در مرکز این توجهات قرار گرفته، ضروری میدانم مسائلی را که بنظر خودم در شرایط امروز حیاتی است، با فعالین «راوا» در میان بگذارم.

موفقیت جنبش زنان در افغانستان، ایران و الجزایر و دیگر کشورهای اسلام زده بهم ربط دارد و شما حتماً می‌پذیرید که هر نوع پیشروی و یا عقب‌نشینی در یک بخش، مستقیماً به بخشهای دیگر تسری می‌یابد.

امروز که معضل زنان در افغانستان در صدر توجه عمومی است، باید از این فرصت استفاده کرد و در عین حال هم در مورد علت و ریشه معضلات زنان در کشورهای اسلام زده و هم در مورد راه حل این معضلات به مردم در سراسر دنیا اطلاعات صحیح داده و کمک کرد تا یک همبستگی وسیع و پر قدرت بین‌المللی با میلیونها زن در کشورهای اسلام زده ایجاد شود.

صورت مسئله برای همه ما فعالین جنبش زنان از کشورهای اسلام زده علی‌الاصول اینست که میلیونها زن در این جغرافیا بدلیل جنسیت از بسیاری از حقوق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فردی خود محرومند دولتهای اسلامی و یا باندتهای تروریست اسلامی برای اجرای قوانین و نرملهای اسلامی با خشونت تمام بر علیه مقاومتهای زنان در این کشورها دست به اسلحه برده و هزاران زن را تا کنون قربانی نموده اند. پس یک مسئله وجود اسلام سیاسی و اسلام در قدرت است که با تصویب قوانین ضد زن و با اتکا به ترور و سرکوب و خشونت بی‌نظیر بر سر زنان آنچه را که در افغانستان شاهدیم آورده و یا آنچه را که در ایران و الجزایر و سودان و عربستان و غیره دیده ایم، آورده اند. نماینده شما و کلا سازمان شما همواره از نقد فوندامنتاریسم حرف می‌زنند و نه اسلام سیاسی و اسلام در قدرت. بنیادگرایی اسلامی فرمولی است که غرب کشف کرد و به دهانها انداخت تا اگر نفرت از اسلام سیاسی اوج گرفت برای نگهداشتن دخالت اسلام و مذهب در زندگی مردم و برای ساکت نگهداشتن مردم و مقابله با جریانات سکولار و رادیکال کماکان از این توبه استفاده کند. امروز بویژه بحث ثنوریک در این زمینه لازم نیست که اهداف پشت؛ تقسیم اسلام به خوب و بد را بشناسیم. تقسیم اسلام به بد و خوب و بنیادگرا و سنجیده

پاسخ به نامه سرگشاده‌ی مینا حدی عضو رهبری «حزب کمونیست کارگری ایران» به «راوا»

دوست ارجمند مینا حدی،

از حسن نظر تان نسبت به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» سپاسگزاریم ولی کاش نامه‌ای از شما ماه‌ها و سال‌ها قبل از ۱۱ سپتامبر می‌داشتیم، ماه‌ها و سال‌هایی که زنان افغانستان در منگنه شکنجه جنایتکاران «ائتلاف شمال» و بعد طالبان روحاً و جسماً شقه شقه می‌شدند ولی فریاد شان به هیچ جایی نمی‌رسید چون مصلحت غرب و ماشین عظیم رسانه‌های آن چنان اقتضا می‌کرد. بلی، ایکاش نامه‌ای حاکی از همدردی و همدلی شما با زنان و مردم افغانستان بطور کلی، خیلی پیشتر از غوغای ۱۱ سپتامبر و بعد از آن نگاشته می‌شد زیرا شما و حزب شما را مدعی شناکردن خلاف جریان و ضد مرتجعان و حامیان بین‌المللی آنان می‌شناسیم.

برای ما شگفت‌آور نبود که بعد از ۱۱ سپتامبر از هزاران زن و مرد امریکایی، کانادایی و اروپایی نامه دریافت می‌کردیم که در آن‌ها اظهار می‌داشتند اول بار است که نام افغانستان را شنیده و از وضع هولناک زنان آن با خبر شده‌اند و ارسال این گونه نامه‌ها هنوز ادامه دارد هر چند به میزانی کمتر. لیکن نامه سرگشاده‌ی شما اندکی دیر بنظر می‌آید دوست عزیز. شما افغانستان و فاجعه بر زنان این کشور را خوب می‌شناختید و با ما هم آشنا بودید.

انتظار ما از دوستان ایرانی وابسته به جنبش برابری طلبانه زنان، فراتر از آن بود و هست که در موج بی‌سابقه فرستادن ایمیل به «راوا»، نامه یا نامه‌هایی هم از آنان انتشار یابد. و باز هم جای مکث و حتی تأسف است که نامه سرگشاده از فردی است متعلق به همان حزب که ما با نماینده‌اش آقای فرهادی‌شارت چند سال پیش بحثی داشتیم و حال از موضع نویسنده نامه در مورد آن بحث و بخصوص مسئله دفتر و دیوان ساختن توسط حزب کمونیست کارگری ایران برای افغانستان آگاه نیستیم تا شاید بر موضوع‌های خیلی اساسی تر تمرکز می‌دادیم. باری، عجلتاً برخورد به چند نکته نامه شما را لازم می‌دانیم.

ما هم معتقدیم که موقعیت جنبش زنان در کشورهای اسلامی بهم ربط دارد. اما بلافاصله باید اضافه کرد که این هرگز به آن معنا نیست که جنبش‌های مختلف را عاری از مشخصاتی دانست که فقط بر پایه آن‌ها و با حرکت از آن‌هاست که امکان به پیش بردن و به پیروزی رسیدن یک جنبش معین، تحقق‌پذیر خواهد بود. این اساسی است ولی تأثیر و عدم تأثیر کار یک جنبش بر جنبش‌های دیگر فرعی.

«راوا» از ابتداء تا حال «علت و ریشه معضلات زنان در کشورهای اسلام‌زده» را نه خود دین بلکه نفوذ و سلطه‌ی بنیادگرایان و نبود دموکراسی سکولاریستی در این کشورها دانسته است.

ما معتقد نیستیم که رهایی زنان منوط به مبارزه‌ای ضد مذهبی تا به آخر تا به رخت برستن مذهب از جوامع بشری می‌باشد. اظهارات ضد دینی این و آن گروه به اصطلاح چپ افغانی که با تقلیدی خام و میمون‌وار از حزب شما به عمل می‌آرند جز کنار رفتن از مبارزه اصلی و عملی بر ضد جنایتکاران بنیادگرا و حامیان جهانی آنان چیزی ارزیابی شده نمی‌تواند. وقتی اینان به شیوه حزب کمونیست کارگری عکس‌های تمام قد خود را در دسترس دشمن قرار دهند، استعفا‌ی علنی و قطعی شان را از مبارزه‌ای صادقانه و جدی اعلام خواهند داشت.

منظور ما از بنیادگرایی همان اسلام سیاسی است چه در قدرت باشد چه در تقلا برای قدرت. ما با اسلامی که به بنیادگرایی و تروریسم و اختناق نگراییده، به اسلام توده‌ها به دیده دشمن مردم و ترقی نمی‌نگریم. مثلاً جنبش‌های زنان در ترکیه، مراکش، الجزایر، مصر و... با ارتجاع و تروریسم باندهای بنیادگرا مواجه است و نه اسلام بطور کلی اسلام توده‌ها. اما مبارزه زنان در برابر دولت‌های حاکم در کشورهای مذکور به علت فاشیسم و اختناق و دموکراسی ستیزی یا زن‌ستیزی مذهبی یا غیر مذهبی آن‌هاست.

شکی نیست که باندهای بنیادگرایی افغانی توسط غرب ساخته و سپس تجهیز و حتی به قدرت رسانده شدند و بعد هم که سگ جنگی بین آن‌ها شدت یافت برادران وحشی‌تر و بی‌شاخ و دم‌تر شان - طالبان - را روی صحنه آوردند و زمانی که بوی آنان هم دنیا را فرا گرفت مجدداً جنایتکاران شکست خورده و رسوای قدیمی را در کابل نصب کردند. این بازی چنانچه شاهد بودیم آنقدر دراماتیک و در شرایط و فرصتی ویژه و کوتاه انجام گرفت که غرب نه می‌توانست و نه نیازی به «کار تئوریک» و شناساندن اسلام خوب و بد و... داشت. غرب می‌دانست که باندهای «ائتلاف شمال» پیشتر از آن خونبر و متعفن هستند که اطلاق چیزی «خوب» برای آن کارگر افتد. ضعف شدید نیروهای طرفدار دموکراسی کشور دست غرب را در هرگونه دخالت دلخواهش در افغانستان باز گذاشت و نه کاربرد آتش تازه‌ی آن برای افغانستان. می‌توان گفت که تجربه حکومت جنایتکاران جهادی و طالبان و تجربه جمهوری اسلامی ایران، چنین آتش‌هایی را حتی در افغانستان بی‌نهایت عقب‌مانده‌ی ما هم ترشیده و فاسد و کارناساز نموده است. وضع در افغانستان تیره‌بخت ما طوریت که امریکا و متحدانش با آن که نمی‌توانند «ائتلاف شمال» را لیبرال و «مسلمانان سنجیده و غیربنیادگرا» بخوانند، آن را استعمال و بر مردم ما تحمیل کرده‌اند.

مداخله در شماره ۴۵ «پيام زن» در مطلب «زورکم وقهر بسیار یک سوپر انقلابی» نظرات خود را بیان داشته ایم که تکرار آن‌ها را لازم نمی‌بینیم. - سازمان‌های مترقی ایرانی عموماً در برخورد به مسایل افغانستان آنطور که باید فعال نیستند. یک نگاه سراسری نشان خواهد داد که «پيام زن» با وصف محدودیت‌ها و دشواری‌های بیشمار به میزان قابل توجهی به رژیم ایران و مسایل مربوط به آن کشور علاقه گرفته است.*

لیکن آیا نشریه‌ای ایرانی را سراغ دارید که به اندازه حتی نیم آنچه ما آورده‌ایم، راجع به افغانستان گفته باشد؟

- برخی از سازمان‌های ایرانی از سرب‌بی‌خبری یا دست و پا کردن حزب و سازمان «برادر» به هر خس و خاشاک رومی آورند، با افرادی غیرجدی، گریختگی یا حتی مشکوک و خاین و مختلس این و آن سازمان افغانی به عنوان نمایندگان «پرولتاریای افغانستان» مصاحبه انجام داده، پیام‌های تبریک و غیره تعاطی می‌کنند و ازین قبیل که قبل از همه جدیت و وقار خود آن سازمان‌های ایرانی را زیر سوال می‌برد. جالب است که تمامی آن سازمان‌ها و افراد افغانی را که احزاب معین ایرانی زیر پر و بال خود قرار می‌دهند، به طرزی بیمارگونه ضد «راوا» بوده و از تبلیغات پست علیه آن خسته نمی‌شوند. این کار نه تنها هیچ قربانی با همبستگی بین‌المللی ندارد بلکه این امر بزرگ را به ابتذال کشیده و نیل به آن را با اشکال مواجه خواهد ساخت. متأسفانه حزب کمونیست کارگری خود قیمومت کسانی را به عهده گرفته که علاوه بر لکه‌های دیگر، لکه‌زدن مقداری پول و دارایی «راوا» راهم در پیشانی دارند.

- «نبرد خلق»، نامه و شعری از مریدان احمدشاه مسعود و برادرش را با افتخار انتشار می‌دهد ولی متأسفانه هیچ نشریه‌ای از آن اظهار انزجار ننموده و به افشای آن نمی‌پردازد.

- گزارش‌های «راوا» از افغانستان یا خبر تظاهرات و دیگر اکسیون‌های آن در پاکستان بطوری وسیع و مستمر در هیچ نشریه ایرانی بازتاب نمی‌یابد. نشریه‌ای موسوم به «ایران پست» در این راه قدم (بقیه در صفحه ۷۵)

*- پاره‌ای از این عنوان‌ها به فارسی و پشتو:

در ایران «کسی می‌آید»، داستان کوتاه «مهریه»، بزرگ علوی، نویسنده‌ی بزرگی که در آخر بیمقدار شد، رژیم ایران باقرمؤمنی را هم محکوم به مرگ کرد، ارتش جمهوری‌خواه ایرلند، رژیم تروریستی ایران را جواب می‌دهد، خیرخواهی مردم افغانستان یا مشاطه‌گری رژیم ایران؟ رژیم ایران تماشاگران فوتبال را هم «اسلامی» می‌سازد، خود سوزی همدارایی لگد دیگری بر پوزه‌ی جمهوری اسلامی، بر زنان در ایران چه می‌گذرد، در ایران د اسلامی جمهوری د ویرونکو بندیکانو حخه یوه خاطره، د دینی توپیر جوله، امیر انتظامی «زه له هیچا حخه بخسته نه غورام»، آیا د ایران رژیم فرج سرکوهی وژنی، مونر د ایران د آزادی غوستونکو لیکوالانو ملاتر کوو

«راوا» همواره بر ضرورت برقراری دموکراسی سکولار در افغانستان پافشاری ورزیده است.

«راوا» همواره به عنوان سازمانی ضد بنیادگرا و طرفدار دموکراسی خواستار کمک مالی شده است. کمک مالی برای سازمان از چهار سو در محاصره و محروم از هرگونه کمک دولتی و سازمان‌های غیردولتی جهانی، حیاتی است و کمک مادی از سوی آنانی که مستعد اند، بهترین تجسم همبستگی شان با «راوا» می‌باشد. نوشتن یا گفتن حرف‌های زیبا و صدور بیانه‌های متعدد از سوی منابع دارای امکانات در پشتیبانی از تنها سازمان ضد بنیادگرایی زنان در افغانستان به هیچ درد نخورده و نخواهد خورد.

درست است که امروز توجه به «راوا» زیاد شده است. ولی نباید اجازه داد این وضع ما را به توهم نسبت به جنایتکاران بنیادگرا و سازشکاران با آنان دچار سازد. «راوا» به مثابه مخالف آشتی‌ناپذیر «ائتلاف شمال»، خلاف آرزوی خیرخواهانه بسیاری از طرفدارانش در سراسر دنیا، حاضر نخواهد بود اصول مبارزه مخفی را زیر پا گذاشته و در نمایش‌های عوامفریبانه‌ی بنیادگرایان شرکت جسته و آگاهانه و ناآگاهانه به آنان اعتبار بخشد.

البته باید از فرصت‌ها و از تضادها بین دشمن با مناسب‌ترین اشکال استفاده کرد. اما نباید از یاد برد که دشمن ما قسم‌خورده و جنایت‌پیشه و مسلح است و افغانستان بنیادگرآزاده‌ترین، عقب‌نگهداشته‌ترین، پست‌ترین و زن‌ستیزترین سرزمین عالم به شمار می‌رود.

مینا جان احدی، اگر منظور تان از جمله «نه به عنوان سازمانی بدون چهره بلکه با معرفی چهره‌های متعدد و... در وسط صحنه سیاسی در افغانستان و در مقابل چشم جهانیان ظاهر شد» عبارت باشد از چپ و راست چاپ عکس‌های مسئولان «راوا» با سبیل و سوانح شان در نشریات، علی‌العجاله ما را از این کار معاف دارید که در وضعیت کنونی بس مردود و مضحک خواهد بود. ما اگر به این کار دست بزنیم، نه صرفاً مبارزان جدی بلکه حتی مردم عادی کوچه و بازار، بی‌درنگ آن را زمینه‌سازی «راوا» برای فرار و اقامت در غرب و کنار رفتن از پیکار در داخل کشور تلقی خواهند کرد نه چیز دیگر.

به باور ما، شما یا هر فرد و سازمان ذی‌علاقه در ارائه «تز»هایی برای کار ما در شرایط افغانستان که ویژه‌گی‌های مطلقاً منحصر به فردش را دارد، بدون تردید مرتکب اشتباه خواهید شد بخصوص اگر قضیه صورت مداخله گرانه به خود بگیرد. اما با شیوه‌هایی که یادآور شدیم جز تحکیم دوستی و هماهنگی، جایی برای مداخله و «پدرسالاری» وجود نخواهد داشت.

مشخصاً در ارتباط با چگونگی تحقق همبستگی حزب شما و سایر تشکلات ایرانی با «راوا» می‌خواهیم به موارد ذیل اشاره نماییم. طبعاً هر کدام از این‌ها را اگر نوعی مداخله در امور تان تشخیص دادید بلافاصله اطلاع دهید تا آن را تصحیح کنیم. در مورد نادرست بودن

قوله‌ای از گور

مصاحبه‌های مطبوعاتی شهناز تنی

طوریکه «پیام زن» به درستی و متداوماً نوشته است منظور از سه دهه شغالی شدن کشور بیشتر عبارت بوده از خونخواری و لجام گسیختگی طالبی و جهادی که هر چه دل پلید شان می‌خواست می‌کردند و هیچکس را جرئت اعتراض نبود.

اما جنبه دیگر شغالی شدن افغانستان واژگون بخت ما در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی و مطبوعاتی است. در قلمرو فرهنگی دیده‌ایم که چگونه شکنجه گران خادی - جهادی و تسلیم طلبان بر صحنه سیادت دارند و سر یا دم مطبوعات چاپ داخل یا خارج به استثنای چند تا، پیش این و یا آن باند بنیادگرا بود و هست و یا آنقدر مملو از مطالب خنثی، بی‌جبهه، بی‌مسلك، بی‌اهمیت و مبتذل اند که عملاً بی‌است به آسیاب نشریات فاشیست‌های مذهبی.

ولی جنبه سومی شغالی شدن کشور فاجعه‌ها، اظهار نظرهای به اصطلاح سیاسی از سوی کسانی است که تصور می‌شد به علت جنایت‌ها و خیانت‌های بیشمار خود یا مخدومان شان دیگر مردم ما از بوی گفتار یا کردار آنان آزار نخواهد دید.

مثلاً یک زمان دیدیم که داکتر اسداله حبیب سراینده ترانه فنانا پذیر «ای خوشا از انقلاب ثور بودن» چگونه در نقش آدمی که گویی از پدر پدر تحصیل و شغل روانکاوی و روانشناختی داشته باشد به مهاجران سیاه روز ما:

تنها یک راه را انتخاب نکنیم. راه‌های متعدد را در نظر بگیریم. و چشم بسته در شرایط قرار نگیریم.

یک نوع بی‌باوری نسبت به تولمندی خود، نسبت به فردا و یک نوع شک و تردید و تشویش گریبانگیر هر یک از اعضای خانواده شده. جستجو در هر حال انگیزه‌ای بزرگ برای امیدوار بودن است.

داکتر عسکر موسوی غیر از افراز قومپرستی تهوع‌آور به شیوه رهبران جنایتکارش مزاری و خلیلی، مسایل اساسی جامعه را در حد بگو مگوهای خانوادگی نگریده و «برادران جهادی» غیر هزاره‌اش را «به مرگ می‌گیرد که به تب راضی شوند»!

اسحق نگارگر و لطیف پدram که در حمله به «پیام زن» تنبان شان را دریدند!

داکتر خلیل الله هاشمیان در «آئینه افغانستان» که گلبدین را بنابر سلیقه خاصش «حکمت‌گار» می‌نامد* با تبلیغ



برای طالبان «مظلوم» و «ساده» و «بی‌آلایش» خواندن آنان، آبرویش را نزد روشنفکران آزادیخواه ما بر باد داد.

رهنورد زریاب عرض تسلیمی و تملقش را به گلبدین از طریق تروریست مشهور داکتر حلیم تنویر، انتقال می‌دهد. و...

به این نمونه‌ها اکتفا می‌کنم چرا که شاید هیچ «فرهنگی» مهم وابسته یا سازشکار وطنی باقی نمانده باشد که در برابر منشور شفاف «پیام زن» قرار نگرفته و داغ‌های حک شده در پیشانی آنان چه از نظر سیاسی، ادبی یا اجتماعی به شیوه‌ای مستدل، بی‌ملاحظه و به دور از هرگونه کاسبکاری‌های مرسوم بین روشنفکران مرتد یا الفاظ بی‌عمل افشا نشده باشد و چهره‌های آنان برای خوانندگان «پیام زن» کاملاً آشنا نباشد.

چندی قبل اکثریت مردان و زنانی حاضر در مجلسی در هامبورگ معتقد بودند که کسانی از «جامعه فرهنگی» ما خود شان کاری کردند که قبرستانی شده برای شان که تا فرق در آن فرو روند و کسانی هم (مانند اکرم عثمان، حسین فخری، رهنورد زریاب، سمیع حامد و نوپاهایی مثل سرور آذرخش و...) که تصور می‌کردند بیشتر از آن «نامدار» و «تبیت» اند که کسی جرئت نماید بگوید بالای چشم شان ابروست، توسط «پیام زن» آنچنان بی‌یال و دم شدند که اگر اندک غیرتی می‌داشتند، قلم و کاغذ را بوسیده و برای همیشه از نوشتن برای جنایتکاران بنیادگرا یا خنثی نویسی وداع می‌کردند.

اما چنین نیست و شاید همانطوری که جلادان طالبی و جهادی هیچگاه به دلخواه خود ساطور را بر زمین نخواستند نهاد، مرگ نهایی دلان «ادبی» آنان نیز بسته به سرنوشت رهبران تبهکار شان خواهد بود.

در این میان یکی از متعفن‌ترین اجساد، شهناز تنی می‌باشد که معلوم نیست به اشاره‌ای آس‌آی یا به زور پول، در دو سه سال اخیر هر چند وقت بعد سر از گور بلند نموده تا مبادا ضرورت استعمال وجود مغتنمش احساس شود ولی از یادها رفته باشد! و چه موقع شناسی بهتر از این زیرا که امروز ورود کلیه خاینان و جنایتکاران پوشالی و جهادی در دولت موقت آزاد است.

این میهنفروش تا حال چندین مصاحبه انجام داده است و اکثراً با چاپ عکسش با طبعاً نکتابی و آخرین مود دریشی تا نکنند از عبدالله خان «وزیر خارجه» و یونس خان قانونی «وزیر داخله» و مخصوصاً گلها به روی خوانندگان «فیلد مارشال» فهم خان با آن پیک کلاه هیتلری اش پس بماند، چرا که دنیا بسیار تغییر کرده و ممکن بتوان عده‌ای را با همین «طرز خرام» فریفت و ماهیت خود را کتمان نمود.

* البته موضع ضد گلبدین خاین و باندش از سوی «آئینه افغانستان» مورد تأیید ماست.

مقایسه نموده و به یقین نتیجه می گرفتند که رژیم طالبان بهتر و پیشرفته تر از آنها است به اضافه این که مسلمان اند و آن کشورها کافر! و به خاطر آن که پیوندش را با وحوش طالبی محکم بندی نموده باشد اظهار می دارد:

من هرگز علیه طالبان نخواهم جنگید اما اگر دولت کنونی افغانستان از من دعوت کرده و شرایط معین را را بپذیرد حاضر خواهم بود نه بعنوان یک قوه ندان بلکه به عنوان یک سپاهی برای دفاع از کشور بجنگم. برای آنان (طالبان) لازمهست با جمیع افغان ها تماس گرفته و از آنان بخواهند تا در این لحظه حساس به وطن شان برگردند.

کدام احمق گفته که میهن فروشی که از خیانت و ردالت همدستی با کلیدین عار نکند، علیه طالبان می جنگد؟ جنگیدن علیه طالبان برای چه، به خاطر کدام وجدان، کدام اصول، کدام آگاهی، کدام نجات سیاسی و کدام حس وطن دوستی؟

و باز هم کی منکر خواهد بود که با توجه به «شخصیت» اش شهنازخان تنی حاضر نخواهد بود در قطار چرس و جلم پرنه ها، پیش ملا عمر و اسامه زانو زند. مگر کم خلقی ها برای طالبان پادوی کرده اند؟

حالا همه ی مردم افغانستان می دانند: اکثر خلقی ها از طالبان بودند و طالبان از خلقی ها همانطوری که پرچمی ها از «اتحاد شمال» و آنان از پرچمی ها.

روشن است که اگر بربرهای طالبی اندکی وقت کمایی می کردند این وزیر دفاع پوشالی با بدرقه «آی اس آی» پاییکوبان به سوی طالبان و اسامه می شناخت تا در سپاه اسامه و سگان وطنی او به «دفاع» از کشوری برخیزد که در تمام عمر سیاسی اش به آن خیانت ورزیده است! براستی که وقتی یک فرد در لجن سرکردگی بانندی میهن فروش و جنایتکار فرو رود از او چه موجود نفرت انگیزی ساخته می شود.

به اصطلاح «وزیر دفاع و لوی درستیز سابق» (مگر از این روز گشته تر کشور در دنیا هست که یکچنان مقام کلانش در دست افرادی اینچنین قرار داشته باشد؟) در مصاحبه ای دیگر («نیوز»، ۳۱ دسمبر ۲۰۰۱) زمانی که دیگر زوال امارت «حکام نیک» اش امری مسلم شده و توافقنامه بن به امضا رسیده، ناگهان آن همه رجزخوانی هایش برای طالبان خشکیده و تنها دغدغه خاطر قومپرستانه اش را «نادیده انگاشتن» و «نمایندگی نازل» پشتون ها در حاکمیت جدید می سازد.

او ضمن «آرزوی موفقیت» توافقنامه، مانند یک متفکر سیاسی با تجارب مثبت و گرانبار می فرماید:

وحدت و پیشرفت اقتصادی نیاز عاجل افغانستان است و زمانی که متحقق شده می تواند که رهبری بلامنازع و خبیر و با ریشه بین توده ها (همان کیفیاتی که احزاب میهن فروش پرچم و خلق داشتند؟) وظیفه اعمار مجدد افغانستان را به عهده گیرد.

پیش از این روشن بود که شهنازخان تنی دو سوراخ عمده در شخصیتش دارد (۱) از سران میهن فروش خلقی بودن و (۲) که سوراخ کلانترش را می سازد، کودتا علیه نجیب در همدستی با گلبدین. لیکن سوراخ سومی اش تازه آشکار می شود: دفاع از طالبان. او در مصاحبه ای با روزنامه («ستیس من» ۸ نوامبر ۲۰۰۱) برای آن که نسبت به «آی اس آی» که او را اجیر کرده نمک حرامی نشان نداده باشد اظهار می دارد:

تداوم درگیری گروههای جهادی افغانستان بین هم بود که موجب پیدایش طالبان گشته.

این فکر کاملاً غلط است که طالبان آفریده «آی اس آی» می باشد

ولی میهن فروش از یاد می برد که حالا هر کودک افغانستان و حتی پاکستان هم می داند که کلیه گروههای بنیادگرای جهادی و طالبان دستبخت «آی اس آی» بوده است. این نکته را حتی جنرال مشرف هم اخیراً تأیید کرده گفت که جنرال نصیراله بابر طالبان را «بچه های ما» می خواند.

و فرض کنیم صاحب طالبان «آی اس آی» نمی بود مگر از تعفن و بهیمیت آنان چیزی کم می شود؟ و مثلاً حالا که ناف بسیاری از گروههای «اتحاد شمال» از ناف «آی اس آی» کنده شده و به دولت های دیگر وصل است، آیا به آن جنایتکاران اعتباری می بخشد؟ و یا واقعیت خود وی و سران پرچمی و خلقی که پس از اضمحلال شوروی یتیم شدند و دیگر «کی جی بی» ای را پشت سر ندارند، آیا از وزن خیانت ها و جنایت های شان می کاهد؟

سپس با طالبان مسلمان شناسانه (!) «پشتونوالی» سر می دهد:

من طالبان را مسلمانان واقعی و حکامی نیک می دانم که البته کاستی هایی در شیوه حکومت شان وجود دارد که به موجب آنها در عرصه جهانی تجرید شده و با بحران جاری مواجه اند.

در اینجا وی درست مانند اسحق نگارگر، داکتر خلیل الهاشمیان، نبی مصداق و سایر روشنفکران پیشرو می که به خدمت طالبان درآمدند، خون و چرک و کثافت را از روی طالبان لیسیده و آنان را «رهبران صادق» تاریخ افغانستان می خواند که از تمام نشانه های انسانی و فرهنگی عصر ما برخوردار اند و فقط در مواردی «کاستی ها» بی دارند!

معلوم نیست این روشنفکران ریاکار چرا گاهگاهی از این «کاستی ها» و «سختگیری» های طالبان نام می برند. آیا دولتی بدون این و آن «کاستی ها» ی معین در دنیا وجود دارد؟ نوکران روشنفکر طالبان برای «مود و فیشن» روزگار بوده که از این نوع «نازک» ها در ارزیابی «حکام نیک» و «متدین» خود به خرج می دهند ورنه اگر فرصت می یافتند رژیم طالبان را با مثلاً رژیم های کشورهای اسکندناوی

راجع به تأخیر...

کسب اجازه از «راوا» توسط مقامات امریکایی در ورقه‌های تبلیغاتی که پتیاره‌های این کشور آن‌ها را در افغانستان پخش می‌کردند. در این ارتباط وکیل «راوا» در امریکا با وزارت‌های خارجه و دفاع آن کشور در تماس است.

۱- تهیه هزاران قطعه عکس و فلم ویدیویی از نقاط مختلف کشور بیانگر ستمکاری باندهای بنیادگرا، زندگی فاجعه‌آمیز مردم ما و مبارزه «راوا» در ساحه‌های گوناگون. چند عکس و فلم «راوا» از سوی Johns Hopkins University به دریافت جایزه‌ای SAIS- Novartis Journalism Award 2001 (مشارکت با سازندگان فلم «از پشت برقع») نایل آمد.

۲- تهیه و فروش صدها تخته قالین و صنایع دستی متنوع دیگر در امریکا، اروپا و پاکستان.

این‌ها را یادآور شدیم که خوانندگان و هواخواهان ما بدانند که هم‌زمان و خواهران شان در «راوا» هر چند موفق نشده‌اند «پیام زن» را انتشار دهند، بیکار نه‌نشسته بودند. ولی حتماً باید بکوشیم چاپ و پخش «پیام زن» نه فقط ماه‌ها به تعویق نیفتد بلکه صورتی منظم به خود بگیرد. با پوزش مجدد و سپاس از کلیه علاقمندان «پیام زن» در افغانستان و خارج کشور.

هیئت تحریریه «پیام زن» ■

مثل هر قومپرست که چشم و وجدانش کور می‌شود، برای او اهمیت ندارد که رهبری دولت در دست چه عناصری باشد. او فقط اگر قوما و لواز جنس سیاف و گلبدین را در حاکمیت بباید خاطرش جمع است و دیگر برایش بهیچوجه مسئله نیست که حاکمیت مذکور مردم را از دم تیغ گذرانده و زن و فرزند حتی خودش را بی عصمت کند. به همین دلیل هم است که قومپرستان چه پشتون و چه غیر پشتون به آسانی در سطح سگان درگاه دژخیمان بنیادگرا سقوط می‌کنند.

این خلقی گلبدینی از انهدام بت‌های بامیان یاد می‌کند اما پیش‌تر از آنست که از ستایش یک ماه قبلش از فاشیست‌های طالبی به مثابه «حکام نیک» خجالت بکشد، حکامی که «راوا» دایماً خواسته است، تمامی آنان به خاطر صرفاً تخریب مجسمه‌های بودا باید در پای جایگاه آن مجسمه‌ها بسته می‌شدند تا طعمه گرگ و شغال منطقه شوند. ولی مشکل یک قومپرست آن هم از نوع خلقی‌اش را بربریزم طالبان و نابودی آثار تاریخی کشور... نمی‌سازد زیرا که آنان از تبار خودش - پشتون - اند. درست همانطوری که در چشم روشنفکران مرتجع قومپرست متعلق به ملیت تاجیک و هزاره و ازبک، بی‌ناموسی‌ها و خیانت‌های باند ربانی، خلیلی و دوستم علیه مردم و مخصوصاً پشتون‌ها فعالیت‌های «ملی» و مبتنی بر «اخوت اسلامی» به شمار می‌آیند.

دوستی با سابقه خلقی می‌گفت: «خلق‌ها و پرچمی‌ها به حد کافی بدنام بودند. اما این آدم (شهنواز تنی) با همدست شدنش با گلبدین و بعد طالبان و حالا پوزک زدن به «اتحاد شمال»، آخرین میخ آلوده به کثافت را به تابوت آنان کوبید.» ولی این دوست فراموش می‌کند که خاینان و جنایتکاران ۲۳ سال اخیر وطن ما از جنس دیگر اند و می‌توانند هر چند گاهی بعد سر از تابوت بلند کرده و بادی رها کنند و مغرورانه قیافه «مفسر سیاسی» به خود بگیرند.

از حزب میهن‌فروش خلق به گلبدین و از آن به طالبان. به قول برادر جهادیش اکرم عثمان چه «منجنی» پراختخاری!

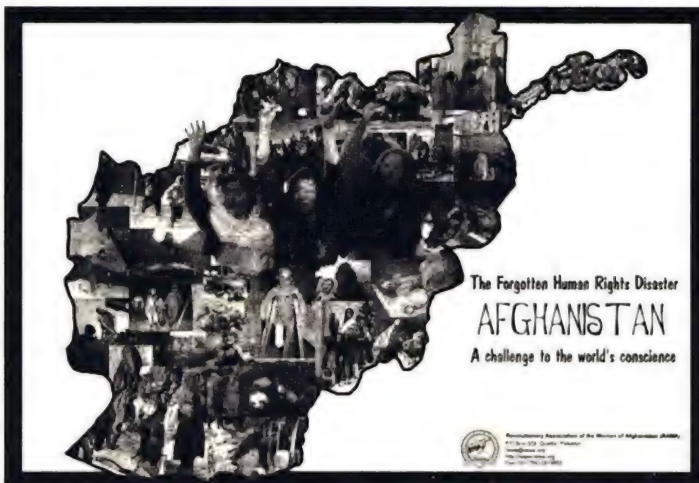
اما انسانی با یکچنین بدمسئلی که بوی «مقام» و قدرت هم به بینی‌اش خورده در این جا توقف نخواهد کرد. او از آخور دیگری و اینبار «اتحاد شمال» و به احتمالی باند سیاف سر در خواهد آورد. ■

افغانستان:

فاجعه فراموش شده حقوق بشر

پوستر رنگه (۲۲×۲۲) به زبان‌های
انگلیسی و اسپانیایی

آزاد در بدل قیمت و هزینه پستی آن
۹۰,۰۰۰ افغانی (۴ دالر امریکایی) از ما بخواهید.



احیای رقابت در افغانستان

گزارشی خلاصه شده درباره کشمکش بین آقای کرزی و -گله‌ها به روی خوانندگان- «مارشال» فهیم از سوزان گلاسز

می‌خواهد بسوی دموکراسی قدم بردارد وجود یک چنین اداره‌ای واضحاً منافات دارد.»

پس از تجاوز شوروی در ۱۹۷۹، کی‌جی‌بی، استخبارات افغانستان را به صورت چیزی شبیه خود به وجود آورد با مخفف «خاد» که شبکه‌ای گسترده از مخبرین داشت و شهرتش در شکنجه و کشتار، آن را به اندازه دستگاه‌های همتایش در بلوک شرق بدنام ساخته بود. با آن‌که نام این اداره از ایجاد تاکنون توسط رژیم‌های مختلف تغییر خورده است اما شیوه‌های کار آن به حال خود باقی‌اند.

یکی از مخبران سابق آشنا به کار آن گفت: «این استخبارات از کی‌جی‌بی به هیچ‌وجه فرق ندارد و از عین شیوه‌ها استفاده می‌کند.» عامل سابق اظهار داشت که اکثر کارمندان آن مدت‌ها پس از سقوط نجیب در ۱۹۹۲ کامکان بر حال بوده و تنها روسای آن تبدیل شده‌اند. نعمت‌اله شهرانی معاون رئیس جمهور و عضو دیگر کمیسیون بررسی اداره استخبارات گفت: «ما در استخبارات اصلاحاتی خواهیم آورد تا دیگر مردم از آن نترسند و تصور نکنند که اداره استخبارات به آنان آزار و اذیت می‌رساند.»

بسیاری از افراد حکومت کرزی تردید دارند که کمیسیون بتواند موجب تغییرات زیادی در آن شود. جنرال انور کوهرستانی مقام بلند پایه شعبه امنیت مربوط وزارت داخله گفت: «دستگاه استخبارات کاملاً توسط یک گروه کنترل می‌شود، آنان دستگاه را توسعه داده و اعضای وفادار به خود را استخدام کرده‌اند. اداره استخبارات اداره ایست برای حفظ قدرت آنان.»

پس از سقوط طالبان، کرزی و فهیم در چندین مناسبت در انتظار با هم ظاهر شده‌اند تا نشان دهند که می‌توانند همکاری باشند. اما کرزی آشکارا نگران امنیتش بوده و این هفته ضمن عزل واحد امنیتی افغانی‌اش، از امریکا خواست تا برایش بادیگارد‌هایی فراهم سازد. محافظان افغانی او به فهیم وفادار بودند.

در ماه جون کرزی پس از لویه جرگه که او را به ریاست جمهوری برگزید علناً تعهد سپرد که قدرت استخبارات را کاهش دهد. چهره لویه جرگه با اتهامات مبنی بر آزار و تهدید نمایندگان که جسارت به خرج داده و از خط تعیین شده عدول جسته بودند از سوی پلیس مخفی، مخدوش شد.

طبق اظهارات اعضای لویه جرگه ده‌ها اجنت در چهار طرف محل لویه جرگه گشت می‌زدند و سخنرانی‌ها و صحبت‌های خصوصی را بقیه در صفحه (۶۹)

کابل، افغانستان، ۲۳ جولای - در اواسط سال‌های ۱۹۹۰ کابل میدان جنگ گروه‌های نظامی اسلامی بود و راکت‌ها شهر را منفجر می‌ساخت. دولت در حال تلاشی بود. در وضعی چنین آشوب زده، حامد کرزی معاون وزارت خارجه توسط استخبارات سری مخوف (خاد) کشور برای تحقیق دستگیر شد. اجنت‌هایی که او را گرفتند برای محمد فهیم کار می‌کردند.

به درستی روشن نیست که استخبارات فهیم وفادار به ربانی چرا کرزی را دستگیر نمود هر چند تمامی کسانی که با آنان مصاحبه صورت گرفت گفتند که حادثه به تماس‌های کرزی با حکمتیار ارتباط داشت. بنابر گفته منابع بهر حال دلیل آن هر چه باشد، تحقیق ناگهان پایان یافت زیرا تعمیری که کرزی در آن استنطاق می‌شد تحت حمله راکت قرار گرفت و این به او فرصت فرار از آنجا را داد.

کرزی خون‌آلوده فوری خود را به خانه پسرکاکاش عبدالخالق پوپلزی رسانیده و گفت که بلافاصله باید کابل را ترک کند. پوپلزی در مصاحبه‌ای اظهار داشت: «او به خانه من آمد و گفت که باید برویم و حتی اجازه نماز خواندن را به من نداد. کرزی و پوپلزی همان روز به طرف پاکستان حرکت کرده و خود را به پشاور رسانیدند.

حدود ده سال بعد، کرزی که فعلاً رئیس جمهور افغانستان است و فهیم وزیر دفاع او، درگیر رقابتی فزاینده‌اند که دولت لرزان افغانستان را به بی‌ثباتی بیشتر تهدید می‌کند. کرزی و متحدانش استخبارات را که مجدداً توسط فهیم کنترل می‌شود، دستگاهی وسیع، فاسد و شدیداً پلیسی می‌دانند که ماورای اقتدار رئیس جمهور کار می‌کند.

طبق گفته منبعی نزدیک به کرزی، استخبارات ۳۰.۰۰۰ (سی هزار) کارمند دارد و شعبه‌های آن توسط تاجیک‌های «ائتلاف شمال» گردانیده می‌شوند که فقط به فهیم پاسخگو‌اند.

کرزی مصمم است که بر اداره مذکور کنترل داشته باشد. او در این ماه کمیونی را مؤلف ساخت تا اصلاحاتی را در آن پیشنهاد و به اتهاماتی رسیدگی کند که استخبارات عبدالمطلب جوانی ۲۲ ساله کارگر ساختمانی را که پس از سال‌ها مهاجرت از پاکستان برگشته بود، زیر شکنجه کشته است.

برای رئیس جمهور پشتون تبار و طرفدارانش، قدرت نامحدود استخبارات زیر کنترل تاجیک‌ها مانع اساسی در راه دموکراسی افغانستان خواهد بود.

هدایت امین‌ارسلان معاون رئیس جمهور که ریاست کمیسیون مذکور را به عهده دارد گفت: «برای کشوری دموکراتیک، کشوری که

د مطبوعاتو آزادی په افغانستان کې؟

Rohan Jayasekera د کابل انستیتیوت د جنگ او سولې د راپور استازی وویل د استفادې وړ کلمه دلته «کولای شې» ده. هغه د هغې مجلې یادونه وکړه چې د خپريدو لپاره د لیسانس درخواست یې و نه منل شو په دې خاطر چې د مجلې د علاقې وړ مطالبو کې دیني مسایل هم شامل وو.

عبدالحمید مبارز د اطلاعاتو او کلتور وزارت څخه لاوس هم وایی چه سانسور نشته.

هغه وویل: «زمونږ ټول ژورنالیستان آزاد دی. مونږ سانسور نه کوو، مونږ کنترول نه کوو.»

بریشنا نظری د «کابل اوونیزی» د مدیر معاون په کلکه توگه دا نه مني. د اوونیزی د اپریل په ۲۵ گڼه کې، د هغې اخبار یو مطلب چې د جنرال عبدالرشید دوستم د دفاع وزارت معاون لخوا د لوی منطقه ای خپلواکه حکومت وړاندیز په هکله، خپور کړ.

نظری وایی چې مبارز هغه ته وویل که چیرې بل ځل یې داسې یو مطلب خپور کړ، دولت د هغه اخبار بندوی. مبارز ومنله چې نظری ته یې رسماً گواښ ورکړی.

مبارز وایی: «دوی ددې حق لری چه د هرې عقیدې په باره کې ولیکي. یواځنی استثنا د افغانستان تمامیت، د افغانستان امنیت او د افغانستان استقلال دی. مونږ په دې هکله هیڅ نه نشو زغملای.»

همداشان دولت د کابل د تلویزیون د یو رپورتر په کار کې وروسته د دې نه چې هغه د موقت وزیراعظم حامدکرزی او پا کستانی صدر جنرال پرویز مشرف د خبرې کنفرانس د یوې پوښتنې په ترڅ کې چې د دواړو هیوادونو سرحدی شخصې په بابل وه، گوت وهنه وکړه. کرزی د ژورنالیست محمدکبیر عمرزی پوښتنه مخکې ددې نه چې یې ختمه کړی، بنده کړه.

عمرزی وویل په هماغه ورځ د اطلاعاتو وزیر رهین مخدوم هغه ته تلفنی وویل: «تاته چا اجازه درکړې وه چې داسې پوښتنه وکړي؟»

«ما ځواب ورکړ: د مطبوعاتو د آزادی قانون!» هغه وویل: «دا آزادی ستا دپاره نه ده او تلفن یې بند کړ.»

وزیر د جمعی په ورځې سفر درلود، او مبارز یواځې وویل چې هغه شک لری چې وزیر داسې خبره کړې وی. مبارز زیاته کړه، په هر حال، «دا یوه ښه پوښتنه نه وه، دې ځینی مشکلات را پیدا کړي.»

عمرزی وایی چې هغه یې ترکیه ته د کرزي سره سفر کولو ته پری ښوده چې راپور یې تیار کړي، او تر اوسه یې ډیر ناچیزه حقوق تر لاسه کړي.

هغه وویل: «په افغانستان کې د مطبوعاتو هیڅ آزادی نشته. زه په خپله یو مثال یم.» دولتي خبری میډیا په مطبوعاتو باندې خپلې قبضې ته ادامه ورکوي. د باختر اطلاعاتی آژانس، همداشان دولتي تلویزیون او د رادیو اخبار ته مطالب لیکي.

کابل، افغانستان (AP - د می ۴) د افغانستان خبری خپرونو (اخبار - ویب سایته) د سلو نه زیاترو ورځپاڼو سره او د مطبوعاتو د آزادی د نوی فرمان په اساس، وروسته د طالبانو د شړلو نه په دې پیڅو میاشتو کې اوږده لاره وهلی ده.

مگر سره ددې چه دوی د نړیواله مطبوعاتو د آزادی ورځ د جمعی په ورځ ولمانځله، ژورنالیستانو د موقت حکومت د گواښونو او سانسور نه شکایت کو، او ډیر کسان حیران وو چې افغانستان چیرته چې د زده کړې شرح د ۲۰٪ نه ټیټه اټکل کیږي، به د خبریو پشان د مطبوعاتو شنه کیدل وساتلی شي؟

د طالبانو د وا کمنی لاندې چه د تیر کال په وروستو کې پای ته ورسیده، یواځې څو ورځپاڼې وی چه د دولت لخوا کنترول کیدلې. طالبانو تلویزیون بند کړ او ښځینه ژورنالیستانې یې په کور کې کښینولې.

حمیده عثمان د «ملالی» د ښځو د مجلې د مدیرمعاونی وویل: «پینځو کالو دپاره هغوی حتی د رادیو اوریدلو اجازه نه درلوده. اوس هر یو تن د اخبار لوستلو تږی دی.»

د عبدالحمید مبارز چې اطلاعاتو او فرهنگ وزیر معاون دی په وینا، دولت ۱۳۵ اخبارونه چاپ کوي چه زیاتره یې اوونیزی دی. هغه د ۷۳ شخصی اخبارونو لپاره درخواستونه تر لاسه کړي دی. مگر څرگنده ده چې تر دې شاید زیات وی.

Alixandre Plichon د غیر دولتي افغان خپرونو او کلتور مرکز کوآرډینیټر تخمین کوي چې یواځې کابل ۱۴۰ اخبارونه لري، هغه وایی «دومره زیات».

هغه وویل: «د دریو میاشتو په دننه کې شاید زیاتره دا خپرونې له مینځه ولاړې شي.»

Plichon وایی چه اصلی مشکل د پیسو دی. د افغانستان تر ټولو لوی اخبار «کابل اوونیزه» ده چې تقریباً په ۸ سینټو خرڅیږي، مگر د یواځې هرې کاپې چاپ کولو خرچه یې ۶۹ سینټه دی. پاتې پیسې تر اوسه پورې د مطبوعاتو سره د کمک گروپونه ورکوي.

ځینی ژورنالیستان د سانسور نه شکایت کوي. دولت په فبروری کې یو قانون د مطبوعاتو د آزادی په هکله صادر کړ. په داسې حال کې چې قانون د ۱۹۶۴ کال د اساسی قانون نه اخیستل شوی خو په ډیرو برخو کې پرمختلای دی. یوه ماده یې «هغه مطالب چې کولای شي د اسلام نه خلاف ورزی وکړي»، «هغه مطالب چې کولای شي خلکو ته بی احترامی وکړي»، «یا هغه مطالب چې کولای شي د افغانستان اردو ضعیفه کړي» خپرول یې منع دی.

جرم داشتن «پیام زن»

خاطره‌ای عبدالکریم از زندان طالبان

گفتم من کسی را نمی‌شناسم که به شما نشان بدهم. عصبی شد و به افراد خود دستور داد که دست و پام را ببندند. با مشت و لگد به جانم افتادند یکی از آنان با لگد به دهنم می‌زد. بعد از تقریباً یک ساعت دست‌ها و پاهایم را باز کردند. ملاسلیم گفت تا فردا شب فکرهایم را بکنم اینجا مسخرگی نیست آنان کسی را ناحق زندانی نمی‌کنند.

چهار شبانه روز را در همان اتاق بلا تکلیف گذراندم. روز پنجم مرا به اتاق عمومی که بیش از ۲۰ نفر در آن جا انداخته شده بودند بردند. اتاق خیلی کوچک، نمناک و پر از هر نوع حشره بود. زمانی که باران می‌شد از چهار طرف آب داخل اتاق‌ها نفوذ می‌کرد. از لحاف خبری نبود تمام زندانیان زیر پتوهای خود می‌خوابیدند.

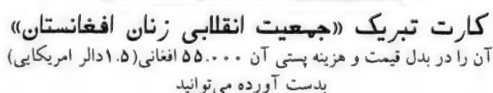
یک هفته بعد شب چهارم عید قربان مرا دوباره برای تحقیق خواستند. همان دو نفر مسلح و ملاسلیم بودند. ملا پرسید که فکر کرده‌ام. گفتم چیزی برای فکر کردن نداشتم نمی‌دانم شما مرا چرا اینجا آورده اید؟ گفت: «حالا نشانت می‌دهند که برای چه کاری آمده‌ای.» پاهایم را با آهن و ریسمانی بستند و سر آهن را دو طالب بدست گرفته و سومی بنام موسی کلیم که آدم قوی بود شروع به زدن با کیبل کرد. بعد از هر چند دقیقه مستنطق که از افراد کهنه کار خادی معلوم می‌شد می‌پرسید که اعتراف می‌کنی یا نه و ادامه می‌داد: «اعتراف کن اینجا خیلی آدم‌ها اعتراف کرده اند این جرم نیست. ما می‌دانیم که مجله‌ها را خودت چاپ نکرده‌ای تو که چاپخانه نداری ماشین گسترند نداری. اما بگو که کی و به چه طریقی این مجله‌ها را به داخل افغانستان می‌آورد.» این گفته‌ها چند بار تکرار می‌شد. من که ابراز بی‌اطلاعی می‌کردم کیبل کاری دوباره شروع می‌شد. مستنطق پرسید: «پس آن مجله‌ها در دکانت از کجا شد؟» جواب دادم: «یک نفر به دکان برای خریداری رفت و آمد داشت و با هم دوستی پیدا کردیم. چند روز پیش آمد و خریطه را در دکان گذاشت و گفت که زود برمی‌گردد من ندیدم که بین آن چی بود.» پاهایم را باز کردند و ملا گفت: «سر حرف می‌آید. خوب می‌شود.» نام و آدرس آن فرد را از من پرسیدند گفتم که او را زیاد نمی‌شناسم آدرسش را درست نمی‌دانم فقط چند بار به دکانم آمده بود. ملا خشمگین شد و دوباره دستور داد تا پاهایم را ببندند و کیبل کاری این بار شدیدتر شروع شد تا آن که از هوش رفتم.

مرا در اتاقی بردند که فقط یک کلکین کوچک داشت، حمام و تشناب در داخل اتاق و تعفن آن طاقت‌فرسا بود. سه هفته در همین زیرزمینی فقط با یک نان صبح و یک نان شب و مقداری آب گذراندم. بعداً مرا به اتاق عمومی بردند. زندانیان در وضع بد صبحی بسر می‌بردند و کوچکترین اثری از نظافت و پاکی وجود نداشت. همه از شدت شکنجه مجروح بودند. اکثریت بدون ملاقاتی بوده و فقط یک جوهر لباس داشتند. از آزار حشرات و از وحشت شکنجه و تحقیق تمام شب بیدار می‌ماندیم. وقتی صدای دروازه می‌شد خون همه

بتاریخ ۶ حوت ۱۳۷۹ از دکانم در شهر هرات توسط مدیر استخبارات شیندند و چند طالب مسلح دستگیر و به ریاست استخبارات هرات منتقل شدم. در مسیر راه، مدیر استخبارات می‌پرسید: مجله‌های «پیام زن» را از کجا بدست می‌آورم. تاکنون به کدام افراد آن‌ها را داده‌ام. کدام کتاب‌های دیگر نزد من است، نام اشخاصی از «راوا» که با من در ارتباط اند چیست.... دانستم که به چیزهایی در مورد من پی برده اند اما دقیق نمی‌توانستم بفهمم که چگونه. کوشش می‌کردم خونسر داشتم. گفتم که نه دوستی دارم و نه کتابی و «راوا» را هم هیچ نمی‌شناسم. مدیر استخبارات گفت: «جایی که می‌رویم استخبارات نام دارد. در این جا از خروس تخم می‌کشند. دوستان دیگر هم دستگیر شده اند و مقاومت فایده ندارد.»

وقتی به استخبارات رسیدیم تمام جیب‌هایم را تلاشی نموده کاغذ، قلم، ناخنگیر، شانه‌موی و همه چیز را گرفتند. یکی از طالبان مرا به اتاقی در زیرزمینی تاریک و وحشتناکی برد و دروازه آن را از پشتم بست. در همان شب و فردا صبح فقط یک بار برای رفع حاجت بیرونم کردند و صبح برایم یک نان خشک دادند.

ساعت یک شب دوم دو نفر با کلاشکوف مرا به اتاق تحقیق بردند. در اتاق مردی با ریش سرخ شروع به تحقیق کرد. بعدها دانستم که او معاون استخبارات ملاسلیم است. وی نام چند زن را می‌گرفت که به زعم او از اعضای «راوا» بوده و آدرس‌های شان را می‌پرسید. نام یکی از دوستانم را گرفت و پرسید که آیا می‌دانم که در خانه‌اش مکتب مخفی درست کرده اسمای دکانداری را می‌گرفت که در نزدیک دکانم، دکان داشتند و پرسید که چند بار به آنان «پیام زن» را داده‌ام. سوال کرد من که هراتی نیستم چرا در این جا آمده‌ام و پخش «پیام زن» را کی برایم هدایت داده؟ دخترهایم در پاکستان چی می‌کنند؟ آدرس‌های کسانی را که در ولایت دیگر مانند مزار، کابل، کندهار و دیگر جاها هستند برای شان بدهم. گفتم من آدم غریکار هستم از این موضوعات اصلاً نمی‌دانم. در هرات بخاطر پیدا کردن یک شکم نان برای زن و بچه‌هایم آمده‌ام. در این جا مردم زیاد زندگی دارند مگر همه به هدایت کسی آمده اند؟ تمام اولادهایم با خودم زندگی می‌کنند. ملای ریش سرخ گفت خود را ناحق و بخاطر مردم به بلاندهم. اومی داند که من زیاد گناه ندارم. خود را معیوب نکنم به اولادهایم رحم کنم. چند دقیقه به سویم دید و بعد گفت: «فقط همین را برای ما بگو که این گزارش‌ها و عکس‌ها را کی‌ها تهیه می‌کنند اگر یکی از اعضای «راوا» را به ما نشان بدهی هر قدر پول بخواهی برایت می‌دهیم و آزادت می‌کنیم و بعد از آزادی هم می‌توانی با ما کار کنی.»



RAWA, P.O.Box 374
Quetta, Pakistan

<http://www.rawa.org>
rawa@rawa.org

پیام زن و خوانندگان

بی سرو پا و تند و تیز حتی دور از عفت قلم می نویسند، بیانگر آنست که شما
چقدر استادانه آنان را تحلیل و تجزیه نموده اید که این چنین به تبش
می افتند....»

«راوا» نوید نجات

عبدالرشید آریا - جترال،

در نامه خود می نویسند:

«درودهای آتشین و تمنیات نیک و قلبی خود را خدمت تک تک
اعضای رزمنده "راوا" تقدیم داشته، آرزو مندم تا در عرصه پیکار تان جهت
افشا ساختن چهره های پلید و خون آشام بنیادگرایان کثیف، این دشمنان
مردم و میهن ما و بالا بردن سطح معلومات زنان سرزمین برای همیشه موفق
باشید. خواندن نوشته های شما همه را قوت قلب می بخشد و از پیروزی
دموکراسی و عدالت اجتماعی برای همه ما آوارگان ستمدیده، مژده نجات
می دهد و ناامیدی و خستگی ما را رفع می کند.»

زیر قدوس - آلمان،

با تشکر از دریافت نامه و ۳۰ مارک تان اطمینان می دهیم. نامه ای با
شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» برای تان ارسال گردید.

نادر - ابوظبی،

قلم درخواستی را برای تان ارسال داشتیم. موفق باشید.

صادق - سیالکوت،

از گزارش های تان تشکر می کنیم. آنها را در همین شماره گنجاندیم.

م. عارف حبیبی - اتریش،

از نامه و همکاری تان ممنونیم. نشریات برای تان ارسال شد.

شیلا شیرزاده - هالند،

از نامه ی پر محبت و ابراز آمادگی شما برای کار با «راوا»
سپاسگزاریم. متأسفانه ۵۰ دالر ارسالی تان را بدست نیاورده ایم. نامه
جداگانه ای برای تان فرستاده شد.

پیمان - دنمارک،

از نامه و علاقمندی تان به «پیام زن» سپاسگزاریم. شماره ۵۳ و ۵۴
«پیام زن» برای تان ارسال گردید. موفقیت های بیشتر برایتان خواهیم.

«پیام زن»

افشاگر جنایتکاران

مسعود - آلمان،

با سپاس از نامه تان متأسفانه ۲۰ مارک ارسالی را نگرفتیم. پاسخ تان
طی نامه جداگانه ارسال شد.

قسمتی از نامه ی تان:

«با سلام و ارادت به فرد فرد شما قلمبدهستانی که این چنین چهره های
واقعی دانشمندان دو رو، جهادیان جنایتکار و در اخیر هیولای جهل و
ظلمت بنام طالب را این طور پخته و استادانه با قلم توانای خود افشا و
می گوید، واقعاً شاهکار است. این همه پختگی کلام که از نوک قلم شما
تراوش می کند مانند خنجر است در دهان کثیف تمام این عاشقان خون و
جنایت که این طور دیوانه وار به جان یک سرزمین کهن با تمام افتخارات
تاریخی و فرهنگ پربارش افتیدند و می خواهند آن را محو و نابود کنند. در
این عصر تکنالوژی شروع قرن بیست و یک، جهل، بربریت و ظلمت را در
سرتاسر کشور هموار نمودند، تمام روزه علم و دانش، فرهنگ و هنر را به
روی مردم بستند.

من از شما سوال می کنم این هایی که تاگلو در ظلمت بیسوادی غرق
هستند چقدر توان درک نوشته های شما را دارند؟ اگر بعضی نویسندگان
بقلمون صفت که در برابر نوشته های شما دستپاچه می شوند و جوابات

«ثابت» شاعر انقلابی جانباخته

ق. بدخشی - پشاور،

در نامه خود می نویسد:

«به خواهران مبارز، دلیر، صدیق و وطنپرست کشور،

اجازه بدهید به گردانندگان نشریه "پیام زن" که جرقه‌ای در قبرستان زنده به گوران کنونی و رهنمودی به زنان در بند مناسبات مسلط فیودالی، بسوی آزادی و رهایی از انواع ستم است، درود بفرستم و تداوم موفقانه‌ی این منادی شرف و ناموس جامعه افغانی را در مبارزه برای دموکراسی، عدالت و آزادی خواهانم.

و اما شما خواهران محترم در شماره‌های متعدد، بی‌مایگی مشتی از به اصطلاح نویسندگان و شعر سرايان سرشناسی که زیر چتر "اتحادیه یا انجمن نویسندگان دموکراتیک افغانستان" (بخوان ضد دموکراتیک و ضد افغانستان!) مضامین مستند و موثق جهت قضاوت و آگاهی عناصر متعهد کشور عرضه داشته‌اید که به حق درخور ستایش بوده و جای آن دارد که به بی‌اهمیتی عثمان‌ها، یارش‌ها، حبیب‌ها، پدراها و... اگر چیزی نمی‌گوییم، نوشته‌ها و سفسطه‌های شان را تحقیر کرده، نمی‌خوانیم. در اینجا یک مطلب را پیشنهاد می‌کنم و آن این که جهت افشای چهره‌های ارتجاعی این قلمبدستان، زندگی و آثار شاعران و نویسندگان انقلابی شهید کشور را با قلمبدستان خودفروخته‌ی مذکور در مقایسه بگیرید تا نقابداران در برابر

چهره تابناک آن هنرمندان شهید شرمسار شوند. عجالتاً یکی از آن شاعران فرزانه و دلباخته تعالی مردم فقیرش را به شما معرفی می‌دارم همراه یک شعرش تا با نشر آن قلب دوستداران و «مرجیله» یگانه دختر این فرزند با شرف وطن گرم شده و شاعرانی تسلیم طلب که او را می‌شناختند احساس خجلت و سرافکندگی کنند.

سید ثابت «ثابت» که در کوه پایه‌های کیشم بدخشان پا به عرصه هستی گذاشته، متعلق به یک فامیل روحانی فقیر بود. وی با فراگیری تعلیمات ابتدایی به زودی به نتایج مناسبات فیودالی حاکم بر سرنوشت مردم ما پی برد و با فرهنگ تهی و بی‌محتوای نظام وداع گفته روانه فراگیری علوم سیاسی با قبول مسلک معلمی شد. مصاحبت او با زنده یاد ضمنی که بعداً توسط دژخیمان باند تره کی و امین به شهادت رسید، در پرورش استعداد شاعری‌اش بی‌سهم نبود. ثابت با دکلمه اشعار همراهانش چون داوود سرمد، عزیز الرحمن سیاه‌پوش، ضمنی شهید و دیگران کلام آنان را زیباتر و نافذتر ارائه می‌کرد. این معلم توانا در ۱۳۶۴ در قطار هزاران جوان انقلابی و میهنپرست دیگر توسط رژیم دست‌نشانده در پولیگون‌های مخوف پلچرخ‌های همراه هاشم‌ها، امداداله‌ها، خیرمحمد‌ها، کریم‌اله‌ها، لطف‌اله‌ها، قدیرها و... تیرباران شد.

ثابت را که سال ۱۳۵۷ در یکی از لیسه‌ها معلم بود وادار کردند که به مناسبت «پروزی خلقی‌ها» در محفلی سخنرانی کند. او هم که چاره‌ای نداشت، این قطعه را سروده و قرائت کرد تا هیچگاه با وجدان و اصولش معامله ننموده باشد:

با سکوت پر خروش رفته، پیمان می‌کنم
هر کجا در سینه‌ی این رود توفان می‌کنم
غنچه‌های خفته‌ی این باغ خندان می‌کنم
آدم آزاده ام من کار انسان می‌کنم

ناله‌ام را بعد از این در سینه پنهان می‌کنم
آرزو دریای نا آرام و من بحر تلاش
می‌وزم از دور دست آرزوها چون نسیم
بندگی نقش ندارد هیچگاه در دلم

چون قسمت‌های دیگر این شعر از خاطره‌ها زدوده شده و یادداشت تحریری در دست نبود چند بیت آخر از نویسنده اضافه شده.

چون همیشه مثل او نفرین به اخوان می‌کنم
کشته اما، من به خون سرخ پیمان می‌کنم
دشمنانت واژگون در قصر زندان می‌کنم
بیرق سرخ شهادت را به افغان می‌کنم.

شعر ثابت زنده سازد یاد شیرینش به ما
دشمنان مردم ما این جوان را چون هزار
راه و رسمت را نگاه دارم بخواب ای قهرمان!
زنده باشد راه آزادی و راه مردمی

خدایان برحق تاریخ

(...)

دگر هیچ باورم نمی‌شود از پیام،
من زنده جهان زنده‌ها،
تا بکام خویش،
ملتی را بارها می‌کشند.
اما:

دریغ که این بازی سرنوشت کفر را به آنان باز نگرداند.
این است آرزوی طفلانی که از،
گرسنگی و سرما اسیران مرگ اند
آرزوی مردگان سالها جنگ اندرزه‌های تازه،
برای اتحاد خواهد شد
تا سرزمین ما نفس می‌کشد
تا زندگی در انتهای نامعین،
به عقب برنمی‌گردد

★ ★ ★

مریم زوند - هالند،

با تشکر از دریافت سه نامه و ۱۰۰ گلدن تان اطمینان می‌دهیم. نشریات
«راوا» با نامه جداگانه‌ای برای تان فرستاده شد.

★ ★ ★

سمیع آرنیور - استرالیا،

از دو نامه و ۵۰ دالر ارسالی تان سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای با فلم
«خانه عقاب» و پوستر شهید مینا برای تان فرستاده شد.

★ ★ ★

ماری یوسفزی - هالند،

با سپاس، پاسخ نامه‌ی تان را جداگانه فرستادیم.

★ ★ ★

محمدیونس فقیری - پاکستان،

از دریافت نامه و ۳۰ گلدن تان اطمینان می‌دهیم. نامه‌ای جداگانه با
شماره ۵۳ و ۵۴ برای تان ارسال گردید.

★ ★ ★

شریف - نگرهار،

گرانه وروره، ستاسو تول لیکونه مونډ ته راو رسیدل. پیره زیاته
مننه. هیله کوو چی همداشان د نوی حالاتو په هکله خپل مطالب او
گزارشونه مونډ ته راواستوی. له متأسفانه باید وایو چی ستاسو د
گزارشونو وخت ډیر تیر شوی دی او پوهیږی چی په دی څو میاشتنو
کی د افغانستان په اوضاع کی ډیر بدلونونه راغلی دی، طالبان اوس
اصلاً وجود نلری او د هغی پر ځای هماغه پخوانی خونړی جهادیان
زمونډ د خلکو پر اوږو یو ځل بیا ناست دی، که کولای شی د هغوی په
هکله کی نوی او دقیق گزارشونه ولیکی. په دی گڼه کی ستاسو د لېږل

«خانه کتاب» - آتریش،

از نامه تان تشکر. نشریات مانرا به آدرس جدید تان ارسال خواهیم
کرد.

★ ★ ★

درستی امر «راوا»

رضابراهنی - کانادا،

در نامه خود می‌نویسند:

«درباره شما و نیز "راوا" بسیار فکر کردم. امیدوارم همه سلامت باشید.
فلمی که شما در شهر ما نشان دادید، اکنون در سراسر جهان به نمایش
درآمده است که در برجسته ساختن امر شما و امر کلیه زنان افغانستان کمک
بزرگی خواهد بود. اکنون همه به صحت کارهای "راوا" پی می‌برند. شما در
منطقه‌ای بسیار خطرناک بسر می‌برید. هیچکس از این که دیگر چه اتفاقی
خواهد افتاد نمی‌داند. در مورد شما نگرانیم اما معتقدیم که روزی پیروزی
خواهد رسید و مردم افغانستان دنیای آزادی برای خود بنا خواهند گذاشت.
تراژدی امریکا باکشته شدن آن همه مردم بیگناه همگی را در جهان متأثر
ساخته است، مردم کشور شما با مصیبت پشت مصیبت روبرو بوده اند. به
تروریزم باید پایان داده شود. جهان باید برای هرکس جای امنی باشد که در
آن در صلح و آسایش بسر برد. به کشتار و ستم بر زنان باید خاتمه داده شود.
اما شما این‌ها را بهتر از من می‌دانید. شما بخاطر امر بسیار ارزنده‌ای کار
می‌کنید. در نتیجه شهامت و فداکاری شماست که جهان در مورد
رنج‌های زنان افغانستان آگاهند. لطفاً به کار ارزشمند تان برای زنان ادامه
دهید. و به امنیت تان توجه کنید. سلامت و زنده باشید. ما به شما نیاز
داریم.»

● استاد محترم، ضمن تجدید سلام و ارادت، هنوز هم منتظر دریافت
پاسخ شما به نامه ما می‌باشیم.

★ ★ ★

غفار صدیقی - هالند،

از نامه و علاقمندی تان به نشریات «راوا» سپاسگزاریم. لطف نموده
از رسیدن نامه ما اطمینان دهید.

★ ★ ★

پ. رتیل - کانادا،

از نامه‌های صمیمانه، بریده‌های ارزشمند و ۲۰۰ دالر تان بسیار
سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای برای تان فرستاده شد. برای شما و سایر
دوستان آنجا سلامتی و موفقیت آرزو می‌کنیم.

★ ★ ★

یم دری - لندن،

از دریافت چهار نامه تان سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای با شماره ۵۳ و
۵۴ «پیام زن» برای تان ارسال شد. بخشی از شعر «خدایان برحق تاریخ»
تان را در همین صفحه می‌بینید.

شوی شعرونو څخه یو شعر:

ای وطن ای وطن ته د مینې کور زما

ای وطن ای وطن ته د سترگو تور زما
غرونه دی لالونه دی دشتی او واگونه دی

واړه ملغلری دی دا چمن سمسور زما
زما افغانستان یی د آسیا د زړه درمان یی ته

ټولو باندی گران یی، شو غلیم په شر او شور زما
توره تیاره ورکه بل مشعل به درته راوړمه

سبین د آزادی مرغه به پورته شی په زور زما
دا بنیادگران به تار په تار په یوه توره کړم

سترگی به تری وباسم په دوک او بل په اور زما
د افغان ولس د آزادی بیرغ تر سیوری نن

ټول سره راټول به شی، دا ټول واړه غمخور زما
لاس به لاس کی را کړی افغانانو چی یو موټی شو

خیل وطن به جوړ کړو چی سبا نشی پیغور زما

سیدعلی رضاموسوی - میانوالی،

از نامه و علاقمندی تان سپاسگزاریم. نامه‌ای جداگانه با شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» برایتان فرستاده شد.

خاینان جهادی

نافی صلح و دموکراسی

ب. صافی - مزار،

از نامه و داستان ارسالی تان تشکر می‌کنیم. قسمتی از نامه تان:

«... برای اولین بار است که مجله سراپا شور و وجد تان را از طریق یکی از دوستانم بدست آوردم. همه مطالب آن برایم جالب بود. مبارزه شما خواهران فداکار را علیه هیولای وحشی جهادی و میهنفروشان خلقی و پرچمی می‌ستایم. در چنین شرایطی که کشور و مردم ما با هزاران بدبختی دست و گریبان است، نمی‌شد باور کرد که چنین اراده‌ای آهنین و رزمنده وجود داشته باشد. از صمیم قلب به شما آفرین می‌گویم.

جهادی‌ها و میهنفروشان پوشالی می‌خواهند که فجایع و جنایات خود را بپوشانند. در حالی که لکه‌های خون بر سر و روی و دست‌شان، شاهد قاتل بودن آنان است. مردم ما به هیچ عنوان این خاینان را نمی‌پذیرند. مردم ما چگونگی قبول کنند که امروز قاتلان جگرگوشه‌های شان دم از خدمت به وطن و مردم می‌زنند. هشدار من و همه طرفداران آزادی و عدالت به جهانیان و سران ملل متحد اینست که با موجودیت این خاینان جهادی و میهنفروشان پوشالی اعمار مجدد و آرامی افغانستان غیرممکن است.

فعلاً در صفحات شمال مخصوصاً مزارشریف عده‌ای از جوانان به علت ناآگاهی در کنار نیروهای جهادی رفته اند. نشریاتی مانند «پیام زن»

جهت افشای چهره جنایتکاران و آگاه نمودن ذهن جوانان ضرور است....»

و. ف. - پشاور،

باتشکر شعر تان را در همین صفحه آوردیم:

امید

شب رفته ام که سحر می‌رسد ز پیش،
اما سحر نبود،

درین شب سیه از مه خبر نبود،
گاه بر فراز کوه و گه عمق دره‌ها

رفتم به دشت‌ها

بر چهره‌های خاک رنگین گیاه به امید زیستن
رنگ زمین نداشت

امید از حیات، آنجا اثر نبود

شب‌ها برفته‌ام

کوه‌ها ز نور مه

و دره‌ها به عمق شب

هر یک جدا ز هم،

امید ما به خنجر خورشید و روز بود،

تا پرده‌های ظلمت شب را دزد به زور،

(...)

«راوا» پیام عدالت

عبدالرزاق - آلمان،

از دو نامه پر محبت و ۲۱۴ مارک تان ممنونیم. قسمت‌هایی از نامه‌های تان:

«خواهران مبارز و قهرمانان راه آزادی زنان افغانستان و سراسر جهان،

نخست سلام و احترامات قلبی خود را خدمت شما و تماماً مبارزان راه آزادی در افغانستان و سراسر جهان تقدیم می‌دارم. امیدوارم با مبارزه خستگی‌ناپذیر خویش در راه برآورده ساختن آرمان‌های مردم مظلوم افغانستان و سراسر جهان درفش مبارزه تان را تا آخرین رمق حیات برافراشته نگهداشته و سایه پتک آهنین تان بر سر تمام بنیادگرایان طالبی، جهادی و وطنفروشان کثیف پرچمی و خلقی دور مباد.

جنایتکاران بنیادگرا که در ویران کردن وطن و آشامیدن خون مردم مظلوم و ناتوان ما دست‌های خود را رنگین کردند، دیری نپاییده و با قیام سرتاسری مردم ما به گور ابدیت رهسپار خواهند شد.

خواهران محترم و مبارز، نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان پیام

کشتار مردم بی گناه می باشند.

به امید رهایی مردم ما از زنجیر بنیادگرایی.»

چهره رسوا

بهر ملت باب تمنا شدی

نابغه و رهبر و پیشوا شدی

صاحب سرمایه دلخواه شدی

عاقبت همپایه اعلا شدی

شکر خدا سرخم و رسوا شدی

داد به تو نام و مقام این ملت

پول نمود از همگی غافلت

بود پر از مکر و خیانت دلت

بی خبر از پرسش فردا شدی

شکر خدا سرخم و رسوا شدی

لقمه تو نیست ز قوت حلال

کرده ای در چور و خیانت کمال

بهر منافع خود از مکر و چال

محتسب و طالب و ملا شدی

شکر خدا سرخم و رسوا شدی

داشتی در چور و چپاول غرور

کار تو آدمکشی و قتل و چور

سوخت بدست تو ملت در تنور

همسر ابلیس در اخفا شدی

شکر خدا سرخم و رسوا شدی

نام تو اسلام بدتر از فرنگ

کار تو دزدیدن و تاراج و جنگ

بردی ز ناموس ملت نام و ننگ

غرق لجن زار هوس ها شدی

شکر خدا سرخم و رسوا شدی

نوجوانان وطن شد زیر خاک

مادران از سوگ فرزند سینه چاک

مملکت از ظلم و وحشت بیمناک

مصدر این فتنه تو تنها شدی

شکر خدا سرخم و رسوا شدی

واه به آندم که شوی سوی دار

کم شوی از صفحه افغان دیار

قلب (حمید) آنکه بگیرد قرار

روزی که تو محو ز دنیا شدی

شکر خدا سرخم و رسوا شدی

عدالت و واقعیت را دریافت کردم، از دیدن آن آنقدر لذت و خوشی برایم دست داد، که با وجود اینکه تازه از کار به خانه آمده بودم به مجردی که چشمم به نشویه راه رهایی مردم ما خورد، بدون این که خستگی احساس نمایم به خواندن آن شروع کردم. «پیام زن» خواهران و ادامه دهندگان راه مینای قهرمان از اعماق قلب هزاران هزار مظلوم، گرسنه، بی خانه و بی وطن می خیزد. برای من خواندن نشویه مردمی که فریاد میلیون ها زن و مرد محروم ما را به گوش جهانیان می رساند از الماس بیشتر ارزش دارد و خواندنش برایم انرژی می بخشد...»

ع.ک.ف. - انگلستان،

از نامه و علاقمندی تان سپاسگزاریم. نامه جداگانه ای برای تان ارسال گردید.

«شورای دفاع از خلق های ایران» - اتریش،

نامه تان را گرفتیم. «پیام زن» را به آدرس جدید تان ارسال خواهیم داشت.

نور آغا نوری - چترال،

از رسیدن نامه و ۳۰ کلداریان اطمینان می دهیم. امید نامه ای جداگانه و شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» را دریافت کرده باشید.

سید احمد - چترال،

از دریافت نامه و ۳۰ کلداریان اطمینان می دهیم. پاسخ آن با شماره ۵۳ و ۵۴ برای تان ارسال گردید.

عبدالحمید - استرالیا،

از نامه و شعر تان که قسمتی از آن را همین جا آوردیم، ممنونیم:

«سلام و احترامات صمیمانه خود را خدمت خواهران، برادران و تمامی مسئولین و همکاران راوا تقدیم داشته، موفقیت کامل تان را در راه مقدس مبارزه با گروه های ضد انسانی و ضد آزادی خواهانم. امیدوارم مضمون و یک قطعه شعر مرا در مجله محبوب «راوا» به نشر برسانید.

خواهران و برادران گرامی! زمانی که گروه های بنیادگرا در پاکستان مصروف جمع آوری دالر و کلداری بودند، جمعیتی حدود ۱۵ الی ۱۶ میلیون نفر در داخل وطن زندگی می کردند، بنام کمونیست و پیروان روس نام نهاده، مال شان را غنیمت و قتل شان را روا اعلام کرده بودند که بالاخره مال ملت بیگناه را به غنیمت برده قتل و بی ناموسی را هم به ملت روا داشتند و وطن را بخاک و خون یکسان کردند. اما متأسفانه امروز همان رهبران و قوماندانان بنام پروفیسر و انجنیر سر در قدم های روس ها گذاشته مانند خلقی ها و پرچمی ها طالب مسند و کمک های برادرانه از قبیل اسلحه برای

ز. نهان - پشاور،

از شعرهای ارسالی تان ممنونیم. یکی از آنها را همین جا می خوانید:

سراب وحشت

عنان گمشده را در سراب می جویم
به تیره گسی شبان آفتاب می جویم
کتاب و دانش و دفتر ز دست طفلان رفت
ز دزد هرزه صفت اهتساب می جویم
ز تند باد حوادث چمن به تاراج است
برای پوشش گلشن عباب می جویم
عباب در کف آب همپو عمرها کوتاه
ز موج سرکش دریا عباب می جویم
کنون که برف تأسف ببارد از هر سو
ز پر زاغ جفاگر فغان می جویم
نو است خاموش مستی ز سر بشد اکنون
ز تارکنده و خاموش، رباب می جویم
سوال ها که چه کردند بر زمین خدا
به پیش حق ز جفاگر حساب می جویم
سراب وحشت و گم گشتگان فراوان اند
ره فرار ز عمق سراب می جویم

فروش «پیام زن»

پیش چشم بنیادگرایان

م. ل. - پشاور،

در قسمتی از نامه‌ی خود می نویسند:

«... در ماه اکتوبر ۹۷، روزی با چند تن از دوستان به یکشنبه بازار

حیات آباد برای خرید لوازم خانه رفته بودم که تصادفاً با دو زن دست فروش که مجله‌های «پیام زن» را به دست داشتند و به بازار عرضه می کردند، روبرو شدم. بعد از خواندن چندین شماره‌ی آن احساس عجیبی که ناشی از خوشی و حیرت بود، بر من مستولی شد که فعلاً نمی توانم در قالب کلمات آنرا برایتان شرح دهم. احساس خوشی از اینکه پیش از آن هیچ ارگان نشراتی را ندیده بودم که این طور تبرش را در قالب کلمات فرساینده بر فرق این دژخیمان خادی - جهادی و برادران طالبی شان بکوبد و احساس حیرت از اینکه واقعاً شگفت انگیز بود که آنطور ایستادگی شما را در مقابل اهریمنان دین و وطن دیدم. مجله را بسیار وزین، دلچسپ و خواندنی یافتم و بردباری و مبارزات خستگی ناپذیر تان در مقابل کوردلان احمق و فرهنگیان کودن را قلباً می ستایم.»

● دوست عزیز، از احساسات و علاقمندی تان تشکر می کنیم.

در باره سوالات مطرح شده‌ی تان و لحن ما مقابل افراد مشخص و بکاربرد بعضی از کلمات و همچنان در مورد پشت کار و مبارزه‌ی آشتی ناپذیر «پیام زن» مقابل فرهنگیان خاین یا تسلیم طلب نظیر اکرم عثمان‌ها، نرشیر نگارگرا، لطیف پدram‌ها، رهنورد زریاب‌ها و ... در شماره‌های قبلی «پیام زن» فراوان نوشته‌ایم و شما را به خواندن آنها راجع می سازیم. مکاتبه‌ی تانرا با ما ادامه دهید.

سارا شفق - بلژیک،

از نامه و علاقمندی تان سپاسگزاریم. امید تا حال پاسخ به آنرا با شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» دریافت کرده باشید.

امید - کابل،

ستاسو در راستول شوی لیک نه ډیره مننه. د نورو لیکونو او شعرونو په انتظار مو یاستو. په دی گڼه کی ستاسی یو لیک او شعر:

د «راوا» ننگیالیو

د «مینا» توریالیو

زه د کابل پتنگ، زه د کابل د دشمن خدنگ. کوم ژوا، د غم ژوا. کوم خندا، د هیلې خندا.

«پیام زن»، کاست‌ها و سایر نشریات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را از کتابفروشی‌های ذیل بدست آورده می‌توانید:

عزیزخان تونسوی
بک استال نمبر ۲، میزان چوک
کوئته

شاهین بک
سپو: می پلازا، جمروود رود
پشاور

مکتبه سرحد
خیبر بازار
پشاور

زه باید وسوځېرم د پاڅون په لمبو کې، زه باید ستی شم د اور په سپرغیو کې. یا ډوب شم د غورځنگونو په څپو کې، غوږه وخورم د دریاو په موجو کې. یا باید د ولس په غېږ کې توفان شم، د وگړو په غیرت کې ځلی د ایمان شم. یا د درد په سلگيو کې ځپان شم، د غلیم په سر د مردکیو باران شم. د سوالگرانو، زیارکټیانو درمل شم، ددی وگړو د رنځونو مل شم. جگ کړم سرود د خپلواکۍ اتل ددی کاروان شم، جرس پورته د خوځون کړم د ولس ساربان شم.

زه باید د شعر په موجو کې انقلاب شم، د احساس په سمندر کې سیلاب شم.

**دلته تپونه په لمر کې
سترگی غړوی**

د رنځونو
کړاونو په بهیر کې
غاټول ځاځکي ځاځکي شبنم
پر لیمه تویوی.

سره گلونه رپیږي
شقایق ریحان د هیلې په بڼ کې
زخمی شونډی
خندوی.

**دلته د دریلو په ناتارو انگازو کې
د ډوډی**

ډوډی
کوکاری
د آسمان تهر څیروی
زما مور، ستا خور د دردونو په شپاله کې
ژړوی.

د وحشت سوږ باد
د څلوب په واټنو کې
د وحشی سیندگی په لالهانده څپو کې
د ژوند هنداره د بلوس په گرداب کې
ماتوی
ډوډوی

**دلته څیرېږي د پیږی خونړی سینه
راپهیري**

راڅڅیري د درويز لویه چینه
د ویر په پژواک کې
د مینی جونگه
د اور په لمبو کې

**سوځوی
ویجاړوی.**

**دلته د سپیدو په زړه کې
د ځاځ سپرغی سترگین وهی
د ورېځو خړوبتیا کې**

**د ولس لاسونه لیچن
(پولاد)**

**سترگی اوښکني
(توفان)**

**کړی ورځ د مخکې پر تهر ستړی ستومانه
اسویلی کاري**

**د غورځنگونو په ننداره
د رڼا تر هنداره.**

**د پرهرونو په زړه کې
رهي دا کاروان**

**درومی شیبه په شیبه
د رودونو تلوسه کې
د پاڅون په پلوشه کې.**

★ ★ ★

صدیق - کانادا،

از نامه ی پر محبت و ابراز آمادگی برای کار با «راوا» ممنونیم. نامه جداگانه‌ای با نشریات ما برایتان فرستاده شد.

★ ★ ★

احمد یما رحمتیار - دنمارک،

از نامه و علاقمندی تان به کار علیه خاینان ملی تشکر می‌کنیم. به امید همکاری‌های بیشتر.

★ ★ ★

قیوم رسولی - چترال،

نامه‌ی تان را گرفتیم. پاسخ به آن با شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» به آدرس تان فرستاده شد.

★ ★ ★

ف. احمد - پشاور،

از نامه و علاقمندی تان به «پیام زن» سپاسگزاریم. شماره ۵۳ و ۵۴ برای تان فرستاده شد.

★ ★ ★

رسولی - هالند،

با تشکر از نامه تان «پیام زن» و سایر نشریات «راوا» به آدرس تان ارسال گردید.

★ ★ ★

و. بلخی - کویت،

از نامه و ابراز احساسات تان نسبت به «پیام زن» سپاسگزاریم. شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» برای تان فرستاده شد. ■

گزیده‌ای از پست الکترونیک ما

<http://www.rawa.org>
rawa@rawa.org

شما تنها نیستید

کیتلین Caitlin - جیلی،

شاید به یاد نداشته باشید، من یکسال قبل به شما نوشته بودم. علاقه‌ام به اهداف تان حتی از آن زمان هم بیشتر شده است. من در چیلی زندگی می‌کنم. تا ۱۱ سپتامبر کسی در این جا در مورد افغانستان چیزی نمی‌فهمید. دو هفته قبل از آن حادثه من در صنم مواد را که شما فرستاده بودید، برای شاگردان خواندم. همه تکان خوردند و نمی‌توانستند باور کنند که در گوشه‌ای از دنیا یک چنین وضع هم می‌تواند وجود داشته باشد. با این فعالیت احساس افتخار کردم. امروز من فلم مستند سایره شاه را دیدم. کار عالی‌ای انجام داده است. تصاویر بشدت تکاندهنده بودند. باید تمام مردم دنیا این فلم را ببینند. با فرستادن این ایمیل کوتاه خواستم بدانید که شما تنها نیستید. مردم در این طرف دنیا برای شما نگران هستند و از شما و اهداف تان حمایت می‌کنند. علاقه دارند فعالانه به شما از طرق مختلف کمک کنند.

□ □ □

کتاب نانوشته تاریخ (زان)

دبورا هانت Deborah Hunt - پورتوریکو،

قول می‌دهم تا جهان را از اوضاع افغانستان آگاه سازم. من در پورتوریکو زندگی می‌کنم و یک هنرمند تیاتر هستم. شب گذشته نمایشی داشتم که عنوان آن را «چادری» گذاشتم. خواستم با شیوه‌ای احساس‌م را در مورد شرایط زنان افغانستان بیان نمایم. برای من مهم است تا مردم بدانند که این شرایطی نیست که ویژه‌ی اعتقادات مذهبی باشد بلکه این تقریباً قتل عام است و صفحه‌ی نفرت انگیز، شرمناک و پریشان‌کننده دیگریست از کتاب بزرگ فراموش شده و نانوشته‌ی تاریخ زنان. از شما تشکر می‌کنم که معلومات را در دسترس ما قرار دادید. فعلاً در حال یافتن راه‌هایی جهت خریداری نشریات تان هستم.

□ □ □

کمک می‌کنم

چارل Charl - آمریکا،

بعد از چند بار دیدن صفحه «راوا» و مطالعه در مورد شرایطی که شما زنان آن را تحمل می‌کنید، احساس درد و عذاب نموده و ادا شده‌ام تا هر کمک ممکن را برایتان انجام دهم. به تاریخ ۲۵ نوامبر یک گردهمایی اجتماعی گروهی از زنان را میزبانی نموده پلان داریم تا اوضاع افغانستان را با آنان مورد بحث قرار دهیم و همچنان فلمی از FMF را به نمایش بگذاریم. دعاهاى خیر با شما و تمام زنان راواست. روحیه شما مملو از شجاعت است و اعمال تان حتماً به این همه رنج خاتمه خواهد بخشید.

□ □ □

پیشرو باشید

چنتل کینن Chantal Kuenen - اندونزی،

من هیچ وقت در کشور شما نبوده و بناءً در باره‌ی مبارزه‌ی شما برای حقوق بشر زیاد نمی‌دانم. اما در اندونزی دیده‌ام مردمی که غربی نیستند چطور زندگی می‌کنند. در این دنیا چیزهای زیادی برای انجام دادن است. لطفاً به کار ارزشمند تان ادامه داده و باور و اعتماد تان را بر عقاید تان حفظ کنید. در کشور من نیز مبارزه‌ی سخت و طولانی‌ای جریان داشت که سال‌ها قبل توسط نسل دیگری به موفقیت انجامید. البته ممکن است جهان را بدون خونریزی تغییر دهیم. آگاهی و روشنگری کلید موفقیت است.

اگر به من ضرورت داشته باشید برایم ایمیل بفرستید. از کمک برای تان خرسند خواهم شد. نمی‌توانم برای تان کمک مالی کنم زیرا محصلم، اما شاید کار دیگری برایتان انجام داده بتوانم. خوشبختی، محبت و امید برای تان تمنا می‌کنم.

□ □ □

داکتر ادموند Dr. Edmund - آمریکا،

به مثابه‌ی شهروندان آمریکایی که از مبارزه‌ی تان برای حقوق بشر

شاعر و یا هنرمند و یا دانشمند هر کار من قدمیست جهت تحقق بخشیدن به این رویا.

بگذارید برای تان اطمینان دهم که شما در مبارزه علیه مرتجع‌ترین و فاشیست‌ترین افراد و سازمان‌ها تنها نیستید.

□ □ □

تاثیر «داستان زویا»

سکات هریسن Scott Harrison

من به تازه‌گی «داستان زویا» را مطالعه کردم. و آنقدر بیان رسا و تکاندنده‌اش مرا تحت تاثیر قرار داد که مجبور شدم به شما بنویسم و هر نوع کمک و حمایت را از شما اعلام کنم.

من ۳۰ سال دارم و بحیث نرس صحت فامیل در انگلستان کار می‌کنم. در مورد این کتاب، دوستم برایم گفته بود و حالا من به شما اطمینان می‌دهم که تمام دوستانم این کتاب را خواهند خرید.

این کتاب معلومات زیادی در مورد زندگی در افغانستان برایم داد که به مراتب از معلومات رسمی بهتر است.

کار شما برای نه تنها زنان افغان بلکه زنان و کودکان سراسر جهان دارای اهمیت بسیاری است و من جز ادای احترام به قهرمانی و از خود گذری شما چیزی ندارم ارزانی نمایم.

بعد از ۱۱ سپتامبر، درباره افغانستان گپ‌های زیادی گفته شد و کارهای زیادی انجام گرفت. اما حالا می‌دانم که به این زودی‌ها نمی‌توانیم به نتایج مثبت برسیم. امیدوارم «داستان زویا» بتواند تعداد زیادی را در غرب به این آگاهی برساند که نباید گذاشت دوباره افغانستان به یاد فراموشی سپرده شود. آنان تروریست بودند که در حادثه ۱۱ سپتامبر دست داشتند نه مسلمان و نه قطعاً افغان. «داستان زویا» در گروپ کودک و مادر ما به نام «دستان ممد» خوانده و مورد بحث قرار خواهد گرفت.

حتماً به ما بگویید که چه کمکی هر چند ناچیز می‌توانیم.

□ □ □

در قفس نخواهید ماند

پتریشیا Patricia - آمریکا

من یک دختر شاگرد سیزده ساله‌ی آمریکایی هستم. در صفحه‌ی تان در جستجوی معلومات برای تهیه گزارشی درباره‌ی ستم بر زنان در آسیا و آفریقا بودم. من از طالبان و از این که چطور آنان زندگی را برای همه و بخصوص زنان جهنم می‌سازند منزجرم. از شما می‌پرسم کی برای این مردان حق آن را داده تا آزادی افغانان را سلب نمایند؟ کی برای اینان حق داده شما را در چادری پیچانده و در خانه‌هایتان زندانی سازند؟ کی اینان را گذاشته تا با قوانین ظالمانه و ذهنیت نامعقول شان

و دموکراسی خیلی سپاسگزاریم، شما را کاملاً حمایت نموده و هر آنچه ممکن باشد برای پشتیبانی از اهداف تان انجام خواهیم داد. به نظر ما سازمان شما از افرادی بی اندازه شجاع تشکیل شده و شما قهرمانان زمان مایید. ثمره‌ی تلاش‌های شما سرزمین و جهان بهتری خواهد بود. البته مدتی را دربر خواهد گرفت اما دعا‌های ما با شماست. شما باعث تغییرات بزرگی خواهید شد.

ما نه تنها با اعانه مالی بلکه با پشتیبانی مردمی نیز شما را حمایت خواهیم کرد.

□ □ □

ماریان Marian

من یک چاپگر لیزر دارم و کمره‌ای که می‌توانم برای تان بفرستم. آیا برای تان کار آمد خواهند بود؟ من ندارم هستم، و از آن جایکه معاش معلولین را دریافت می‌کنم پول نداشته با عاید بسیار ناچیز بسر می‌برم. لطفاً بنویسید اگر وسایل متذکره به دردخور باشند از فرستادن آن‌ها خرسند خواهم شد. می‌خواهم علیه این همه جنایات وحشتناک بر ضد زنان کاری انجام دهم.

□ □ □

فلم‌های هندی یعنی افیون

گوهر رضا Gauhar Raza - هند

امیدوارم شرم را دریافت کرده باشید. برتولت پهرست قهرمانم است. او روشنفکری بود که عمیقاً در متن مبارزه بسر برد و تمام خلاقیت و نبوغ‌اش را برله طبقه کارگر و علیه فاشیست‌ها به کار برد. از وسعت و رسایی کار وی همواره در شگفت می‌شوم. می‌کوشم تا کاست‌های فلم را بزودی برای تان بفرستم.

بلی با شما کاملاً موافقم که فلم‌های هندی به مثابه‌ی افیون موثری نه تنها بر مغزهای جوان اثرگذار اند بلکه همچنان باعث خشونت‌های زیادی در جامعه می‌شوند. مدت زیادی است که سینمای هند تروریسم فردی، خشونت در مقابل زنان چه به شکل جمعی چه فردی - به شمول آزار دادن زنان، تجاوز، بی‌عفتی و قتل و غیره را محق دانسته و همچنان به خاطر تحکیم ساختار شونیسم مردانه‌ی جامعه کمک کرده است.

نمایش مکرر چنین تصاویری در تلویزیون و سینماها، اذهان نسل جوان را دائماً خراب می‌سازد. بخاطر تبلیغات و شهرت آتی، بسیاری از ممثلان قربانی ارتجاعی‌ترین تجسم جامعه می‌گردند. شبانه عظیمی هم مستثنا نیست. ما هیچ برشتی بیرون نداده ایم.

مردمان زیادی کارهای خوبی انجام داده اند اما بدبختانه ساتیاجیت رای Satyajit Ray دیگری تولد نکرده ایم.

خواب من برای نظم نوین جهانی کاملاً نزدیک به خوابی است که انسان‌هایی مانند اسپار تا کوس و کارل مارکس دیده اند. به صفت یک

دختران در مکاتب شما می‌خواهم این پیام را بدهم: لطفاً سرهای تان را بلند نگه دارید. من جرئت شما را می‌ستایم. تسلیم نشوید. من عشقی را که در قلمم دارم به شما عرضه می‌دارم.

ما و شما دید مشترک داریم. من در اینجا برای صلح کار می‌کنم. همه امریکایی‌ها جنگ طلب نیستند. مردمی را که می‌شناسم و با آنان صحبت می‌کنم می‌خواهند به خشونت پایان داده و برای برابری اقتصادی و سیاسی کار کنند.

من به آدرس پسادینا برای تان پول خواهم فرستاد. شهادت مردی را که در مورد وضع در کمپ مهاجرین صحبت کرد بسیار می‌ستایم. من دیگران را در جریان قرار خواهم داد تا آنان هم کمک بکنند.

یکبار دیگر تشکر از کار تان. شما به تمام فمینیست‌های جهان الهام می‌بخشید. شما نظرات غلط ما امریکایی‌ها را در مورد کشور تان هم اصلاح می‌کنید. لطفاً احساسم را نسبت به خود درک کنید. ما همه برای صلح کار می‌کنیم.

□ □ □

لیلا Leila - امریکا،

مدت دو سال است که مسلمان شده‌ام و بسیار متأسفم که مسلمانان سنی از طالبان که سرزمین افغانان را تباه می‌سازند حمایت می‌کنند... بعضی اوقات متعجب می‌شوم که آیا این مذهب (اسلام) واقعاً چنانچه گفته می‌شود تماماً در مورد صلح و آرامش است؟ کاش می‌توانستم کمکی به مردم رنج‌دیده‌ی افغانستان بکنم. نمی‌دانم که چرا مساجد زیادی برای فلسطین و دیگر کشورها کمک و پول می‌فرستند در حالی که افغانان بیشتر به آن نیاز دارند. از ستم‌هایی که در کشور تان رخ می‌دهد تکان خورده‌ام...

□ □ □

وطنپرستی و تعصب امریکایی

و بهای تروریزه اسامه

استیف Steve - امریکا،

● بعضی از افراد در مورد خطاهای دولت امریکا کاملاً ناآگاه بوده و فکر می‌کنند که نظرات مردم و اعمال دولت در هماهنگی کامل قرار دارد. و این کاملاً نادرست است.

همچنان یک مرض عام دیگری در امریکا به نام وطنپرستی وجود دارد که مردم امریکا را کور ساخته است. آنان می‌پندارند که امریکا یک پدیده خاص، مستثنی و پاکیزه است. این وطنپرستان بدون آن که در نظر بگیرند امریکا چه می‌کند از آن دفاع می‌کنند. آنان چنان خود را از آن کشور می‌دانند که هر انتقاد در مورد خطاهای امریکا را انتقاد به شخص خود می‌پندارند.

برعلاوه، ما در این کشور متعصبان مذهبی زیادی داریم. اما متعصبان عیسوی، مذهب و عقاید فرقه‌ای شان را از هر تحقیق و هر

بر شما حکومت کنند؟ هیچکس. آنان حق این کار را ندارند و این را می‌دانند. زنان طی قرن‌ها توسط مردان محکوم و تحت ستم بوده و به عقب رانده شده‌اند. از آغاز روزگار، ما را مجبور ساخته‌اند تا خود را در مقابل جنس مذکر پست احساس کنیم. با این همه اکنون اوضاع بسیار بهتر است ولی هنوز هم جاهایی مثل افغانستان وجود دارند که این مشکل تا حال حل نشده است. بگذارید بگویم که هیچ کسی از دیگری بهتر نیست!

مرغک قفس نمی‌خواند زیرا می‌داند که آزاد نیست. شما برای مدت درازی در قفس نخواهید ماند!

□ □ □

طالبان جنایتکار

انجی سمیت Angie Smith - استرالیا،

در مورد چند قصه‌ای که همین حالا خواندم می‌نویسم... نمی‌دانم چه قوانین دولتی و مذهبی بر مستولی گشتن چنین اعمال وحشیانه اجازه می‌دهند... افغانها چه نوع مردمی اند؟؟ آیا آنان مفاهیم ده فرمان را نمی‌دانند؟ اگر این چیزی است که خدا برای شان اجازه داده باشد فکر می‌کنم من یک آنتیست باقی خواهم ماند... آیا در استرالیا جایی است که در فعالیت‌های تان سهم شوم؟

□ □ □

«اوا» و نظر غلط ما امریکاییان

فان هوک Fawn Houck - امریکا،

مطالب سایت شما شدیداً مرا تحت تاثیر قرار داده است. این برایم حیرت آور است که تحت تسلط آن چنان رژیم عقب‌گرا شما خود را سازمان داده و کار می‌کنید. من در برابر جرئت شما سر خم می‌کنم و شما برایم سازمانی نمونه هستید. سایت تان عالی است، بخصوص از لحاظ تکنیکی و رنگ آزادی و زیبایی در آن موج می‌زند.

شما زنان انقلابی افتخار هر کشوری خواهید. من احساس غرور می‌کنم که می‌توانم دیگران را با این سایت آشنا سازم و معلوماتی را که کسب کرده‌ام برایشان برسانم. من نهایت علاقمندم که مطبوعات امریکا این نظرات مردم افغانستان را به نشر بپردازند تا مردم دنیا تروریست‌ها، بنیادگرایان و طوایف عصر سنگ را بشناسند. من می‌گویم در مورد شما به همه بگویم و اسناد و سایت تان را به مردم و مطبوعات این جا بشناسانم. من درباره شما از طریق زولتن گراسمن شنیدم. او یک کارکن فعال و واقعی است و افتخار دارم از این که دوست و همکار من هم است. او در رادیوی محلی ما در برنامه‌اش به نام «یک مسئله مردمی»، بعد از بررسی تجربه و بینش خبرنگاری انگلیسی به نام رابرت فسک در افغانستان نامه شما را با آوازی گیرا خواند. به زنان و

غمهایی را دیده بودم اما خوشبختم از این که در کشوری زندگی می‌کنم که می‌توانم کمک دریافت نموده و درد نکشم. من فقط یک فرد هستم اما به هر شکلی که ممکن باشد شما را کمک خواهم کرد.

□ □ □

دونتر از هیوان

روزماری Rosemarie - آمریکا

در مورد ارتکاب شقاوت‌ها شنیده بودم اما تماشای نمایش اوپرا Oprah واقعاً دردناک‌ترین چیزی بود که تا حال دیده بودم. به مثابه‌ی یک زن از این که مردان می‌توانند چنین حاکمیتی بر زنان داشته باشند خشمگینم، با زنان رفتاری غیر انسانی صورت می‌گیرد. چه چیزی مردان را به این فکر می‌اندازد که محض بخاطر قدرت فزینی مافوق عالی هستند و ازین رو مقاصد شان را تحمیل کنند. می‌خواهم بگویم که برخی آنان از انسان پایتتر اند، اما این توهینی به حیوانات خواهد بود!

□ □ □

اسلام طالبی

کولین تن Kolyan Tun - آمریکا

کمک فقط ۳۰ دلاری به آدرس تان می‌فرستم. قلبم برای شما می‌تپد. به مثابه‌ی مردی مسلمان، آن نامردها را کاملاً خوار و ذلیل یافته‌ام. اگر طالبان، مرا متقاعد بسازند که آنچه آنان در مقابل زنان افغان می‌کنند مطابق اسلام است، آنگاه به ریشه‌ی مسئله که اسلام باشد پی خواهم برد.

□ □ □

«راوا» در ملل متحد

فهیمه - آمریکا

می‌خواهم در مورد سخنرانی‌ام در سازمان ملل بنویسم. فقط یک و نیم دقیقه وقت داشتم. نمی‌توانستم حتی یک دهم مطالبی را که می‌خواستم بیان کنم. علاوه‌تاً خانمی وظیفه داشت تا سخنرانی‌ها را کوتاه کند. با این هم بعضی چیزهایی را بنابر محدودیت وقت نباید می‌گفتم در نوبتم همه را گفتم که توجه و تحسین تمام حضار را برانگیخت. تحسین‌ها و تقدیرها آنقدر دلگرم‌کننده بودند که آنان چاره‌ی دیگری جز دادن وقت بیشتر برایم نداشتند. رژیم‌های افراطی و افراطیون همه مذاهب و فرقه‌ها را متذکر شدم. در آخر، نشریات «راوا» را به پیمان‌های وسیعی بین نمایندگان سازمان ملل پخش کردم.

نظر جدیدی و حتی احترام گذاشتن به نظرات دیگران، درست‌تر می‌دانند.

خواهران ادامه دهید! من شما را صد فیصد حمایت می‌کنم. جنبش شما چراغ درخشان امید در این دنیای تاریک است. مشعل را با دستان نیرومند تان هر چه بلندتر نگه دارید.

● می‌ترسم از این که آمریکا می‌خواهد افغانستان را بمباران کند. آنان قبلاً به مناطقی که احتمال دارد اسامه در آنجا باشد طیاره‌های اکتشافی فرستاده‌اند. گزارش‌هایی شنیده‌ام که حمله بعد از انتخابات صورت خواهد گرفت. با توجه به تاریخ این کشور بسیار مشکل است تصور کرد که آمریکا حمله‌ی بیرحمانه بر کشتی جنگی اش کول Cole را تلافی نکند.

می‌دانم که بهای تروریزم اسامه را باید مردم افغانستان بپردازند و به این سبب از آمریکایی بودنم خجلم.

□ □ □

کمک به «راوا» از طریق کنسرت

کمبرلی کاتز Kimberly Katz - آمریکا

من اینجا در شیکاگو فستیوال موسیقی زنان را برای گروه خود و گروه‌های دیگری که مرکب از هنرمندان زن اند، سازماندهی می‌کنم. بخشی از عواید هر کنسرت مان را به حساب عفو بین‌الملل اعانه می‌دهیم تا در مقابل تخلفات حقوق مدنی مانند آنچه در کشور شما جریان دارد، مبارزه کند. در آینده کوشش خواهم کرد تا یک مقدار پول را مستقیماً به سازمان شما بفرستم. در سایت خود یک لینک به سایت شما علاوه خواهم کرد.

من در مورد فعالیت‌های شما در یک نامه‌ی خبری عفو بین‌الملل خواندم و فقط می‌خواستم بدانید که همراه با تعداد زیادی از زنان در آمریکا از رفتاری که بر زنان در افغانستان صورت می‌گیرد احساس وحشت می‌کنیم. حبس روزانه‌ی آنان در سرزمین خودشان و تحقیر دایمی و وحشتیست که باید خاتمه یابد. این جنایتی است در برابر تمام بشریت. می‌خواستم بدانید که درباره‌ی شما فکر می‌کنم و برای امنیت و نیروی تان جهت ادامه‌ی مبارزه‌ی تان تا کسب پیروزی کامل، دعا می‌کنم. شما واقعاً سربازان برگزیده‌ی خداوند برای نور و نیکی هستید. به زودی روزهای خوش و زیبا برای تان فرا خواهد رسید.

□ □ □

ماری Marie - آمریکا

نمایش اوپرا را تماشا کردم. من این وحشت را در خبرهای جهانی دیده بودم و حیران بودم که چه کمکی کرده می‌توانم. نمایش اوپرا را مدت زیادی ندیده بودم اما بنابر علتی آن روز آنرا تماشا کردم. من پول زیادی ندارم اما صاحب دودست و یک کمپیوتر هستم. اگر کاری از من ساخته باشد از کمک برایتان خرسند خواهم شد. در زندگی ترس‌ها و

می‌شناسم از شما و وضع در افغانستان خواهم گفت و کاری خواهم کرد زیرا این وحشتناک است.
می‌خواهم پیام مختصری بفرستم که شما فراموش نشده اید و من به فکر تان هستم.

□ □ □

اثر نمایش اوپرا

دانیکا Dawnika - سلوانیا،

من ۱۷ ساله‌ای هستم که در سلوانیا زندگی می‌کنم. همین امروز نمایش اوپرا وینفری Oprah Winfrey را تماشا کردم و ساعت‌ها گریستم. هیچگاهی در زندگی‌ام تلویزیون مانند امروز در من اثر نگذاشته بود. می‌دانستم که زنان به اندازه‌ی مردان از امتیازات برخوردار نیستند، اما نمی‌دانستم که پدیده‌هایی چنین وحشتناک هم در دنیا وجود دارد. فقط می‌خواستم بگویم که تمامی زنانی که رنج می‌کشند بیش از این نباید دچار رنج و عذاب شوند.
شما در راه درستی جهت ساختن جهان بهتری برای همه‌ی ما مردان و زنان رهسپارید...

□ □ □

به عنوان یک آمریکایی سرافکنده‌ام

کارن Karen - آمریکا،

سلام‌های گرم را به شما می‌فرستم. من یک زن آمریکایی هستم و از سیاست‌ها و اعمال دولت در افغانستان هراسان و سرافکنده‌ام. من ازین دولت حمایت نمی‌کنم. قسمی که اکثریت ما نمی‌کنیم. پس می‌خواهم بدانید که چقدر مردم در اینجا بخاطر نتایج بمباران آمریکا در افغانستان نگران اند.

به شما از طریق «رسالت زنان افغان» (AWM) پول می‌فرستم.

□ □ □

کنسرت برای «راوا»

جولی Julie - انگلستان،

بیش از این دیگر نمی‌توانم فقط به آگاهی از اوضاع اکتفا کنم، باید دست به عمل شوم. تصمیم برای انجام کاری دارم و در این زمینه تنها نیستم. چند رفیق بسیار خوبم (تعداد ما به ۳ تا ۴ نفر می‌رسد) هم می‌خواهند کاری کنند. می‌خواهم با جمع آوری قرطاسیه و لوازم دفتر و پاپوش شروع کنم. همچنان در یک مکتب بزرگسالان کمپیوتر تدریس می‌کنم. آمر را متقاعد خواهم ساخت که می‌توانیم از چند ماشین کهنه دست بشویم.

سفرم به سازمان ملل با پوشیدن چادری آغاز شد و زمانی که به سخنرانی شروع کردم هنوز هم چادری به سر داشتم. گفتم: «خانم‌ها و آقایان، من قبلاً جنایت را با آمدن به اینجا مرتکب شده‌ام. من حتی جنایت بزرگتری را با بیرون شدن از خانه بدون شوهر و یا خویشاوند نزدیک مرد مرتکب گردیده‌ام. من مرتکب زنا می‌شوم و باید سنگسار شوم. اما بزرگترین جنایت را با پس کردن چادری مرتکب خواهم شد.» و با این گفته چادری‌ام را کشیدم. تمام حاضران در سالون به تمجید و هلهله پرداختند. همه از جای شان برخاستند کف‌زدن‌ها آن قدر ادامه پیدا کرد که متوجه شدم عده‌ای می‌گریزند. و بعد از چند دقیقه صحبت‌م را شروع کردم که شما قبلاً آنرا خوانده اید.

□ □ □

آپارتاید جنسی نباید تامل شود

لارن Lauren - آمریکا،

من با این اوضاع بشدت آشفته توسط پروفیسور ری بطن نژادی و ملیتی‌ام در پوهنتون سام هوستون Sam Houston State University آشنا شدم. با آگاهی یافتن از بیرحمی‌هایی که رخ می‌دهند گیج شدم. آپارتاید جنسی‌ای که در افغانستان جریان دارد نباید توسط هیچکسی به شمول ما آمریکایی‌ها تحمل گردد. به مثابه‌ی زنی که دارای حقوق تضمین شده‌ی بسیار و آزادی‌های فراوان‌ام نمی‌توانم عمق دهشتی را که همه روزه شما با آن روبرواید، درک کنم. درست نمی‌دانم چی کنم، اما از هر کمکی که انجام داده، توانم خرسند خواهم شد. با احساس خوشحالی مبلغ اندکی برای او را تان خواهم فرستاد. برایم ای میل و معلومات بفرستید تا در جریان باشم. بسیار خودخواه، بی‌حس و ظالم خواهم بود اگر بی‌تفاوت بوده و هیچ کاری در این شرایط وحشتناک نکنم.

□ □ □

شما فراموش نشده اید

مارین بیلهاج Marian Billhage - آمریکا،

نمی‌توانم بفهمم. اینجا من با کمپیوتر خودم نشسته‌ام، از زندگی‌ام شکایت می‌کنم، از این که خوب نیستم و این که بخاطر نداشتن پول کافی سرگردانم و غیره و غیره...

آیا حقی حتی برای شکایت دارم؟

درست است که پول زیادی ندارم و بیمار هستم، اما یک دختر قشنگ دارم که صحتمند است و شوهری دارم که او مرا دوست می‌دارد و من او را و ما آزاد هستیم!
نمی‌توانم جلو گریه‌ام را بگیرم!
حتی اگر نتوانم پول بفرستم کار دیگری خواهم کرد! به هر کسی که

مردم با خواندن این نامه، با پیشنهاد من موافقت نخواهند کرد زیرا جنگیدن علیه خشونت با خشونت شاید فقط بر مشکلات بیفزاید. اما خشم مرا دریابد آنگاه که فلم اعدام زنی را با فیر تفنگ در ملاء عام دیدم. چرا؟ او کشته شد زیرا خلع سلاح بود، ...
چه فکر می‌کنید که اگر زن مسلح می‌بود فلم چگونه تغییر می‌کرد؟ او می‌جنگید. داستان متفاوتی انتشار می‌یافت. زنان در سراسر جهان همه با یک صدا با هم برمی‌خیزند.

□ □ □

رامی رامی - Rami - آمریکا

من قبلاً در صفحه‌ی اینترنتی (Krasiva.com) صفحه‌ای را به مینا تقدیم نموده‌ام.

حمایت کامل، قلب و ذهنم با شماست.

با تمام وجود خواهم کوشید تا کمک‌های مالی برای سازمان تان فراهم آورم. شما میتوانید روی این حقیقت حساب کنید که تمام دوستانم از اهداف تان با خبر خواهند شد بسیاری شان قبلاً از مسئله آگاه‌اند.

من طراح صفحات اینترنت‌ام اگر ضرورت به طراحی چیزی باشد، تا حد توان کمک تان خواهم کرد. متوجه شده‌ام که طراحی صفحه‌ی اینترنت شما کمبودهایی دارد. اگر خواسته باشید تاد مورد طراحی مجدد آن گفتگو کنیم، صمیمانه در اختیار تان خواهم بود.

□ □ □

تارین ککن - Taryn Kagan

می‌خواهم از شما بخاطر اخبار تازه و مداوم از اوضاع زنان در کشور تان تشکر نمایم. واقعاً احساس می‌کنم که هوادار سازمان شگفت‌انگیزی هستم. شنیدن اخبار مداوم جدید برایم عالی و جالب است و به همین خاطر است که خود را در مورد اوضاع جاری وارد می‌دانم. شما واقعاً جنبش خاصی هستید و می‌دانم کار شما چقدر مشکل است.

□ □ □

جنایتکاران جنگی افغان

کریستوفر بولین - Christopher Bollyn

از معلومات تان در مورد رشید دوستم تشکر. اگر بتوانید در جمع‌آوری سند در مورد جنایات جنگی رهبران نو دولت افغانستان، مرا راهنمایی کنید، عالی خواهد بود.

فکر می‌کنم جنجال پر سر و صدا در مورد محاکمه جنایتکاران جنگی، بین دول مختلف برپا شده و چنین به نظر می‌رسد که جنایتکاران جنگی افغان که با امریکا کار می‌کردند، فراموش می‌شوند و جنایتکاران بالکان به دادگاه لاهه می‌روند.

□ □ □

آیا به یاد دارید که هنرمندان (Band-aid) برای حبشه چه کردند؟ می‌خواهم فعالیت‌های مشابهی را به سود «راوا» سازمان دهم. اگر شخص دیگری را بشناسید و یا با کدام هنرمندی در این جا رابطه داشته باشید که روی چنین پروژه‌هایی کار کند مرا با او ارتباط دهید.
به نظر می‌رسد تصادف نیست که حروف سرچپه‌ای «راوا»، AWAR (یک نبرد) می‌شود. نبردی که در آن پیروزی منتظر زنان است.

□ □ □

بلیندا ویکهام - Belinda Wickham - آمریکا

آه چه باید کرد... این گزارش‌ها را با قلب پر درد و چشمان پر اشک خواندم. به حیث یک امریکایی برایم غیر قابل باور است که به انسانی اجازه داده می‌شود تا با انسان دیگری چنین رفتار نماید. من عمیقاً احساس اندوه و نومیدی می‌کنم.

پیام را به روزنامه‌هایی که یادآور شده بودید، فرستادم:

«محترم مدیر مسئول،

به مثابه‌ی یک شهروند ذیعلاقه و یک دوست خبرنگار برای تان می‌نویسم، تا نگرانی‌ام را از بابت بیرحمی‌هایی که طالبان بر مردم افغان، بخصوص زنان افغان، روا می‌دارند ابراز دارم. من یک هوادار دایمی «راوا» هستم و مراقب تغییرات در افغانستان و پاکستان. لطفاً پشتیبانی تان را با ادامه‌ی ابراز حقایق در این کشورها در رابطه با تخلفات از حقوق بشر و ارزش‌های دموکراتیک توسط طالبان، اعلام دارید.»

□ □ □

کاملی آرچر - Camile Archer - انگلستان

من یک حواله پولی به آدرس تان خواهم فرستاد. فعلاًگر چه در موقعیتی نیستم که اعانه‌ی بیشتری جمع‌آوری کنم، اما از فرستادن سهم خودم هر زمانی که بتوانم خرسند خواهم شد.

□ □ □

اگر (زمینه مسلح می‌بود...

شانون - Shannon - آمریکا

من یک زن جوان امریکایی هستم. از گزارش‌های صفحه‌ی شما به وحشت افتادم. لطفاً اجازه دهید تا پیشنهادم را ارائه کنم: به جای تهیه و فرستان کمره ویدیویی چرا سلاح نفرستیم! در کشور ما قوانین سلاح وجود دارد اما من برای حفاظتم می‌توانم سلاح بدست بیاورم. این زنان افغان هیچ سلاح و مدافعه‌ای ندارند. در کشور من، حق داشتن سلاح در قانون اساسی حتی در صورت ضرورت علیه دولت تضمین گردیده‌است. چنین پیدا است که در افغانستان زنان در برابر دولت شان هیچ تضمینی ندارند. این نابخشودنیست. از خود حفاظت کنید. به نظر من فقط با سلاح می‌توانید برای امر تان برزمید. می‌دانم که بعضی از

من نمی‌توانم در اینجا به اظهار تمنیات نیکام در برابر آنچه شما در سال‌های اخیر انجام داده‌اید، پردازم. من به حمایت از شما در هر حد ممکن، افتخار خواهم کرد. در ارتباط با نام شما فکر می‌کنم تعدادی از کلمه «انقلابی» خوش‌شان نمی‌آید. ولی من برآنم که آنچه شما برای زنان و کودکان افغان انجام داده و می‌دهید واقعاً انقلابی است.

□ □ □

کار فوق‌العاده «راوا»

لیزلی بریانت Lesley Bryant - آمریکا

من درین اواخر «داستان زویا» را خواندم و کار سازمان شما مرا شدیداً تحت تأثیر قرار داده است. در مورد شما قبلاً در برنامه اوپرا شنیده بودم. ولی واقعاً نمی‌فهمیدم شما زندگی تان را برای آوردن تغییری در افغانستان این قدر به خطر می‌اندازید. کار اعضای شما کم از معجزه نیست. من به زندگی‌ای که بحیث یک امریکایی دارم قانع نیستم و شرمندهم از این که این قدر در راحتی به سر می‌برم و هزاران نفر در سراسر جهان شکنجه می‌شوند. خدا همه تان را در امان خود داشته باشد. من قلباً به شما و کار تان احترام قایلیم.

□ □ □

انیت وان‌دین برگ - آمریکا

حملات وحشتناک بالای مراکز تجارتي، افغانستان را به کانون مهم اخبار جهانی تبدیل کرد، کاری را که سال‌های متمادی مردم محروم و قحطی‌زده آنجا نتوانست!

تهدید به قحطی و خشکسالی قبلی نتوانست دنیا را به حرکت در آورد. این دیگر خیلی دردناک و مضحک است. اما تبلیغات در مورد افغانستان می‌تواند برای شما و شناساندن تان و فعالیت‌های تان به جهانیان مفید ثابت شود. چقدر خوب بود که اوپرا نتوانست امریکایی‌ها و کمره‌های شان را به طرف شما جلب کند.

حالا من با شما در مورد عکس‌های تان تماس می‌گیرم. من می‌خواهم از شما در مورد استفاده از دو عکس اجازه بخواهم. یکی از یک صنف سوادآموزی در جلال‌آباد و دیگری از یکی از خیمه‌ها در کمپ مهاجرین. و هر دوی این عکس‌ها برای محفلی ضرورت است که هفته آینده در دفاع از شما برگزار می‌کنیم، نه برای فروش و استفاده غیر قانونی بلکه برای جلب مردم به نظرات شما، حتی ارائه معلومات به آنان در مورد زنان در افغانستان. UNFPA در نظر دارد، برای زنان مهاجر و زنان افغان که بنابر حاکمیت طالبان و خشکسالی در وضعیت بد صحنی به سر می‌برند، بسته‌هایی فراهم بسازد. من معلوماتم را در مورد «راوا» که از طریق اینترنت یافته‌ام اضافه کرده و آن‌ها را برای توزیع بین مردم چاپ خواهم کرد تا در مورد کمک به شما فکر کنند. علاقمند و کوشش خواهم کرد مردم، اطلاعات در مورد شما و شرایط زنان افغانستان را با خود برده و بیشتر به شما کمک کنند. هفته آینده

جیکلین Jaclyn - آمریکا

امیدوارم بدانید که من همانند تعداد زیادی صادقانه به این باورم که شما نیرومندید. و کوشش‌های تان جهت بهتر ساختن وضعیت زنان افغان برایم قابل قدر است.

کار شما شهادت می‌طلبد و ما زنان امریکا آنرا تقدیر می‌کنیم. من در شناساندن «راوا» به مردم در اینجا و شیوه‌های کمک به شما کار را آغاز خواهم کرد.

□ □ □

مارگرت اون Margaret Owen - انگلستان

بلی افتخار می‌کنم تا مادر بریتانیایی تان باشم...

ما اوضاع تکاندهنده‌ای را که در موردش می‌خوانیم در کنفرانس بیوه‌ها که در ششم فیبروری شروع می‌شود و در آن از شرکت عضو «راوا» استقبال خواهد شد، ذکر خواهیم کرد.

شما همه شگفت‌آور اید. قلب همه‌ی ما برای تان می‌تپد اما ما به چیزی بیشتر از قلب یعنی عمل نیاز داریم. ما در این راستا کار می‌کنیم. ما به اقدامات دولت خود، جامعه اروپا و سازمان ملل نیازمندیم. نبرد شما نبرد ماست.

□ □ □

کار واقعاً انقلابی

لامر گنتر Lamar Gunter - آمریکا

در تابستان ۱۹۷۰ از جمله شاگردان عوضی در افغانستان بودم. سفر مهمی بود. افغانستان بسیار زیبا بود. اما بالاتر از همه، من مردمش را دوست داشتم بخصوص زنان را. من تا حالا با فامیل افغانی که بعد از کودتای دوم به استرالیا پناهنده شدند و من با ایشان زندگی می‌کردم، در تماس هستم.

با خواهرم ملالی بارها در مورد برگشت به وطن و کمک در بازسازی آن صحبت کرده‌ایم.

من یک داکتر طب سوزنی و گیاهی هستم و در بخش صحت روانی هم کار کرده‌ام.

از همه حوادث خبر دارم، ازین رو می‌دانم زخم‌ها باید التیام یابند، نه تنها زخم‌های جسمی بلکه زخم‌های روحی و ذهنی هم. می‌خواهم به هر شکل ممکن کمک کنم. فکر می‌کنم طب سوزنی در کشوری مثل افغانستان که به قلت منابع دچار است، مفید خواهد بود. دواي غربی قیمتی است ولی طب سوزنی را می‌توان با مصارف کمتر و به آسانی به مردم عادی یاد داد تا به شرایط صحنی بهتر برسند.

من حاضرم مصارف سفرم به افغانستان را خودم پردازم و رایگان کارکنم. می‌خواهم بدانم آیا کارم بدرد خور خواهد بود یا نه. فکر می‌کنم خواهران افغانم شما را نمی‌شناسند. آنان معلم هستند، من با آنان در مورد تماس با شما صحبت خواهم کرد.

می‌کنید عالی است. من و الیکس یک کلب کوچکی ساخته ایم و نامش را «کودکان لاس انجلس برای دیگران پریشان هستند» گذاشته ایم. ما برای خود هیچ پول را نمی‌گیریم. ما تازه به کار آغاز کرده‌ایم و پلان داریم تا گاراجی را برای فروش مواد و حصول پول ترتیب بدهیم. بسیار کسانی که از نزدیک خانه ما می‌گذرند یک دالر دو دالر کمک می‌کنند و یا یگان چیز کوچک را می‌خرند. تا حال (۷ جنوری ۲۰۰۲) ۴۸ دالر جمع کرده‌ایم. امید داریم بیشتر جمع کنیم و کسان دیگر را هم جلب کنیم تا برای شما کمک کنند. ما برای کلب خود ورقه تبلیغاتی هم می‌سازیم. هرروز برای بهتر شدن این پروژه کار می‌کنیم تا پول بیشتر جمع شود. خواهش می‌کنم اگر می‌توانید برایم ایمیل بفرستید تا ما بدانیم که نظر شما در مورد کار ما چیست.

□ □ □

خواهر تان در کانادا

الین Allison - کانادا،

من از کانادا هستم. گرچه نیویارک دور هست، ما هنوز هم در شوک هستیم. می‌خواهم بدانید چقدر شما را بخاطر افشای بی‌عدالتی‌هایی که علیه زنان تحت تسلط طالبان انجام گرفته دوست دارم. من شما را درک می‌کنم. اگر بتوانم برای هدف تان کاری انجام دهم، برایم بگویید. مبارزه تان مشکل‌تر خواهد شد. می‌دانم شما این را درک می‌کنید ولی نیرومند باشید و بدانید که خواهری دارید که از شما پشتیبانی می‌کند.

□ □ □

«راوا» نیرومندترین صدای زنان

مژگان ظاهر - آمریکا،

من یک زن افغان هستم و در کلیفرنیا زندگی می‌کنم و به تازگی مجله‌ای از نویسندگان زن افغان را یافتم بنام «مجله افغانه». من از ۱۳ سالگی به این سو سازمان شما را دوست داشته‌ام. حالا می‌خواهم قدمی فراتر گذاشته و در صورت امکان در کار «راوا» مشغول شوم. بحیث یک افغان امریکایی، از وضعیت بد شما آگاهم و جرئت و همت تان را می‌ستایم. کارگروپ شما عالی است. من ماه قبل با داکتر ان‌هلتن در باره شما صحبت کردم. و تصمیم گرفتم که در شماره اول «افغانه» بیانیه‌ای از شما را هم به چاپ برسانم. می‌دانم خیلی مصروف هستید اما اگر بتوانید نامه‌ای و مطلبی بفرستید تا من در «افغانه» که تعداد زیادی آنرا مشترک شده‌اند بگنجانم، قلباً سپاسگزار خواهم بود. برایم افتخار خواهید بخشید اگر اجازه بدهید چیزی در مورد «راوا» بنویسم. من فکر می‌کنم شما نیرومندترین صدای زنان هستید و

محفلی داریم که تمام سازمان‌ها می‌توانند اهداف و مواضع شان را بیان دارند. برای جلب توجه بیشتر مردم می‌خواهم آن دو عکس را یکبار در ماشین چاپ سیاه و سفید در کاغذ A4 چاپ کنم. این‌ها را جای دیگر استفاده نخواهیم کرد.

□ □ □

اندریو Andrew - آمریکا،

درین اواخر مصاحبه‌ی یکی از اعضای شما را در برنامه رادیوی «نیو دموکراسی» شنیدم که در مارچ این سال نشر شد. من از مواضع و کارهای شما دفاع می‌کنم. من به دوستانم در مورد برنامه رادیو و سایت شما ایمیل فرستاده‌ام.

به شما می‌نویسم زیرا از عملی که دولت‌م با شما در جواب به حملات ۱۱ سپتامبر خواهد کرد، متأسفم. مطبوعات و حکومت بش هرروز بیشتر از پیش فضای انتقام و تلافی را در اینجا بوجود می‌آورند و به مردم فهمانده می‌شود که افغانستان هدف اولی خواهد بود. حمله نظامی از طرف کشور من جز برپادی و کشتار زنان، کودکان و مردان بی‌گناه چیزی دیگری را به بار نخواهد آورد. من نظراتم را به دوستانم می‌رسانم. تمنیات نیکم را به شما تقدیم می‌دارم. و امیدوارم ملت‌های ما و شما در روزی خوش باهم بییوندند. بخاطر خوشبختی هر دو سو، آینده و آینده‌ی بشریت.

□ □ □

علاقه‌مندی به بت‌ها تا انسان‌ها

جودوک ان‌البون - سویس،

صرف می‌خواهم بگویم که نمی‌توانم بفهمم که چرا دنیا بدون هیچ کاری، تماشاچی محض است. بیشترین سروصدایمانی بود که طالبان بت‌های بامیان را منهدم کردند. این شرم‌آور است. دنیای غرب به بت‌ها بیشتر از مردم افغان علاقه‌مند اند. من یک یهودی ساکن در سویس هستم که به شما فکر می‌کنم. در مبارزه تان علیه بنیادگرایان استوار باشید.

من برای همه‌ی شما آرزوی نیرو و توانایی می‌کنم و امیدوارم در آن کشور، تحت تسلط چنان دولتی زندگی و کار تان ادامه یابد.

□ □ □

کودکان طرفدار «راوا»

ایریکا Erica،

سلام، من ۱۱ سال دارم و با دوستم Alex تصمیم قاطع گرفته‌ایم تا برای سازمان شما پول جمع کنیم، تا هنوز زیاد پول بدست آورده نتوانسته‌ایم. اما ما برای بدست آوردن پول کار می‌کنیم. هر زمانی که چیزها را بفروشیم. هر دوی ما به این نظر هستیم که کاری که شما

احساس می‌کنم زیرا قوانین نو، حقوقم را از من سلب کرده. فکر نمی‌کنم این جنگ جز توسعه شرکت‌های امریکایی هدف دیگری داشته باشد. بنظرم اینان تا زمانی به بمباران ادامه خواهند داد که کوه‌های افغانستان هموار شود و بتوانند پایپ نفت و گاز را مستقیماً از منابع آن‌ها به فامیل بش در کویت و عربستان سعودی و به بازار عظیم چین برسانند.

بدانید که احترامات قلبی‌ام را بخاطر کار پرخطری که انجام می‌دهید به همراه دارید. جرئت شما بسیار ستایش انگیز است. من هر آنچه را برای خود و خانواده‌ام می‌خواهم برای شما هم آرزو می‌کنم.

□ □ □

الین فرانک Alison Frank - ایتالیا

من یک هنرمند امریکایی‌ام که در ایتالیا زندگی می‌کنم. دوستان صمیمی‌ای در ایتالیا و امریکا دارم و همواره کار خستگی ناپذیر شما را ستایش کرده‌ام. وضعیت اسفبار افغانستان به جای خوب شدن بد شده می‌رود، و من چون پول زیاد نمی‌توانم بدهم، می‌خواهم نقاشی‌ها و طرح‌های هنری را به «راوا» بدهم و از آن برای چاپ کارت‌ها و پوسترها استفاده کنم. اگر شما موافق هستید لطفاً هر چه زودتر برایم ایمیل بفرستید. من تعدادی از نقاشی‌هایم را سکن می‌کنم و برای دیدن به شما می‌فرستم. طرح‌هایی را که من مدنظر گرفته‌ام مضمون شان بزکشی است و تعدادی از آن‌ها را درین جا هم فروخته‌ام. و تعدادی هم دارم که مضمونشان را اشعار صوفیانه تشکیل می‌دهد. من نمی‌خواهم ازین طریق خود را به دنیا بشناسانم. می‌توانم نامم را به فارسی امضا کنم، اگر فکر می‌کنید نام یک هنرمند امریکایی در سایت شما نامناسب به نظر می‌آید.

لطفاً نظری به صفحه‌ام در اینترنت بیاندازید. امیدوارم از دیدن تصاویر بشدت مجرد نهراسید.

□ □ □

کلارا سالا Clara Sala

شعرم را که شما بزرگوارانه در سایت تان نشر کرده اید، «برگشت» نام دارد. می‌خواهم بگویم من از زنان سراسر جهان نام گرفته‌ام و من همه را به سایت شما برگشته‌ام. هدف از نامه‌ام این است که ویراست جدید «برگشت» در مجله امریکایی در ماه نوامبر به چاپ رسیده که مدیر مسئول مجله‌ی مذکور آن را برای اولین بار در سایت شما دیده بود. به این خاطر از شما متشکرم و این را هم می‌دانم که چاپ آن به هدف شما کمک می‌کند. ■

برای هدفی کار می‌کنید که من این جریده را بر اساس آن منتشر ساخته‌ام. موضوع این نشریه همان است که شما بیان داشته اید. در هر جایی که من صحبت کرده‌ام از شما و سایت تان نام برده‌ام. کاش شما این همه را قبل از ۱۱ سپتامبر بدست می‌آوردید. موفق باشید. پدرم از زمانی که من کودک بودم مجله شما را اشتراک دارد. شما زنان واقعی و فداکار افغانستان هستید. شما و کوشش‌های تان را می‌ستایم.

□ □ □

سالی لیمبرن Sally Lambern

من مختصر می‌نویسم زیرا می‌دانم شما بسیار مصروف هستید. من یک موسیقیدان، هنرپیشه و نویسنده هستم و همراه با رفقای هنرمندم برنامه داریم برای ادای احترام به قربانیان حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر کنسرتی را در شهر نیویارک بروز ۱۱ نوامبر ساعت ۴ عصر برگزار کنیم. ما می‌دانیم شما به مراتب بیشتر از آن رنج کشیده اید، ولی ما باز هم می‌خواهیم مبلغ پولی به شما بفرستیم. مبلغ ناچیز است ولی از طرف مردمی به شما می‌آید که شدیداً به مبارزه و کامیابی نهایی تان اعتقاد دارند.

□ □ □

هدف از بمباران افغانستان

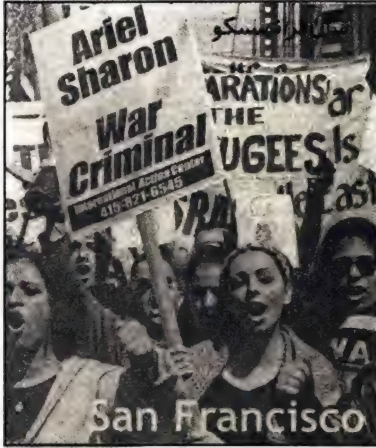
ان کمرون Anne Cameron - فرانسه

صرف می‌خواستم بگویم که نگران تان هستم. من مجله‌های شما را بدست می‌آورم. با وجود تمام جنایات طالبان، ملل متحد خاموش است و منتظر. حالا با این بمباران امریکا، مردم بی‌گناه افغانستان باید کفاره اعمال متعصبین اسلامی و سران احق‌اش را بپردازند. من در فرانسه زندگی می‌کنم و معلم هستم. می‌خواستم بگویم که همیشه از شما پشتیبانی خواهم کرد. قویترین سلاح محبت است.

نواسه ۱۳ ساله‌ام با من زندگی می‌کند. ما فلم مستندی را در بی‌بی‌سی در مورد افغانستان می‌دیدیم و نطق گفت که در افغانستان از هر پنج کودک یکی یتیم است. نواسه‌ام پرسید، اگر برای یتیمان غذا و توجه لازم وجود ندارد، چرا آنان را کسی اینجانمی‌آورد. ما می‌توانیم یکی از آنان را با خود نگه داریم. می‌دانم هیچ ملتی نمی‌خواهد با فرستادن کودکانش به کشور دیگری آینده‌اش را از دست بدهد، اما کودک زنده‌ی افغان - کانادایی بهتر از کودک مرده‌ی بی‌نام خواهد بود. آیا برای جمع‌آوری کودکان یتیم از کمپ‌ها و سپردن آنان به فامیل‌های علاقمند، کاری انجام شده است؟

من طرفدار متحدین امریکا و بمباران افغانستان نیستم. این همیشه اندوهگین و خشمگینم می‌سازد که ما برای اسلحه و گلوله پول داریم اما برای کمک به مردم و کشورهای فقیر نه. امروز گفته شد که امریکا پذیرفته که آگاهانه ذخایر غذایی صلیب سرخ را هدف قرار داد زیرا طالبان از آنجا غذا می‌گرفتند! من شدیداً تحت فشارم و خود را بیچاره

شعله‌ی مقاومت الهامبخش مردم قهرمان فلسطین تا نیل به پیروزی خاموش نخواهد شد



اروپایی میلیون‌ها نفر
به دفاع از مبارزه بر
حق مردم فلسطین و
به ضدیت با
سیاست‌های امریکا
و اسرائیل برخاسته
اند. حتی در خود
اسرائیل هم مخالفت
با جنگ افروزی
شارون دامن
می‌گیرد. زیرا که
جنبش فلسطین

جنبشی مذهبی ضد یهود نه بلکه آزادیخواهانه و ضد صهیونیستی
می‌باشد که ایدئولوژی‌ای نژادپرستانه و استعماری است. نوریدبلید
دختر جنرال بلید یکی از مبارزان جنبش صلح‌طلبی در اسرائیل به
هنگام دریافت جایزه‌ای از پارلمان اروپا اظهار داشت: «میلان توپس
قصیده‌ای دارد با نام «برای مرگ حکومتی وجود ندارد»

فلسطین بار دیگر در خون و آتش می‌تپد. دولت شارون از هوا و
زمین شهرها و کمپ‌های فلسطینیان را مورد حملات وحشیانه قرار
داده و مقر یاسر عرفات را در محاصره گرفته است. شارون صدراعظم
اسرائیل همان جنایتکاری است که حکم قتل عام فلسطینیان را در
کمپ‌های صبرا و شتیلا در ۱۹۸۲ صادر کرد. و او اکنون فرمان داده
است تا جنین و شهرهای دگر فلسطین با خاک یکسان گردیده و دولت
خودمختار فلسطین از میان برداشته شود. ولی مردم فلسطین از زن و
مرد و پیر و جوان در برابر تجاوزکاران اسرائیلی دست به مقاومت
قهرمانانه‌ای زده‌اند.

پیکار مردم فلسطین مخصوصاً اهمیت بزرگتری کسب می‌کند که
در نظر بگیریم رئیس جمهور امریکا بوش، شارون را «مرد صلح»
نامیده و به مخالفت با شخص عرفات بر می‌خیزد؛ حمایت برخی
دولت‌های اروپایی از فلسطین فقط در حرف محدود می‌ماند؛
کشورهای عربی و اسلامی بیشتر از آن وابسته و ارتجاعی‌اند که در کنار
فلسطین قرار بگیرند.

اما جنبش همبستگی مردم دنیا با فلسطین در سراسر کره زمین
بطور بی‌سابقه‌ای اوج می‌گیرد. در امریکای شمالی و اغلب کشورهای



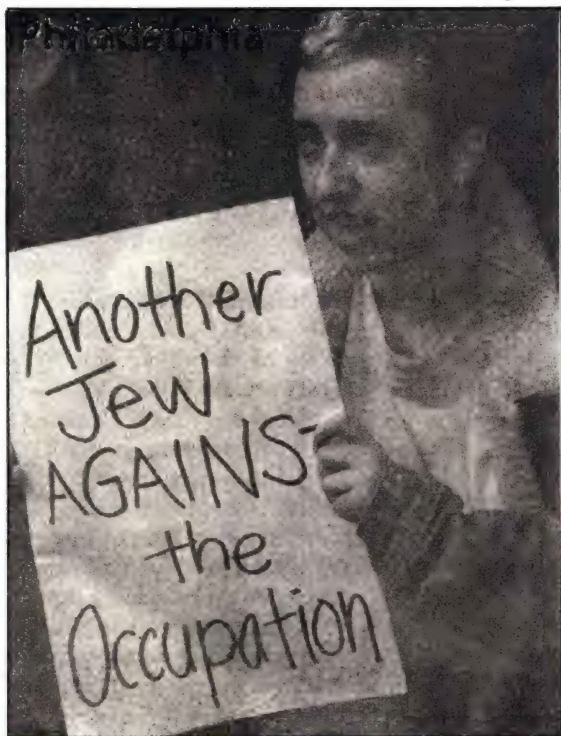
سیاست‌های دولت اسرائیل که امریکا را بدون قید و شرط و در همه حال پشت سرش دارد، موجب بروز و نیرومندی روزافزون گروه‌های بنیادگرای اسلامی شده است که عواقب وخیمی را بعد از آزادی کامل فلسطین برای مردم این کشور بدنبال خواهد داشت. عواقبی که وضع فاجعه‌بار جاری در افغانستان آئینه‌ی روشن آنست. پایداری و پیکاری بی‌امان مردم فلسطین سرمشق و مایه الهام مردم افغانستان و کلیه کشورهای است که خواهان آزادی و عدالت اند. ■

اما من در این باید بگویم که در اسرائیل برای مرگ حکومت وجود دارد. در این جا مرگ حکومت می‌کند. حکومت شارون حکومت مرگ است.»

مردم افغانستان که خود در این ۱۰ سال اخیر زیر سلطه جنایتکاران مختلف بنیادگرا طعم خیانت و تنهایی را چشیده اند، دشواری عظیم مبارزه مردم فلسطین را به خوبی احساس می‌توانند هر چند تنهایی مردم ما با فلسطینیان قابل مقایسه نیست.

تظاهرات در شهرهای مختلف دنیا به دفاع از مردم فلسطین

فلادلفیا



در پلاکارت نوشته شده: «یهودی دیگر علیه اشغال»

لندن



پاریس



شیکاگو



خنجری بر حنجره ی دژ خیمان

مستانه کهمردان ز رنج ملک ما شورنده تر گردند
چه پاک
گر خون آن یک ریخت و...
من در بند و زنجیرم.



این سطرهای پر از امید را سلطان احمد... سهراب... زمانی سرود که در قتلگاه مخوف پلجری روس ها و نوکران پرچمی و خلقی شان هرروز ده ها وصداها زندانی سیاسی را زنده به گور می کردند یا تیرباران. وضع درسلان خانی پلجری بخاری از انقلابیون را در همانجا به تسلیم به دشمن واداشت با این که پس از خروج از شکنجه گاه، آنان را به لجن همگاری بتاجورگاران و سگان و روبرتافتی از ادامه مبارزه کشاند.

سهراب در ۱۳۴۳ در کابل به دنیا آمد. بعد از ختم دوره متوسطه در ۱۳۴۸ شامل لیسنه حبیبیه شد و در همین کانون بود که با تظاهرات، اعتصابات، میتینگ ها، بورش پلیس، غنـد ضربه، زندانی شدن و اخراج و... محصلان وشاگردان آشنا شد. این دوره تاثیر فراوانی در پرورش یافتن او به مثابه یک انقلابی پایدار و سرسخت ضد خلق، پرچم و اخوان داشت.

در ۱۳۵۵ با پیوستن ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل فارغ شد. سهراب نیز به منظور پیشبرد مبارزه برای رهایی توده ها از یوغ رژیم استبدادی داوود به مبارزه مخفی گرایید. با کودتای ۷ ثور از وقیفه معلمی دریاسه حبیبیه سبکدوش شد و در ۱۳۵۹ به جرم فعالیت علیه روس ها و دولت دست نشانده دکتتر و محکوم به اعدام سپس حبس ابد گردید. او در زندان از نمونه های بزرگ تحمل شکنجه و حفظ اسرار گروهش بود. گروهی که متأسفانه ارزش آن را نداشت که انقلابیون پاکبازی چون او را وقفش کند.

سهراب در ۱۳۶۷ از زندان رها و به عسکری سوق داده شد که در اولین فرصت از آنجا فرار و به عسکری تسلیم طلبان و روشنفکران منفعل، بشاور رفت تا درفش مبارزه را پریشور و راسختر از پیش به اهتزاز درآرد. نامه هایی که از کابل به خانواده اش در پاکستان نگاشته است حاکی از اراده خلل ناپذیر و گزویی عاشقانه اش به ادامه پیگیری فدakarانه بر ضد میهن فروش و بنیادگرایان می باشد.

سهراب که از همان سال های زندان توسط جلالان بنیادگرا شانی شده بود در پشاور هم از تعجب مدحواو سگان شکاری کلیدینی در امان نبود. او از موقعیت خود و از واقع آدمگشان بی ناموس حزب کلیدین که تا آن زمان شش برادر انقلابی را اختطاف و سر به نیست کرده بودند آگاه بود اما متأسفانه هیچگاه به مسئله اعتنایش آشکار که باید توجه نمی کرد. سلطان احمد سهراب در ۱۳۶۸ در پشاور توسط حزب اسلامی کلیدین ربوده و به شهادت رسید.

به مادر سهراب که داغ شش پسر رشید دیگرش را در جگر دارد از سر نوشتش گفته شده است و مادر ناگام هنوز چشم به راه اوست.
سهراب اغلب اشعارش را به فارسی و پشتو در زندان سروده است.

آوای کوه

زشخ غمگوسار این نغمه را وچ غمخورد

چنین فریادی می چید...

زخارا سنگ ای سمنین برج دوار برپا نموده

میان باره دشمنیر باستان راست و چپ برادر دند

چرا آن ناپایسان

زیر یک کمر دوزی بر شکر گوی ابر منان می ریخت

کنون زندان و خشکان

برای عاشقان بسی کین دوزیابانگردند

مگر این کیکیدا و پنهانم

برای شولت اورنگ شان بگرزنی زبید؟؟

مگر از پرنایه سید ادم بهر فرخ وچ زمان سخت و دشوار

سهر در زمستان و آسمان بگرزنی چید؟؟

ویا زخرو وی سن برق زرمه فروش شان نماند گرید؟

چود و انگیر ونگ است

جان کنی کشت زرمه خنین بر جنسش بود

برج دبار وی دیوار حبشکان زندان ها

نمین و پر سکت و سرد - خشکید

و قلع سگ نا زرنج دانه و نموش ساگین باره دالیریز از خرم است

ولی روزی که این

بسوی قی بر با من تا زید

و سوی قلع شهبازان من سرب مذاش ریخت

و دود دای های سید ادم را بر سر آن بفرو پاشید

به بره شکر کید ابر من

از نغمه های سیز چاک و شرف من

غیر او سگر نوین چاگردند

کبستان شفا - مرهم بر دوی نغمه ی عمر شد

و بجای سنگ نمانم

برای حفظ ستمی ام

چرخون ما را بروی سزی پاک نمائیند

و بان جیبار خون

سر پای مرا از رنج های مکر اتم شست و شوگردند

و اهرود...

زیر یک سوخته سنگ

زیر سگر زرد و یکم

برای پاسد اران و کف کشم

چنین پرواکی سوی کنکشان با رفت

کنون این سزی من تا بده رحمت که می جاوید

برای عاشقانم باو

دستی دود من،

علاقه سبکف زرمه دور اهر باو!

نشریات رسیده

آذرخش - نشریه مستقل ملی و دموکراتیک ناشر افکار انتقادی، سیاسی، اجتماعی، شماره‌های ۳۱ الی ۳۴، ۱۳۸۰

آزادی - نشریه وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران، شماره‌های ۲۲-۲۳، ۲۴-۲۵، ۱۳۷۹، ۲۶-۲۷، ۱۳۸۰

آوای زن - نشریه زنان ایرانی، شماره‌های ۴۳، ۴۴، ۱۳۸۰، ۴۵-۴۶، ۱۳۸۱

آئینه افغانستان - ماهنامه مستقل، غیرحزبی، ملی و اسلامی، شماره‌های مسلسل ۸۲، سرطان ۱۳۷۹، ۸۴، حمل ۱۳۸۰ و ۸۸، ثور ۱۳۸۱

اتحاد کار - ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره‌های ۷۸ الی ۹۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

افغانستان - داغمان اطلاعاتی مرکز خپرونه، د ۱۳۸۰ کال ۲۵ گڼه

افغان ملت - پیه اروپاکی د افغان تهرنلپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۹ او ۱۳۸۰ کال ۹۴-۹۵ می گڼی، ۹۶-۹۷ او ۱۰۲-۱۰۳ گڼه

البدیر - ارگان نشراتی انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان، شماره‌های ۷۴ و ۷۵، ۱۳۷۹

انقلاب اسلامی در هجرت - شماره‌های ۴۸۵ الی ۵۴۵، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

اندیشه - نشریه کانون فرهنگی افغان، شماره‌های ۲، ۴، ۱۳۷۹ و شماره ۵، ۱۳۸۰

انیس - شماره ۶۵، جدی ۱۳۸۰

اراده - شماره ۲۶، قوس ۱۳۸۰

اصلاح - علمی، تربیتی او اجتماعی جریده، پرله پسی ۵۳، ۱۱، ۱۶ گڼی، ۱۳۷۹

افرنند - فصلنامه ادبیات، فرهنگ و علوم اجتماعی، شماره اول، زمستان ۱۳۷۹

بغارا - مجله فرهنگی و هنری، شماره‌های ۱۴-۱۳، ۱۳۷۹، ۲۰-۲۲، ۲۱، ۱۳۸۰

بولتن شورای ملی مقاومت ایران - شماره‌های ۲۵ الی ۲۸، ۱۳۷۹

بیام فدایی - ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۳۰ الی ۳۹، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰

پشیمک - نشریه فکاهی، اجتماعی، سیاسی، دماغی و انگولکی، شماره‌های ۲۶ الی ۴۶، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

پلوشه - د کراچی ته پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۲۰۰۰ کال ۱۰۷ گڼه

پیمان - شماره‌های ۸۶ الی ۸۹، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰

پیوند - نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، ویردنامه «بر علیه جمادقاری» و شماره‌های ۳۴ الی ۵۳، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

تعاون - نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره‌های ۳ الی ۶، ۱۳۷۹ و ۱ الی ۶، ۱۳۸۰

توفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک‌کننده مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره‌های ۷ الی ۲۶، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

جفاکش (نشریه اردو) - انسانی حقوق اور مزدورون کا ترجمان، شماره‌های ۱۰ الی ۱۲، ۲۰۰۱ و شماره‌های ۱ الی ۶، ۲۰۰۲

جهان امروز - نشریه سیاسی، خبری، شماره‌های ۴۹، آذر ۱۳۷۹

چیتا - سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری، شماره‌های مسلسل ۱۷۱، ۱۷۶-۱۷۷، ۱۷۹-۱۸۳، ۱۸۴-۱۸۵، ۱۸۶-۱۸۷، ۱۸۸-۱۸۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

حقوق بشر - ارگان جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره‌های ۴۷، پاییز ۱۳۷۹

حقیقت - ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)، شماره‌های ۳۵، ۳۶، ۱۳۷۹ و شماره‌های ۱، خرداد ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

خبرنامه - نشریه اردو، شرکت‌گاه، شماره‌های ۱۲، ۲۰۰۰، ۱۳، ۲۰۰۱، ۱۴، ۲۰۰۲

خپلواکی - شماره‌های ۳۶، دلو ۱۳۷۹ و ۳۷، میزان ۱۳۸۰

دانش و مردم - ماهنامه علمی، آموزشی، فرهنگی، شماره‌های ۵ الی ۱۰، ۱۳۷۹ و ۲۱-۲۲، ۲۳-۲۴، ۱۳۸۱

دعوت - ملی، اسلامی، سیاسی او فرهنگی خپلواکه خپرونه، پرله پسی ۱۳۲-۱۳۳ گڼی د ۱۳۸۰ کال مرغومی میاشت

دفتر انجمن آزادی - (انسان گرایی مارکسیستی)، پاییز ۱۳۸۰

دنا - ماهنامه انجمن فرهنگی دنا، شماره‌های ۷ الی ۲۶، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱

دیده - نشریه اجتماعی، انتقادی، انتباهی، ادبی و فکاهی، شماره فوق العاده، حمل و ثور ۱۳۸۰

راه کارگر - ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، شماره‌های ۱۶۶ الی ۱۶۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰

روزگارنو - نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره‌های ۲۲۳ الی ۲۳۱، سال‌های ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

روزنه - نشریه حقوقی و اجتماعی، شماره‌های ۴، سپتمبر ۲۰۰۰، ۵-۶، اکتوبر ۲۰۰۰ - جنوری ۲۰۰۱

سرزمین من - شماره ۴، قوس ۱۳۸۰

شېخند - ناگاهنامه طنزی - کار تونی، شماره ۴، سنبله ۱۳۷۹

صدف - فصلنامه ویژه زنان، شماره‌های ۹، ۱۰، ۱۳۷۸، ۱۵، بهار ۱۳۸۰

عصر جدید - نشریه کمونیست‌های افغانستان، شماره‌های ۴-۵، جدی ۱۳۷۹، ۷-۶، سنبله ۱۳۸۰

فرهنگ - روزنامه انتقادی الکترونیکی آزاد افغانستان بر روی اینترنت، شماره ۵، بهار ۱۳۸۱

فریاد - شماره‌های ۴۱ و ۴۲

کار - نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره‌های ۳۲۹-۳۴۱، ۱۳۷۹

کمون - ارگان سیاسی - تیوریک شورای کار، شماره ۲۱، ۱۳۸۰

کیوان - نشریه غیر وابسته و هوادار صلح و دموکراسی، شماره ۲۶، ستمبر ۲۰۰۰، ۱ الی ۳، ۲۰۰۱، ۴، جون ۲۰۰۱

گاه‌نامه - از همایش زنان ایرانی، شماره‌های ۱۹ الی ۲۵، ۲۰۰۲

گزارش - نشریه شورای دفاع از مبارزات خلق‌های ایران - وین، شماره‌های ۱۶، اردیبهشت ۱۳۷۹، ۱۷، اسفند ۱۳۷۹، ۱۸، اسفند ۱۳۸۰

مجاهد - نشریه مجاهدین خلق ایران، شماره‌های ۵۱۵ الی ۵۸۴، ۲۰۰۲

مدوسا - نشریه کانون زن و سوسیالیزم، شماره ۳، دی ۱۳۷۸

مزدور جد و جهد (نشریه اردو) - ترید یونین اور سوشلیست تحریک کی آواز، شماره‌های ۲۵ الی ۴۴، ۲۰۰۰ و ۱ الی ۴۱، ۲۰۰۱ و ۱ الی ۱۵، ۲۰۰۲

مساوات - د مترقی دمکرات افکارو خپرونکی، د ۱۳۷۸ کال ۸ و ۹ گڼی

ملت - از انتشارات افغان اکادمی، شماره‌های ۴ الی ۱۱، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱

میثاق خون - هفت‌نهمه سیاسی، اجتماعی، خبری، ادبی، شماره‌های ۳۷ الی ۵۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰

میثاق اینار - شماره‌های مسلسل ۱۶۰ الی ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰

میهن - شماره ۱۷-۱۸، اسد و سنبله ۱۳۸۰

نبرد خلق - ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۱۸۲ الی ۲۰۵، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱

نوائی انسان - انسانی حقوق کی تعلیم کا خبرنامه، شماره‌های ۱۱، ۱۱، ۲۰۰۱

وطندار در تبعید - خبرنامه، از انتشارات افغان اکادمی، شماره‌های ۱۸ الی ۱۲، ۱۳۸۰

هشت مارچ - فصلنامه زنان، کنگره مؤسس سازمان زنان هشت مارچ ایرانی و افغانی، شماره‌های ۲، ۱۳۷۹، ۳، اسفند ۱۳۷۹، ۴، آبان ۱۳۸۰، ۵، اردیبهشت ۱۳۸۱

هماهنگ - در معرفی تئوری‌های فمینیستی دهه ۹۰، شماره ۱۰، مارچ ۲۰۰۱

یووالی - افغانی کلتوری ته‌لونه، د ۱۳۷۹ او ۱۳۸۰ کال، ۸، ۱۰، ۱۲ گڼی

4th Women's Film Festival in Seoul

See the World through Women's Eyes!

Addressing the World Social Forum

Afghanistan's Reform Agenda - Four Perspectives

Afghanistan Iran and Pakistan - Human Rights Watch Report

Aina - UN Afghanistan Magazine

Amnesty International

Afghanistan: Making Human Rights the Agenda

Awid

BRIEF

A Legal Resource for the International Human Rights Community

Black Flag - For anarchist resistance

CCA Newsletter - Co-operation Center for Afghanistan,

CONTENTS - The Middle East

Cross the lines - News letter of IFOR

Dimitra - Newsletter

ECPAT - Newsletter

Eclipse The Anti-war Review

FTAA

Freedom Socialist Bulletin

Australian Voice of Revolutionary Feminism,

GAATW Newsletter

Global Alliance Against Traffic in Women

Gender and Violent conflict - Good conference Report

larf

International Association for Religious Freedom

In These Times - Independent News and Views Left Behind

Index - Productive Health Matters

International Women's Day for Peace and Development

International Viewpoint

LAS PROVINCIANS

Left Turn - From Anticapitalism to Revolution

Lesbian

Magazine of the Northeastern Federation of Anarcho-communists

Meridians - Feminism, Race, Transnationalism

News & Views

News from the Global Fund for Women

Newsheet - Women living under Muslim laws

No to Clinton - Published by All India Anti-imperialist Forum

PRABHAT

PROUT

PUCL Bulletin - People's Union for Civil Liberties (India)

Pakistan - Insufficient Protection of Women

Partisan

Peace News

Raising our Voices

Refugees - UNHCR

Renaissance - A Monthly Islamic Journal

SPO

Party Program of the Austrian Social Democratic Party

Special Report - Child Soldiers Newsletter

Struggle

The Socialist - Publication of the Socialist Party USA

The Tension

Times Liberate

Trabajadora

UK Women's Link With Afghan Women

WE!

WIN News - Women's International Network

Women

Women in Action - Isis International

Women's Action - Equality Now

Women's Environment & Development Organization,

اعلامیه‌ها

- فراخوان حمایت از شورش قهرمانانه مردم خرم‌آباد
- سخنرانی و پرسش - بحران کنونی کومه‌له (در افشای پروژه مشترک عبدالله مهتدی و جلال طالبانی)
- نگاهی دیگر به دوم خرداد (گفتارهای در شناخت تحولات کنونی در ایران) از چنگیز پهلوان (مرداد ۱۳۷۹)
- نقد فمینیستی مذهب
- نفی وحی الهی و آسمانی بودن قرآن، انجیل و تورات باری دیگر توسط متفکران مذهبی ایران و رابطه آن با توسعه جامعه از «جنبش روشنفکران - ایران» (نوامبر ۱۹۹۹)
- اجلاس برلین و کمونیست‌های عقب‌مانده
- اعلامیه کانون فرهنگی افغان در اطربش
- اعلامیه روزگارتو
- درباره ایران... اعلامیه جهانی حقوق بشر
- فراخوان سازمان حقوق بشر و حفظ محیط زیست افغانستان (اگست ۲۰۰۱)
- پشت پرده عملیات هوایی در امریکا (پیام جنبش روشنفکران ایران به جبهه ملی ایران و تمام ملی‌گرایان به مناسبت روز ملی شدن نفت)

کمیته فرهنگی و هنری «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» تألیف می‌کند

کاست‌های ۶۰ دقیقه‌ای حاوی سرودهای
انقلابی و میهنی



کاست‌ها را از کتاب فروشی‌های فروشنده «پیام زن» و یا مستقیماً از آدرس ما تهیه کنید.

بنیادگرایی مذهبی روی دیگر سکه نئوکلونیالیسم

نوال السعداوی از اعتقاد به اسلام برگشته است و تبلیغ علیه من شروع شد. وکیلی به نام «نایبه وحش» از دادگاه برای من تقاضای طلاق اجباری کرد با این استدلال که مسلمان اجازه‌ی ازدواج با کافر را ندارد. ناگفته نماند که این شخص وکیل مدافع نشریه‌ی «اننباه» است، نشریه‌ای که انتشار آن به خاطر درج تصاویر «پرنو» ممنوع شده است.

ایما: شما و همسر تان مسلمانید؟

نوال: راستش... شاید... همین طوری، همان طور که شما مسیحی هستید! ما هر دو در مصر به دنیا آمده ایم و مادر و پدر مان هم مسلمان بوده اند. انسان‌ها مذهب پدر و مادر را به ارث می‌برند، مسلمانان، یهودیان و مسیحیان، حتا اگر آداب مذهب را اجرا نکنند. من علیه اسلام نیستم، بلکه علیه زن‌ستیزی مردهایی هستم که تعیین می‌کنند چه چیزی اسلامی و چه چیزی غیر اسلامی است. تقریباً حدود نیم قرن است که من در کتاب‌ها و مقاله‌هایم به هر سه مذهب تک خدایی بخاطر ایدئولوژی برده‌داری و سرکوب انسان‌ها به ویژه زنان انتقاد می‌کنم. این افراد اسلام را نمی‌شناسند و مشکل این جا است که نفوذ آنان روز تار و روز پیش ترمی شود. البته دادستان کل کشور این تقاضا را رد کرده است. با این دلیل و توضیح به شاکی که شهروند اجازه ندارد مستقیم به دادگاه رجوع کند. و به این فرم در مقاله‌ی جدید «حزبه» آمده است.

ایما: «حزبه» چیست؟

نوال: حزبه، بخشی از شریعت است. یعنی قانون خدا و مسئله‌ی

مصاحبه‌ی زیر را نشریه‌ی ایما (Emma) در شماره‌ی ژانویه‌ی ۲۰۰۲، با نوال السعداوی - زن فمینیست مصری - منتشر کرد.

او از کودکی دختری توانا و زرنگ بود اما با وجود این نتوانست از خطر مثله شدن جنسی خود جلوگیری کند. نوال السعداوی نخستین زن پزشک مصری در سال ۱۹۵۶ است. او در سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ کتاب‌های «زن و جنسیت» و «چهره‌ی عریان زن عرب» را به تحریر در آورد. سادات در سال ۱۹۸۱ او را به عنوان مخالف سیاسی به زندان افکند و در سال ۱۹۹۳ به خاطر فتوایی که علیه او داده شده بود، مجبور به فرار و زندگی در تبعید شد. از سال ۱۹۹۸ دوباره در مصر در کنار رودخانه‌ی محبوب خود نیل به زندگی ادامه می‌دهد.

این گفت و گو را «بارابارا فرانک» با نوال السعداوی انجام داده است:

ایما: نوال، شما در سال جاری در دادگاه قاهره به طلاق اجباری محکوم شده اید!

نوال: در ماه آپریل که برای انجام یک سخنرانی در راه سفر به امریکا بودم، از این جریان اطلاع پیدا کردم. من پیش از سفر مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی هفتگی «ال میدان» که روزنامه‌ای به اصطلاح بی طرف است، انجام دادم. در آن مصاحبه نظراتم نسبت به آخرین فتوای مفتی درج شد. مفتی فتوا داده بود که دختران جوان که مورد تجاوز قرار می‌گیرند برای ترمیم پرده‌ی بکارت می‌بایست به جراح مراجعه کنند تا در شب زفاف فاقد پرده‌ی بکارت نباشند. اما من پیش بینی نکرده بودم که من با انتقاد به این فتوا زندگی زناشویی خود را به خطر می‌اندازم!

ایما: شما در مصاحبه‌ی خود چه گفته بودید؟

نوال: در آن مصاحبه البته که من نظرات خود را درباره‌ی حجاب، ازدواج اجباری و ناقص سازی جنسی زنان خیلی روشن گفتم. من مطرح کردم که این سنت و آداب به مذهب ارتباطی نداشته بلکه ریشه‌ی آن در سیستم پدر - مرد سالاری است. اشاره‌ای هم به مراسم حج در مکه کردم که به طور مثال بوسیدن سنگ سیاه که امروز از آن به عنوان سنتی اسلامی یاد می‌شود، صدها سال پیش از اسلام وجود داشته است. حجاب نیز سنتی اسلامی نیست بلکه زنان یهودی و مسیحی هم خود را در جوامع پیشین می‌پوشانده اند. این گفت و گو در قاهره موجی از خشم و هیجان را برانگیخت. آن‌ها صحبت‌های مرا به شکلی دیگر با این عنوان که «نوال می‌گوید: حج سنتی است مربوط به آداب کافران پیش از اسلام» در صفحه‌ی اول روزنامه منتشر کردند. بلافاصله پس از آن مفتی، فتوا صادر کرد که



نوال السعداوی با شریف حطاطا

نامه‌ی شریف‌حطاطا به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

شاید بدانید که هم اکنون به علت نوشتن مقالاتی راجع به حقوق زنان توسط نوال السعداوی مبارزه‌ای علیه او از سوی محافل بنیادگرا در مصر در جریان است و قانوندانی وابسته به این محافل خواستار محاکمه نوال و متارکه او با همسرش شریف حطاطا شده است. نامه‌های اعتراضی تان را باید به آدرس ذیل و کاپی آنها را به سفارت مصر در امریکا بفرستید. نوال به مجرد برگشتن از تونس خود به نامه شما پاسخ خواهد داد.

«ناقص سازی جنسی» دختران راه انداختم. هر سال در کشور ما هنگام تعطیلات مدارس فاجعه‌ای اتفاق می‌افتد. هزاران دختر در فاصله سنی بین ۶ تا ۸ سال، پیش از نخستین عادت ماهانه، ختنه می‌شوند. ختنه دختران قانوناً ممنوع اعلام شده است اما با وجود این بیش از ۵۰٪ دختران مصری ختنه می‌شوند. گمان من حتماً ۷۰٪ است. رقمی رسمی در این باره وجود ندارد. اما من می‌دانم که هر روز بر تعداد آن افزوده می‌شود. اما حداقل امروزه درباره‌ی آن صحبت می‌شود و این برای دختران یک شانس است.

ایما: و شما خود تان نیز قربانی چنین سنتی شده اید؟

نوال: بله، من در سن شش سالگی زیر تیغ قرار گرفتم و هیچ کس درباره‌ی آن یا من صحبت نکرد. آن زمان‌ها برای هیچ دختری راه برون رفت وجود نداشت. من این حادثه‌ی وحشتناک را از نظر روانی به شدت پس رانده بودم تا این که بتوانم در شصت سالگی درباره‌ی آن بنویسم. البته این را هم اضافه کنم که تنها پس رفت وجود ندارد بلکه پیش‌رفت‌هایی هم صورت گرفته است.

ایما: پیش‌رفت مورد نظر تان چیست؟

نوال: وقتی که من زندگی خودم را با زندگی دخترم مقایسه می‌کنم، می‌بینم که او آزادتر از من زندگی می‌کند. گرچه متأسفانه این جا زندگی بیشتر از روی دستورات دینی تعیین می‌شود و رژیم حاکم در مقابل آن هیچ کاری نمی‌کند. امسال در نمایشگاه جهانی کتاب در قاهره همه‌ی کتاب‌های من مصادره شده‌اند. کتاب‌های مرا تنها می‌توان در یک یا دو کتابفروشی خرید. در حالی که این کتاب‌ها به دوازده زبان ترجمه شده‌اند و در تمام قاره‌ها خوانده می‌شوند.

ایما: در اکتبر ۲۰۰۰ خانم سوپرس، مبارک همسر رییس جمهور مصر همه‌ی همسران رییس دولت‌های منطقه را به همایش زنان دعوت کرد. آن‌ها در برابر بیش از هزار شنونده خواهان حقوقی بیش تی برای زنان شدند. شما هم در آن جا حضور داشتید؟

نوال: خیر! هنگامی که ملکه‌ها همدیگر را ملاقات می‌کنند من در کنارشان نیستم (می‌خندد). اگر بخواهم حقیقت را بگویم، من دعوت نشده بودم. تمام زنانی که به طور جدی برای حقوق زنان مبارزه

برگشتن از اعتقاد را مورد بررسی قرار می‌دهد. در واقع «حزبه» قانونی است که قرن‌ها پیش وضع شد تا کشاورزان اسلامی را از حمله‌ی سلاطین مصون نگه دارد. امروزه اما این قانون توسط بنیادگرایان علیه اپوزیسیون استفاده می‌شود. من و همسر من بیشتر از این شوکه شدیم وقتی که دادگاه با این وجود مورد را قبول کرد.

ایما: شما روی این حساب نمی‌کردید؟

نوال: خیر، نام من در سال‌های هشتاد و نود در لیست کشتار بنیادگرایان بود و من به همین دلیل از

سال ۹۳ تا ۹۹ به مدت شش سال در تبعید زندگی کردم. من به تهدیدهای مکرر عادت کرده‌ام. اما طلاق اجباری مقوله‌ای دیگر است. این حمله‌ای است عمومی علیه شخص من. هیچ‌کس من را به جلسه‌ی دادگاه بود من و همسر من از این حرکت کرده بودیم که شکایت بلافاصله رد می‌شود. اما به عکس چهار ساعت بازرسی شدیم. و مسئله به روزهای بعد موکول شد. نهم جولای جلسه‌ی دادگاه دوباره تشکیل شد. ابتدا فکر کردیم مسئله منتهی شده است اما بعد از پنج دقیقه تشکیل جلسه دادگاه مجدداً به بعد موکول شد.

ایما: وزیر ارشاد مصر در گفت و گویی با اشپیکل در اوایل جون با اطمینان اعلام کرد که در مصر دیگر طلاق اجباری وجود ندارد.

نوال: این طور نیست. این پرونده تازه این سی‌ام جولای بسته شد. اما آن‌ها حتماً دوباره بقیه‌ی ما یا دیگران را در این رابطه‌ها خواهند گرفت. این قانون که ننگی برای کشور ما است، باید لغو شود.

ایما: خانم «فریدا» نقاش ژورنالیست مصری نگران جان شما است. او نوشته است: «شخص مشهور مانند نوال السعداوی را در افکار عمومی به عنوان ضد اسلام معرفی کردن، در واقع صدور اجازه‌ی قتل او است». آیا این امر شما را می‌ترساند؟

نوال: این امر من را به وحشت نمی‌اندازد. من سال‌ها است که با خطر زندگی می‌کنم و بخشی از وجودم شده است.

ایما: نظر همسر تان چیست؟

نوال: او به من اطمینان می‌دهد که هیچ چیز نمی‌تواند ما را از هم جدا کند. اما البته که او هم نگران است. وقتی که به من برجسب کافر زده می‌شود، از طرف یک فئاتیک عاصی می‌تواند به عنوان فتوایی شناخته شود که او می‌بایست برای آن انجام وظیفه کند. همسر من مانند من پزشک و نویسنده است. او پانزده سال از عمر خود را در زندان سپری کرده است و خطر را می‌شناسد.

ایما: شما این حمله‌های جدید به خود تان را چگونه توضیح می‌دهید؟

نوال: بنیادگرایان در سال‌های اخیر نفوذی زیاد پیدا کرده‌اند. من به همین خاطر پیش از پایان سال تحصیلی مدارس کمپینی علیه

همسر ندارند، چیست؟

نوال: فقط روی کاغذ است! در عمل پاسپورت با اجازه‌ی مردها صادر می‌شود و زنان جرأت مخالفت با این مسئله را ندارند. ما در قاهره ستیز دو فرهنگ را مشاهده می‌کنیم و صحنه‌ی این ستیز بدن زن است. بنیادگراها می‌خواهند زنان را بپوشانند و سرمایه‌داران به عکس می‌خواهند آن‌ها را برهنه کنند. شما می‌توانید در کافه‌های قاهره مردانی ریشورا مشاهده کنید که به تصاویر نیمه برهنه‌ی زنانی که در حال بازی بُکس یا تبلیغ شامپوی آمریکایی بر روی صفحه‌ی تلویزیون خیره شده‌اند در حالی که همسرشان کاملاً پوشیده کنار آن‌ها است.

بنیادگرایی مذهبی و ثوکولونیالیسم دوروی یک سکه‌اند. تمام این دعوها بر سر مالکیت بر جسم زن است.

ایا: آیا زنان بین خود درباره‌ی این مسایل صحبت می‌کنند؟
نوال: در واقع خیر. آن‌ها به نوعی آن را پذیرفته‌اند. دیدن این تناقض در تلویزیون دیوانه‌کننده است. در حالی که مردی ریشو به زنان پند و اندرزهای مذهبی درباره‌ی رعایت اخلاقیات می‌دهد، برنامه‌اش با برنامه‌ی تبلیغی از تصویر زنان نیمه برهنه قطع می‌شود به طور مثال برای عطر تبلیغ می‌کنند. مردم دیگر حتا این تضاد را احساس نمی‌کنند چون دائماً با آن مواجه هستند. ■

برگرفته از نشریه «گاه‌نامه» شماره ۲۵ مارچ ۲۰۰۲

می‌کنند، به این گردهمایی دعوت نشده بودند! رسانه‌های گروهی درباره‌ی آن خیلی تبلیغات کردند اما نتایجی مطلوب نداشت. ما در مصر در شرایطی دموکراتیک زندگی نمی‌کنیم. زنان آزادی خود را از طریق حکومت بدست نیاورده‌اند. در سال‌های ۲۰ تا ۷۰ میلادی ما زنان سازمان‌های پایه‌ای خود را به وجود آورده‌ایم. سازمان مستقل زنان را که من در سال ۸۲ پس از آزادی از زندان تأسیس کردم، یعنی سازمان همبستگی زنان عرب، ۹ سال پیش ممنوع اعلام شده است. علت ممنوعیت آن مبارزه‌ی ما علیه جنگ خلیج بود.

ایا: و درباره‌ی حجاب؟

نوال: زمانی که من در دهه‌ی پنجاه زمان حکومت پریزیدنت ناصر در رشته‌ی پزشکی تحصیل می‌کردم در دانشگاه یک زن با حجاب وجود نداشت. اما وقتی که دختر من در دهه‌ی هفتاد در زمان حکومت سادات تحصیل می‌کرد، از هر سه دانشجوی دختر یکی با حجاب بود. امروزه از هر دوزن یکی با حجاب است! چنان چه شما به قاهره بیایید، نخستین چیزی که می‌شنوید صدای بلندگوی مساجد است که شب و روز همنه‌ی صداهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. پس از آخرین انتخابات پارلمان ۱۷ نماینده مانند گرگ در لباس میش به بنیادگرایان پیوستند.

ایا: نظر تان نسبت به قانون جدید که مطرح می‌کند که زنان مصری برای داشتن پاسپورت احتیاج به اجازه‌ی پدر یا

گلبیدین را حامیان «سی‌ای‌ای» اش

هدف قرار می‌دهند،

و داکتر عبدالله و شرکا را مردم ما

داکتر عبدالله - گلها به روی خوانندگان - «وزیر خارجه» دولت موقت، در ارتباط با «برادر قیادی» اش گلبیدین می‌گوید: «او خسارت عظیمی به افغانستان و مردمش وارد آورده است. از طالبان دفاع و آنان را کمک کرد به موفقیت دست یابند. او به پشتیبانی از رژیم طالبان اعلامیه پشت اعلامیه صادر کرد. او جنایتکاری جنگی است و سزاوار همان برخوردی که نسبت به القاعده و طالبان در پیش گرفته شد.» («فرنتیرپست» ۱۳ می ۲۰۰۲).

ولی بنیادگرایی نکتایی پوش فراموش می‌نماید که دنیا هم می‌داند که سهم او و باندش در ویرانی و جنایت پیشگی کمتر از برادر لته پاک شده‌اش نیست و از فرق سر تا نوک پنجه باندش نیز خون مردم می‌چکد. اگر گلبیدین را حامیان دیروز آمریکایی‌اش هدف قرار می‌دهند، «وزیر» صاحب خارجه توسط نیروی مردم افغانستان به عنوان جنایتکار جنگی،

خاین و تاراجگر دارایی‌های ملی به پای میز محاکمه کشیده خواهد شد.

این فرد صرفنظر از کارنامه خونآلودش، به خاطر آن همه توجه به آرایش و «آلامد» بودنش - که روکشی است برای استتار دل و درونش - باید در کنار گلبیدین و سایر برادران جنایتکار حزبی، جمعیتی، سیافی، وحدتی و دوستمی‌اش بنشیند. ■

«خواهران افغان تان را به یاد داشته باشید»

ورقه چسبدار (۱۲×۱۷ سانتیمتر) «راوا» به زبان انگلیسی

آن را برای پخش از ما بخواهید



«سفر قندهار» نگاه شوونیستی مخملباف به مردم افغانستان

(نوشته آذر درخشان، برگرفته از نشریه «هشت مارس» شماره ۵، آوریل ۲۰۰۲)

کسی به نجات تان نیامد نگران نباشید خیال کنید که مثل مورچه هستید آنگاه خانه برای تان بسیار بزرگ و راحت بنظر می آید.» (نقل به معنی). آیا می شود این چنین وقیحانه مردمی را تحقیر کرد؟ این منطق چه کسانی در این جهان است که توده های مردم را بیشتر از مورچه نمی خواهند ببینند؟ منطق چه کسانی است که به مردم یک کشور بگویند دست بسوی آسمان ببرید تا کسانی بیایند شما را نجات دهند چون شما بیشتر از مورچه هم نیستید؟ این تفکر همخوان کارزار وقیحانه ای است که امروز امپریالیست ها به سرکردگی امریکا به راه انداخته اند، از رئیس سازمان سیا تا وزیر امور خارجه امریکا تا رئیس فلان بنگاه تجاری تا سردیر روزنامه ها و مدیران آژانس های خبری حق دارند در مورد سرنوشت مردم افغانستان و آینده آنان تصمیم بگیرند بجز مردم افغانستان؟

خانواده افغانی در حال بازگشت به افغانستان با پرچم سازمان مللی که جمهوری اسلامی به آنان داده است تا باصطلاح مورد حمله قرار نگیرند در راه راننده وانت آن ها را پیاده می کند و با یک چاقو به آنان حمله کرده و تمام اموالشان را غارت کرده فرار می کند. در تمام پروسه مرد همراه با سه زن خود و دختر خبرنگار و ده تایی بچه شاهد ذلیل صحنه است و فقط دعا می خواند. از دور بین مخملباف این تعداد آدم، از پس یک مرد با چاقو بر نمی آیند اصلاً مقاومتی بجز جیغ و گریه و دعا نمی کنند!!!

اما از آنجا که قرار است فیلم در مورد زنان افغانستان نیز باشد پس صحنه هایی از دسته های زنان افغانستانی را می بینیم که معلوم نیست به عروسی می روند یا عروسی بهانه ای است برای عبور از پست کنترل طالبان برای رسیدن به مناطق تحت کنترل طالبان. اما بهر حال مهم نیست چرا زنان در صحنه هستند بلکه حضور زنان افغانستانی از دور بین مخملباف قابل تامل است. او باز هم با استفاده از تصویر و موسیقی دسته ای از زنان را با برقع های الوان بر صحنه می آورد. جلوه رنگ های زرد و لیمویی و آبی و... در صحنه ای خاکی و بیابان که سعی می شود در ذهن بیننده صحنه ای خوشایند را تلقین کند. البته ما صحنه هایی هم از زنان پوشیده در برقع می بینیم اما عموم صحنه ها زنان بی چهره و منفعل در برقع هستند. زنان افغانستانی فیلم قندهار هیچ حسی را در هیچ زنی نمی انگیزند. آن ها بی هویت، منفعل و خاموشند. اصلاً معلوم نیست آن همه مکتب خانه های پنهانی که توسط زنان افغانستانی در ضدیت و یخاطر مقاومت در برابر فشارهای حاکمیت زن ستیز مذهبی شکل داده شده کجا هستند. معلوم نیست حداقل یک زن، حتی یک زن افغانستانی که مقاومت کند در این فیلم «مستند» نمی بینیم. مخملباف تلاش کوچکی هم نمی کند تا دور بین را

محسن مخملباف فیلمساز حزب الهی سابق که طی سال های اخیر به جرگه «اصلاح طلبان» حکومتی پیوسته، بالاخره فرصت را غنیمت دیده و در بازار بورس تقاضا برای مسئله افغانستان فیلمی را به سفارش یونسکو بنام «سفر قندهار» بروی اکران آورد. امپریالیست های غربی نیز به پاس این خوش خدمتی طی یکی از صدها فستیوال فیلم به او جایزه دادند که البته ایشان «سخاوتمندان» حاضر به قبول نبودند و اصرار داشتند که پاداش او حل مشکل «زنان» افغانستان است!!! «سفر قندهار» حکایت مشاهدات دختر خانمی افغانستانی است که در کانادا زندگی می کند و برای نجات خواهرش که در کابل باقی مانده است، از ایران باصطلاح غیر قانونی وارد افغانستان می شود و دست بر قضا دختر خانم راوی فیلم مخملباف ژورنالیست هم هست. مخملباف برای دادن تصویری ذلیل و تحقیرآمیز از مردم افغانستان در این فیلم سنگ تمام گذاشته است. تصویری که همخوانی با کارزار تجاوز امپریالیست ها به افغانستان را دارد. در سراسر فیلم مردم افغانستان مردمی حقیر و ناتوان و بی هویت هستند تا جایی که بیننده احساس کند که چقدر عادی است که یک قدرت خارجی بیاید و اینها را نجات دهد. بی جهت نبود که بوش رئیس جمهور امریکا تقاضای یک نسخه از این فیلم را کرد.

نگاهی به صحنه های گوناگون و اصلی فیلم بیندازیم. داستان از یک کمپ پناهندگان افغانستانی در ایران شروع می شود. مراسم «بازگشت اجباری» آوارگان افغانستانی است که دختر جوانی به آنان آموزش می دهد که طی مسیر خود با مین های به شکل اسباب بازی برخورد خواهند کرد و چگونه باید جان خود را نجات دهند. مرد هر خانواده صاحب چندین زن است و همه زنان پوشیده در برقع هستند و مخملباف از زبان راوی فیلم می گوید اینجا که طالبان نیستند و بعد می پرسد که چرا این زنان در اینجا هم برقع دارند آیا واقعاً اجبار دولت است یا فرهنگ خودشان؟

جای تعجب و حیرت دارد که آقای مخملباف پس از بیش از دو دهه حجاب اجباری زنان در ایران هنوز نمی داند بالاخره این فرهنگ مردم است یا طریقی از سرکوب دولتی زنان. منطق ملایی مخملباف که می خواهد فیلمش مقبول برخی از روشنفکران فرنگی واقع شود، او را مجبور می کند واقعیتی به این عریانی، یعنی سرکوب ایدئولوژیک زنان توسط رژیم های اسلامی ایران و افغانستان را با زبانی دو پهل و ریاکارانه به فرهنگ مردم نسبت دهد.

اما صحنه آغازین فیلم این نکته نیست بلکه دعای خیری است که قرار است بدرقه راه این آوارگان ستمدیده شود، یکی از بازیگران این صحنه می گوید: «بروید دعا کنید که دنیا به نجات شما بیاید ولی اگر هم

در شهر کابل کلی پول به جیب بزند، پاشنه در صلیب سرخ را از جا در آورد است. او هر روز به آنجا می رود تا با حقه بازی با و دست مصنوعی بگیرد و بعداً در بازار بفروش برساند. شکی نیست که در هر کجای دنیا چنین مردمانی یافت می شوند. اما هنگامی که تنها تصویر مردمی این تصاویر باشد آنگاه باید به خالی اثر و دیدگاه متفرعانه و شوونیستی که دارد شک کرد.

صحنه های مشمئزکننده دیگری نیز در این فیلم می بینیم جایی که مخملباف سعی می کند جنگ را برای مردم موضوعی عادی شده تصویر کند. در صحنه ای از این فیلم مخملباف با استفاده از رنگ و موسیقی تصویری عادی و مقبول از فلاکت و بدبختی هزاران معلول افغانستانی می دهد. هزاران معلولی که از نگاه مخملباف برای شان دست و پای مصنوعی عادی شده است. مخملباف معتقد است انسان به هر بدبختی و ذلتی عادت می کند یا به قول دیالوگ صحنه اول فیلم بهتر است عادت کند. در این صحنه عده ای معلول را می بینیم که با آهنگی رقص گونه بسوی منطقه ای می دوند که از بالا پا و دست مصنوعی به زمین می افتد و آنها می دوند تا به دست و پای مصنوعی از آسمان نازل شده برسند.

خلاصه این که «سفر قندهار» بهیچوجه مستند نیست. در این فیلم نه از صفا و صمیمیت مردم افغانستانی صحنه ای می بینیم، نه از مقاومت و مبارزه و سرسختی شان در مقابل طالبان و سایر مرتجعین و نه از روحیه مبارزه جوانانه شان، مقاومت و مبارزه جویی زنان افغانستان که جای خود دارد. مخملباف سعی کرده است با استفاده از انسان های واقعی تصویری غیرواقعی از آن انسان ها را به فیلم بکشد و اینجاست که تفاوت واقعی فیلم مستند از غیر مستند را می بینیم. ■

پشت شبکه های برق ببرد تا زندان جهنمی زنان افغانستان را در زیر این برقع ها تصویر کند. لابد به روال نصیحت آغاز فیلم، زنان افغانستانی باید قبول کنند که حالا که مجبوریم خود را در برقع پوشانیم پس سعی کنیم آن را با رنگ های الوان قابل تحمل کنیم. در واقعیت اما اکثریت زنان افغانستانی فقیرند و برقع های اکثر آنان کرباس آبی کدر است تا زندان را دلگیرتر و عبوس تر کنند. بهمین جهت فیلم مخملباف حتی در این مورد هم با نشان دادن تصویر غیرواقعی از وضعیت زنان هم چنان غیر مستند باقی می ماند.

نگاهی به صحنه های دیگر فیلم بیندازیم. دسته ای بیش از صد نفر زن در محاصره یک مرد طالب و سه زن طالب قرار می گیرند و کنترل می شوند. اما می بینیم که این صد نفر در مقابل این چهار تن آنچنان مسخ و منفعل هستند که فقط باید نتیجه گرفت که مردم افغانستان هرگز از پس طالبان بر نمی آیند و همانا باید ارتش و نیروهای غرب به داد آنها برسند.

اما مخملباف به این بسنده نکرده و سعی می کند تصاویر تحریف شده و غیر واقعی از مردمی دهد که به زعم وی بر اثر بدبختی و فلاکت، منفعت جو و حقیر شده اند، آدم های اصلی این فیلم از کودک خردسال گرفته تا آدم های بزرگتر همه شارلاتان و کلاهبردارند.

در صحنه هایی از فیلم کودک خردسالی است که قرار است خانم خبرنگار را که در وسط راه توسط قاچاقچی رها شده است تا کابل همراهی کند. کودک در تمام مسیر سعی می کند از دختر خبرنگار برای هر کاری پول بگیرد. حتی انگشتی را که در بیابان پیدا کرده بود و دختر خبرنگار تصور می کرد یک نوع بمب انفجاری باشد، می خواست به او قالب کند.

مرد معلول دیگری که او هم می خواهد برای بردن خانم خبرنگار

«ستم و مقاومت در افغانستان»

پوستر رنگه (۴۹ × ۸۸ سانتیمتر) به زبان های انگلیسی، اسپانیایی و ایتالیایی

آنرا در بدل قیمت و هزینه پستی آن ۹۰.۰۰۰ افغانی (۴ دالر امریکایی) از ما بخواهید.



نامه‌هایی از «ب. شنوا»

«شماره اخیر «پیام زن» را در اینترنت دیدم و همان بخش‌هایش که نصب شده‌اند خواندم. تعجب کردم که مکاتبه من با شما نیز در این شماره چاپ شده است.

نخست این نکته را باید بگویم که من اگر می‌فهمیدم که شما نامه‌های مرا چاپ می‌کنید، قدری دقت می‌کردم که حرف‌هایم روشنتر و توضیحی می‌بودند تا حداقل خواندنش وقت خوانندگان را بیهوده ضایع نمی‌ساخت. باید بگویم که، متأسفانه دستم جور نشد تا آن نبشته‌هایی را که گفته بودم بنویسم و تمام کنم. تنها این قدر توانستم که طرح خیلی خام و ناهنجار تحت عنوان «یکی از هزاران دردسر» را نیمه تمام بدسترس برخی دوستان بگذارم تا از خطوط کلی و عام واکنش من در برابر کارگزاران فرهنگی شاغل در کانون‌های فرهنگی رژیم منحوس خلق و پرچم، آگاهی یابند. می‌خواستم آن نبشته را بازنویسی و تکمیل کنم و بعد یک نسخه از آن را برای شما بفرستم. اما هنوز موفق به این کار نشده‌ام.

به هر حال، اکنون به وسیله این نامه می‌خواهم بحث قبلی را کمی با تمرکز بیشتر پیگیری نمایم.

نخست نکات توافقم با شما:

الف: اصلی‌ترین نکته توافقم با «پیام زن» در زمینه خاصی که صحبتش را دنبال کرده ایم، این است که شما حق خاینان خلقی و پرچمی را کف دست شان می‌گذارید و باصراحت و قاطعیت به دهن شان می‌گویید و هنوز هم هیچ نرمشی در لحن و هیچ کاهشی در نفرت تان نسبت به آنان دیده نمی‌شود. ازین کار شما خوشم می‌آید و به نگاه من کاریست خیلی در خور تمجید و تأیید. درین زمانی که خیلی از مدعیان مبارزه با خلق و پرچم و مبارزه با کفر و الحاد و این حرف‌ها، همه چیز را زیر پا نهاده‌اند و با خلقی‌ها و پرچمی‌ها سر از یک گریبان بدر می‌کنند و زیر قول سفاک‌ترین و خون‌آشام‌ترین خلقی‌ها و پرچمی‌های کثیف را می‌گیرند و در هر محل و محفل و معامله آنان را شریک می‌سازند و همه جنایات و قتل‌ها و پستی‌های بیکران آنان را به فراموشی می‌سپارند و... درین حال این که شما به سر پیمان ایستاده اید و همچنان که سابق، اکنون نیز لب و لوجه و کام و کجوک خوناود و گندآلود خلقی‌ها و پرچمی‌ها را به مردم نشان می‌دهید، به دیده من قابل قدر و ستایش هستید. این کار تان را اگر شیرین لبان نازکدل و ادیب‌های نازک نارنجی نمی‌پسندند هیچ باکی نیست. آنان بهتر است بروند و از پیشگام بودن‌های اشخاص ذلیلی چون سلیمان لایق و بارق شقیعی و اسداله حبیب و عبدالله نایی و دیگر و دیگرانش بنویسند و هر دم به خاک مالیدن خویش را به نام «نقد علمی و

ادبی» توجیه نمایند. من سال‌هاست با این روند کاملاً غیر منطقی و غریکاری شده که هنرمند و شاعر و نویسنده را از آفرینش و اثرش جدا می‌کنند و طوری به اثر نگاه می‌کنند که گویی از آسمان افتیده و هیچ آمیزادی در پیدایشش نقش نداشته است، خیلی بیزار بوده‌ام. هیچ اثر هنری و شاعرانه و ادبی در جهان نیست که چکیده و ثمره و حاصل تجارب و داد و گرفت‌هایی جسمی، روحی، فکری، احساسی و چه و چه‌هایی دیگر انسان در زندگی نباشد. اگر نویسنده و شاعر و هنرمند نمی‌بود، اثری هم در این زمینه‌ها نمی‌داشتیم و این یک ثقل محض است که می‌گیرند و نویسنده و شاعر و این قبیل‌ها را از آفریده‌های شان جدا می‌سازند و طوری می‌نمایانند که اثر با آفریننده‌اش هیچ ربط و پیوند و مناسبتی ندارد. این طرز بررسی که در غرب به دلایلی در نقد ادبی رواج یافت، در کشور ما در میان تجار فرهنگی به یک دین تبدیل شد و از آن یک چیز خیلی مبتذل درست کردند که حتی مروچین غربی آن از دیدن و خواندنش شرم خواهند کرد. مقوله‌هایی چون «بیطرفی» و «بی‌تعصبی» و «علمی نگریستن» را در بررسی کارهای هنری به حد تقدس رسانده‌اند. در حالی که بی‌طرفی و بی‌تعصبی درین مفهوم خاصش، تنها زمانی ممکن است به کسی دست دهد که کاملاً از روح و احساس و از تپش قلب و از خون و از گوشت و از پوست و حتا از استخوان تهی شده باشد!! روشن است که در روی زمین این چنین کسی وجود ندارد و به همین خاطر من همواره می‌گویم که نقد ادبی را که آقایان سنگش را به سینه می‌کوبند، تنها از سنگ بوده‌ها و سنگ شده‌ها برمی‌آید نه از انسان جاندار و روحدار و احساسدار، از مرده‌ها بر می‌آید نه از آدم زنده.

من آن اثر و کاری را که به آدم کثیف و ذلیلی چون حسین فخری تعلق داشته باشد، بی این که خواننده باشم یک‌ه راست به آتش می‌زنم و یا اگر خیلی هومان‌یست و عالم و ادیب شوم می‌گیرم و به کثافتدانی می‌افکنم. اگر فرضاً آثار آن منابع فساد و خبائث را بخوانم، همیشه با یک دید مملو از نفرت، مملو از خشم و مملو از حس انتقام می‌خوانم. اگر یک کلمه شاعرانه و انسانی را در نبشته‌های ایشان به تفنن به کار رفته، حالم بهم می‌خورد و احساس تهوع و استفراق برایم دست می‌دهد. همیشه و هر وقت برای کسانی در حیرت می‌شوم که ادعای انسان بودن و مردم دوست بودن و مسلمان بودن و مبارز بودن و عاطفی بودن و شاعرانه بودن و تصوفی بودن و خیلی بااحساس بودن و مخالف کمونیزم و مخالف خلق و پرچم بودن را دارند و در همانحال به هزار فخرفروشی به ارزیابی «بی‌طرفانه» و «عالمانه» و «ادبیانه» چرندیات کسانی مثل حسین فخری و نبی‌عظیمی و سلیمان لایق و کاوون توفانی و اسداله حبیب و کریم‌میناق و دستگیربنجشیری و دیگر و دیگرانش می‌پردازند و نه همین بلکه حتا به زغم خویش جانب انصاف را می‌گیرند و خوبی‌هایی کار شان را به مردم تشریح و تفهیم می‌فرمایند و نامش را می‌نهند ادای مسوولیت عملی و ادبی و انسانی!!

قهرمانک‌های پنبه‌ای به حیرت خواهد افتید. در ماسکو در فلان شب‌نشینی با سران حزب کمونیست شوروی تا نیمه‌های شب جامکوبی کردیم و شب که خوب پخته شد کاندیدای اکادمیسن فلانی از فرط مستی به جوش آمد و چون رود آرام و بی‌صدا چارغوک کرده به طرف آشپزخانه خزید و با روسی سخته و شکسته به چایدارباشی گفت که تواریش مه چای افغانی می‌خواهم، چای افغانی. چای دم شد و کاندیدای اکادمیسن لکاتک لکاتک خورده چای در دست و شور در دل و جنون در سر به میز نزدیک شد و باز با همان لهجه شیرین و سخته و شکسته به زبان روسی خطاب به حاضرین گفت که: تواریش‌ها، نگاه کنید شما ودکای روسی می‌نوشید ولی من چای افغانی می‌نوشم، چای افغانی! همین گفت و از هیبت نگاه رییس کا، جی، بی‌بیهوش گردید و به زمین غلتید. مسخره است، واقعاً مسخره. اکرم عثمان و رهنوردزریاب و پویافاریابی و چند تن دیگر از آن قماش، از شوخی‌های خویش در حضور روس‌ها و خادیس‌ها چنان قصه می‌کنند پنداری که آنان تمام قله‌های سخت‌گذار دلاوری و گردن‌افرازی و قهرمانی را فتح کرده‌اند!! کس نیست به آنها بگوید که ارجمندی‌ها، اکرم‌جان، زریاب‌جان، پویاجان، بیرنگ‌جان و... شما نازک نارنجی‌ها اصلاً در خواب بوده اید، از نشستن با ببرک خوک و نجیب‌گاو و بارق‌گوساله امکان نداشت که شما به مفهوم واقعی و جوهر اصیل دلاوری و آزادیخواهی و ایثارگری و مروت پی ببرید. شما که نجیب‌گاو را به هزار رنگ و نیرنگ به عنوان یک «جوانمرد» و چی و چی‌ها معرفی می‌کنید، اصلاً باعث خجالت و شرمندگی تمام کسانی در جهان می‌شوید که به قلم حرمتی قایلند.

من با پیام زن موافقم که تا این قماش آدم‌ها از مدارگیری و چوله‌بازی دست برندارند و از گذشته اظهار ندامت نمایند، باید نگوشتی شوند، باید انتقاد شوند، باید یگان سیلی و قفاق و چپات و گورمشتی بخورند. با این‌ها هر قدر تشریفات و تعارفات ادبی و عالمانه و هومانیتی صورت گرفت، ایشان بیشتر از چته برآمدند. نه شرم، نه حیا، نه نزاکت فهمی و نه خیال‌خاطر دیگران را کردند و هر چه به دهان شان آمد در توجیه همبزمی‌های خود با قاتلان مردم افغانستان گفتند. این‌ها که آن همه نوازش‌ها و مهربانی و مرحمت‌های روس‌ها و خلقی و پرچمی را دیده‌اند، مدال‌ها و القاب و مقام‌های رنگارنگ کمایی کرده‌اند، عیبی ندارد که چند صباحی رنج ببرند و از سوی عذاب‌کشیده‌ها و درد‌رسیده‌ها و کشته‌داده‌ها و بر باد شده‌ها یگان ققبایی ورداشته شوند که کمی بهوش بیایند و دیگر از «جناب رییس جمهور محترم داکتر نجیب‌الله» با طنطنه و دبدبه یاد نکنند.

ب: نکته دیگری که من در آن با شما موافقت دارم این است که نباید به بهانه‌ای کار فرهنگی و ادبی روی همه مسایل دیگر پا نهاده شود. خاصه این‌گونه فرهنگی بودن و ادبی بودن را که یک عده از افغان‌های ما رواج داده‌اند بریدن کامل است از فرهنگ مبارزه و حق طلبی و آزادیخواهی.

رسم شده که حرف‌های شسته و روفته و خنثی و بی‌خاصیت و بی‌آزار بزن، میان دوست و دشمن فرق

کسی نیست به این آقایان ادبیات شناس بگوید که نقد ادبی سر تان را بخورد، خون را ببینید که از انگشتان و لبان و دندان‌ها و زبان و سر و صورت آن قصابان می‌چکد، خیانت و میهنفروشی و بر بادگیری شان را ببینید. یک ملت را تباه کردند، یک مملکت را از هستی ساقط ساختند، هزاران هزار انسان نجیب و پاک و معصوم و مبارز و شاعر و هنرمند و دانشمند را کشتند و... چگونه می‌توانید ازین همه چشم‌پوشید و بگویید که قصاب را با خون پیوندی نیست؟!

ب: در نکته دیگری که من با شما در همین زمینه خاص صحبت ما موافقم این است که از کسانی چون آقای واصف‌باختری و رهنوردزریاب و پویافاریابی و دیگر شاعران و نویسندگان همکار با رژیم خلق و پرچم می‌خواهید که حساب آن همکاری‌ها و همراهی‌هایی خویش را پس بدهند و به این نکته اعتراف کنند که در آن شرایط خونبار با آن چنان یک رژیم فاشیستی و مردمخوار مدارا کردن و همکار بودن نه تنها کدام افتخاری نبود بلکه برای هر انسان با شرف و با احساس و با اصالت مایه شرم و سرافکندگی جاودانی محسوب می‌گردد.

من هم به این باورم که نویسندگان و شاعران و هنرمندانی که در آن زمان در پناه استعمار قهار و انسانخوار و سیه‌کار روس و دست‌پورده‌گانش گرم خفتند و با آنان همکاسه و همبزم و همتادیده و همکانون و همچی و همچی‌هایی دگر بودند، به هر دلیلی که بوده، به هر منطقی که در پی توجیه‌اش برآیند، کار نادرست و خلاف مصالح مردم و دشمنشادانه کردند و ازین بابت باید اظهار شرم‌نده‌گی و ندامت کنند.

اما بدبختانه، بسیاری از افراد یاد شده نه تنها هیچ ندامتی ابراز نمی‌کنند، بلکه به آن دوستی‌ها و همنشینی‌ها و همراهی‌هایی خویش با ببرک و نجیب‌گاو و دیگران خیلی افتخار هم می‌نمایند. **اکرم عثمان، رهنوردزریاب، بیرنگ‌کهدامنی و چند تن دیگر، قهرمانان این فن هستند. خیلی هم پرگویی، زبان دراز و تا حدی هم اگر دلک‌های نازک شان نرنجد و قیح هستند.**

هیچ فکر نمی‌کنند که با این کار خود را صد بار بیشتر به لجن می‌کشند. این چه حرفیست که به پست‌ترین و مفسدترین و خاین‌ترین آدمک‌های تاریخ افغانستان اظهار دوستی و آشنایی و وفاداری کن و در عین زمان چنن قیافه بخود بگیر که گویا مخالف شان هم بودی و ضد شان فعالیت هم می‌کردی!! این واقعاً خیلی مسخره است که این‌ها ادعا دارند که در عین حالی که با ببرک و نجیب‌گاو و فریدمزدک و دستگیر پنجشیری و رفیق بارق و لایق و دیگرانش آشک و بولانی و سمنک و چیزک‌هایی دیگر می‌خوردند، در همان حال، در پیشاپیش جنبش مقاومت مردم نیز قرار داشتند و شعر مقاومت می‌سرودند و داستان‌های مقاومت مردم را می‌نوشتند و غوغاهای تاریخی برپا می‌کردند!! هر کسی که در افغانستان مبارزه کرده باشد و معنی مقاومت و جنبش و مردم را درست بفهمد، از خواندن قصه‌های این

من و شما دارد. گرایش ملی و مردمی و بهخواهانه و آزاديجويانه و مصلحانه لزومی ندارد که همیشه حزبی شده باشد. یعنی فردی می‌تواند عضو هیچ حزب و تنظیم و سازمان و گروهی نباشد، حتی می‌تواند با همه احزاب و گروه‌ها در زمینه‌هایی گوناگون مخالفت داشته باشد، می‌تواند تغییر سازمان بدهد، تغییر عقیده بدهد و ازین قبیل حرف‌ها، اما با وصف این برای من قابل تأیید باشد. مهم این است که آن فرد در موقعیت خاص انسانی و اجتماعی که قرار دارد چگونه عمل می‌کند، عملش در خدمت مردم و برای بهروزی مردم است یا در جهت مخالف با مصالح و منافع مردمی سیر می‌کند. مهم این است که آن فرد برای آزادی و سربلندی کشورش فعالیت می‌کند یا کمر به مزدوری و غلامی بیگانه بسته است. مهم این نیست که یک شاعر و نویسنده و هنرمند شعارهای سازمان سیاسی را تکرار نمی‌کند، مهم این است که تعهد و رسالتش را بعنوان یک هنرمند در قبال مردم خویش بدرستی انجام دهد. این کار را بعضی اوقات می‌شود در تشکل بخوبی پیش برد و زمانی هم می‌توان خارج از حزب و تنظیمی بدان پرداخت و چه بسا که بهتر و برتر. مهم این است که هنرمند و فرهنگی ما در کدام صف قرار دارد، در صف مردم یا صف ضد مردمی. این را هم باید روشن کنم که به باور من صف مردم با سنجش‌های سازمانی و تنظیمی همسان نیست. در دیده من صف مردمی یک طیف خیلی وسیع و گسترده را در بر می‌گیرد که خیلی فراتر از قالب‌های گروه‌های سیاسی می‌رود. برای من کافیتست که یک فرد شاعر یا نویسنده یا هنرمند تعلق به دسته‌ها و پادهایی میهنفروش نداشته باشد، هنر خویش را در خدمت دشمنان مردم قرار نداده باشد، مرتکب خیانتی به مردم نشده باشد و... که من هیچ دشمنی با وی نداشته باشم. کاری به این ندارم که آن شاعر و هنرمند در یک زمانی عضو سازمانی معینی بوده و بعد از آن سازمان بریده و تغییر عقیده داده و اکنون هم با شما مخالف و ناساز هست. اما برای شما این موضوع اهمیت دارد و بخاطر همین هم که شده افراد را بر صلیب انتقاد و ملامت می‌کشید. این را بخصوص در برخورد شما با آقایان واصف‌باختری و رنکین‌سپنتا و فاروق فارانی و غیره به خوبی می‌توان دید.

شما واصف‌باختری را نه تنها به این خاطر که در زمان حاکمیت روس و خلق و پرچم در کابل بود و رئیس اتحادیه و انجمن و غیره بود بی‌وقفه محکوم می‌کنید و با سنگ ملامت می‌کوبید، بلکه کینه و دشمنی شما با واصف‌باختری ریشه در گذشته‌ها دارد. شما ناراحتید که چرا واصف‌باختری به سازمان جوانان مترقی و به جریان شعله جاوید پشت گشتاند و از آن برید. شما ناراحتید که چرا واصف‌باختری با عقاید مارکسیستی پیوند گسست و به اسلام و تصوف و این حرف‌ها روی آورد. البته بعد می‌رسید به این که چرا واصف‌باختری از جوهر مبارزه جویی و آزاديجواهی بکلی تهی شد، از پا افتید و بدانگونه که خودش نمی‌خواست به «شکست تاک فرو خفته» دچار گردید و به آن حدی از سقوط روحی رسید که حتی همکاری و مدارا با روس و خلق و پرچم را به خود ننگ ندانست.

نگذار، به قاتل و ظالم و خاین و غدار نگو که قاتلی و خانی و غداری، در مقابل هیچ کس و هیچ گروهی موضع روشن و قاطع نداشته باش، به همه بلی، بلی و آغا آغا بگو، لقب و مقام و رتبه‌هایی ادبی را به هر کس و ناکس بچسبان، نوشته‌های حسین فخری گل‌کوهی پرچمی خبیث را در پهلوی مقاله‌های دیگران چاپ کن، نالشک‌های زیر لحافی را حماسه‌های رزماوران عصر ما بخوان، هیچ کس را از خود نرنجان، تو تعریف و توصیف مرا کن و من از ترا، در وقتی که مردم در کوه‌ها متواری شده و علف را نمی‌یابند که بخورند تو طرز پختن زمردپلو را به مردم توضیح بده، از جنگ نگو، از تجاوز بیگانه یاد نکن، از عوامل بدبختی و تباهی مردم و مملکت حرفی به میان نیاور، عفت کلام را در نظر داشته باش و گلبدین و حفیظ‌الله‌امین و ببرک کارمل و نجیب‌گاو و دیگر دشمنان مردم افغانستان را به پیشوندها و پسوندهای جناب و محترم و جلالتماب و امیرصاحب و رئیس جمهور صاحب و غیره یاد کن، خیانت و جنایت و پستی و پلیدی ببین و دم زن!!

این گونه فرهنگی بودن، جلوه دیگری از بی‌فرهنگیست که برخی از عزیزان ما آگاهانه یا ناآگاهانه بدان مبتلا شده اند. اندکی تندی و درشتی را که در سخنی ببینند، ازش چنان دوری و گریز می‌کنند چنان که جن از بسم‌الله. تمام مقاله و مضمون و مجله و نشریه شان را بخوان اصلاً معلوم نمی‌شود که چه به چه است. کلی گویی‌هایی بسیار کلیشه‌ای، اداهایی بسیار به زعم خود شان متمدنانه و بی‌تعصبانه، لیلی لیلی گفتن و اما این را نگفتن که لیلی مرد بود یا زن و زمانی که شنونده و خواننده به جنسیت لیلی پی نبرد می‌گویند که سواد کافی ندارد و گپ ما از سویه‌اش بالاست!! کس نیست به این فرهنگی‌های فرهنگ گریز بگوید که به حسین فخری لقب داستان‌نویس برازنده کشور دادن انسانیت را بدانم کردن است، فرهنگ را از بیخ سوزانیدن است، ادبیات را به گنداب افکندن است و...

من درین زمینه‌ها و بسا موارد دیگر با پیام زن موافقم و داد و فریاد شان را درک می‌کنم و می‌ستایم. اما با قید این که با همه حرف‌ها و برخوردهای پیام زن درین باب همصدا نمی‌باشم. اینک می‌پردازم به چند نکته‌ای عمده که مرا از شما دور می‌سازد. یا به قول دیگر نکات اختلاف با شما را بیان می‌کنم.

الف: تفاوت مهمی که در برخورد من و شما به موضوع مورد بحث وجود دارد این است که شما از روزن مواضع و منافع و مسایل یک سازمان خاص نگاه می‌کنید و بر آن مبنا به داوری می‌پردازید، در حالی که من چنین وابستگی را به یک سازمان مشخصی بدانصورت ندارم. این نکته خیلی مهمی است که تاثیر اساسی در متفاوت ساختن طرز دید و برخورد

نوشته کاملیا انتخابی فرد

قم شهر زیارت و خوشگذرانی

هیچ کس برای فاتحه به گورستان نمی رود!
گزارشی از زندگی زنانی که روزی چند بار در قم صیغه می شوند

(...)

محوطه اطراف مسجد می شدند. برخی از آنها گویی عازم سفر هستند. بعضی دیگر زنهارا زیر نظر داشتند تا ببینند کدام یک چهره های جدیدند و کدام یک را از قبل می شناسند. طلبه ای تمام روز با شیشه آبی که در دست داشت سنگ قبرها را می شست و به دنبال مشتری می گشت تا زنی را به او معرفی کند. اما من به وساطت او نیازی نداشتم. خودم به سراغ زنهارفتم، یکی از آنها هنگام صحبت با من چادرش را کنار زد و چهره او را دیدم. زن جوانی بود که سی و چند ساله بنظر می رسید. معلوم بود موهایش را با رنگ موی ارزان قیمتی بور کرده است. پیراهنی باز به تن داشت و آرایش غلیظ او خبر از روستایی بودنش می داد.

زن دیگری که سن او به زحمت به ۲۰ سال می رسید نیز چادرش را باز کرد تا راحت تر با من صحبت کند. اما با نمایان شدن چهره او ملاهای جوان دور و بر ما جمع شدند شروع به دید زدن او کردند. حضور من در میان زنان منتظر صیغه، آرامش و کسب و کار آنها را به هم زد. از زنی که آرایش توی ذوق می زد خواستم تا با من به خارج گورستان بیاید. البته نگران بودم کسانی به من ظنین شوند. اسمش مهری بود. او گفت من از این طلبه ها متنفرم. وقتی به محل امنی رسیدیم مهری گفت که چگونه به بهانه ازدواج موقت (صیغه) خودفروشی می کند.

مهری گفت زمانی همسرش راننده کامیون بوده اما چند سال پیش در تصادف کشته شده و اکنون باید از ۶ فرزند و یک دختر که خود نیز فرزندی دارد، نگهداری کند. او گفت که هفته ای سه روز از فاصله ای دور به این محل می آید، مهری هنگامی که با من صحبت می کرد راننده و راهنمای مرا برانداز می کرد به امید آن که مشتری او شوند. نیاز، غم و پشیمانی در نگاه مهری موج می زد. در تابستان ها که مردم شهرهای دیگر ایران برای زیارت و تفریح به قم می روند، مهری گاهی تا سه بار در روز همسر موقت اختیار می کند. او می گوید مردهای قمی خوب پول نمی دهند اما توریست ها که از جاهای دیگر می آیند همسران بهتری هستند. مهری گفت مشتریان من اگر جا داشته باشند مرا به آنجا می برند والا در قبرستان نوکارمان را انجام می دهیم.

قبرستان نو در فاصله چند کیلومتری، شهر قم در هاله ای از گرد و غبار فرو رفته است. هیچکس برای فاتحه خواندن بر قبر مردگان به این گورستان دور افتاده و خاموش پا نمی گذارند و تنها مراجعان آن زنها و همسران موقت آنها هستند. این زنها که مخفیانه به اینجا می آیند، معتقدند این نوع زندگی در مقایسه با گدایی در خیابان آبرومندتر است

محافظ من از راننده خواست توقف کند. من چادر را روی سرم مرتب کردم. سفر ما تا قم یک ساعت طول کشید، در مدخل شهر، تابلویی به چشم می خورد که روی آن نوشته شده بود، به شهر خون و انقلاب خوش آمدید. دقایقی بعد ما درون واتیکان ۱۵۵ میلیون مسلمان شیعه مذهب بودیم. قم خانه طلبه ها است. جایی که ملاها و رهبران رژیم ایران در آنجا آموزش دیده اند. ما در شهر مذهبی قم بودیم، شهری که خارجی ها و محققین کمتر به آن پا می گذارند.

در شهر قم زنهایی هستند اگر چه خود را در چادر مشکی پیچیده اند اما در واقع جاذبه های پنهان این شهر مذهبی بشمار می روند. ظاهر این زنان با دختران دانشجو و دبیر و کارمند تفاوت ندارد، از قماش زنان معمولی نیز نیستند. آنها صیغه مردان می شوند یعنی به ازدواج موقت آنها تن در می دهند. دقایقی با آنها همبستر می شوند و در مقابل آن پول می گیرند تا زندگی محقر خود را اداره کنند.

شاید برای همین است که قم به شهر زیارت و عیش و عشرت شهرت دارد و به همین دلیل است که مقامات سیاسی رژیم و آخوندها خوش ندارند سر و کله خبرنگاران در قم پیدا شود.

رابطه رهبران جمهوری اسلامی با زنان روسپی تا ماه گذشته که محمدخاتمی یک شبکه دختران فراری را به کارگردانی آخوندی از روسای دادگستری یکی از شهرها متلاشی کرد، مساله ای آشکار و در عین حال مخفی بود. (منظور نویسنده رییس دادگستری کرج است که اخیراً دستگیر شد). مدت ها پیش از آن که خاتمی درگیر این ماجرا شود، من به قم رفتم به امید آن که گزارش های مربوط به وضع زنان در قم را که شش ماه طول کشید به پایان ببرم. این گزارش برای من اهمیت بسیاری داشت بطوری که نمی توانستم آن را کنار بگذارم. بنابراین با کمک سردبیر سابقم تلاش می کنم روزنامه یا مجله ای برای چاپ آن پیدا کنیم تا دنیا از رنج ها و آلام زنان قمی که حرفه آنها روزی چند بار صیغه شدن است، آگاه شود.

برای تهیه گزارشم به گورستان شیخان که در باغچه یک مسجد قدیمی در مرکز شهر قرار دارد رفتم. این قبرستان با حرم حضرت معصومه فاصله چندانی ندارد. در آن جا زنانی را دیدم که آرام و بی صدا روی گورها نشسته بودند و چادر سیاه آنها که حتی دست و صورت شان را پوشانیده بود، تنها نشانه زینت این موجودات قابل احترام بود.

از چهار گوشه قبرستان طلبه ها دسته دسته با عبا و عمامه وارد

می شوند.

بدون این اوراق آنها از ارث خانوادگی و کمک های دولت به کودکان بی سرپرست محروم می شوند. به هر روی شرمساری در تمام زندگی همراه آنها خواهد بود. زنانی که به کار صیغه شدن مشغولند از داشتن مشاغل بهتر و توجه خانواده بی نصیب اند. اما این لکه ننگ مانع از ورود دختران جوان به کار روسپی گری نمی شود. وقتی دختری از خانه فرار می کند غالباً این تنها راه کسب درآمد و گذران زندگی او به حساب می آید. اخیراً یک پژوهش نشان داده که ۴۰ درصد از روسپیان خیابانی محل زندگی ثابتی ندارند.

نسل جدید روسپیان در قم اصراری به لاپوشانی کردن حرفه از طریق ازدواج موقت ندارند. آنها بدون تعارف و مستقیم با مشتری وارد مذاکره می شوند. مامور انتظامات یکی از اماکن مذهبی قم به من گفت آنها چند نفری در اتاق هایی که برای زائران در نظر گرفته شده اقامت می کنند. ما گاهی این موضوع را به پلیس اطلاع می دهیم. اما خودمان نمی توانیم آنها را کنترل کنیم. همین مامور گفت که دخترها از سنین مختلف با اتوبوس به قم می آیند. بعضی از آنها از فقر خانوادگی می گریزند. بعضی دیگر به علت از دست دادن باکرگی و ترس از پدر و برادر دیگر به خانه باز نمی گردند و سرانجام به بدترین نوع زندگی یعنی خودفروشی خیابانی روی می آورند که جز سرخوردگی حاصلی برای آنها ندارد. ■

برگرفته از «ایران استار» شماره ۳۵۹ اپریل ۲۰۰۱

و برخلاف زنان بدکاره در سراسر دنیا که با دلبری مشتری جلب می کنند تا شرمساری و تحقیر را احساس نکنند، آنها می گویند حداقل در گورستان و خانه مردگان امنیت داریم. آنها بین ۲ تا ۴ هزار تومان از هر مردی دستگرمی می گیرند.

در واقع ازدواج موقت (صیغه) یک کلاه شرعی است که اگر چه نخ نما شده هنوز سعی می شود به عنوان سرپوش بر این فساد بگذارند شاید هم آن را نوعی بیمه های اجتماعی برای زنان فقیر می دانند. زنانی که حرفه صیغه شدن را انتخاب می کنند چندان در بند اجرای مراحل قانونی آن که خواندن چند کلمه دعا از سوی یک ملاست نیستند.

زنی که صیغه می شود حداقل باید برای سه ماه و نیم همسر موقت دیگری اختیار نکند تا اطمینان حاصل شود که باردار نیست. اما هیچ کس این قانون را رعایت نمی کند چون زنان این کاره نیاز به پول دارند. بنا به گفته مسئولان وزارت بهداشت و درمان جمهوری اسلامی زنهای صیغه ای راههای متعددی برای جلوگیری از حاملگی و مبتلا نشدن به بیماری های گوناگون در مقابل خود دارند. سالیانه ۹۰ هزار زن در ایران تقاضای کورتاژ می کنند.

روزانه بطور متوسط ۲۲۱ زن کورتاژ می شوند. البته همه این کورتاژها نتیجه ازدواج موقت نیست. سال گذشته شهربانو امامی نماینده مجلس شورای اسلامی گفت مردانی که ازدواج موقت می کنند مایل به داشتن فرزند از این طریق نیستند. کودکانی که از ازدواج موقت پا به عرصه وجود می گذارند برای دریافت اوراق هویت و مدارک دیگر مورد تقاضای محل کار و مدرسه با اشکال روبرو

پوستر مینا (۵۷×۴۵ سانتیمتر) برای چهارمین بار تجدید چاپ شد

آن را می توانید با پرداخت ۷۰.۰۰۰ افغانی
(۳ دالر امریکایی) بدست آرید



Meena's blood inspires all freedom-loving women!

بودای بامیان و حیوانات ماقبل تاریخ

شهرنوش پارسی پور - کالیفرنیا

(...)

اما آنچه عجیب بود این که در سراسر هند، من هرگز هیچ ردپایی از بودا ندیدم. ظاهراً این مذهب که دارای روحی جهان وطن است به مذاق هندوان خوش نمی آمده و آیین بودا، از یک سو از جنوب و جنوب شرقی و از دیگر سو از شمال غربی راهی کشورهای دیگر شده است. شاید بتوان گفت که آیین بودا از ادیان کمیابی است که بدون خونریزی راه خود را به سوی کشورهای دیگر گشوده و تا جاپان پیش رفته است. بودا را اما ما در افغانستان پیدا کردیم.

در جلال آباد، شهری در نزدیکی کابل بود که ما نخستین رد پای بودا را پیدا کردیم. این زمانی بود که پسر عموی پادشاه افغانستان، با حمایت شوروی ها کودتا کرده بود و به عنوان رییس جمهور بر تخت نشسته بود. ما در قهوه خانه ای در این شهر نشسته و چای می خوردیم. وبگویم که دوباره پس از دیدار از هند آرام و صبور که هرگز کاری به کار زن ها ندارد مشکل نیشگان تحمل کردن شروع شده بود. هر مردی وظیفه ی خود می دانست تا هر طور که می تواند سقلمه ای به من بزند. به این می گویند اخلاق فرح بخش ایرانی - افغانی. ما اما حالا در قهوه خانه بودیم که با شهر دار جلال آباد برخورد کردیم. او از دیدار کسانی که افغان نبودند به هیجان آمده بود. این زمانی بود که رفت و آمد خارجیان به افغانستان کم شده بود. شهر دار مدتی با ما حرف زد و به طور ضمنی گفت که از این می ترسد که شوروی ها وارد افغانستان بشوند. اما بعد پیشنهاد کرد در صورتی که مایل باشیم از یک معبد بودایی که به تازگی از زیر خاکی درآمده است دیدار کنیم. این طوری بود که ما به دیدار معبد بودا رفتیم که متأسفانه چون در آن زمان یادداشت برنداشتم نام آن را فراموش کرده ام.

معبد به تازگی، با کمک باستان شناسان افغان از زیر خاک بیرون آمده بود. و من بودایی را دیدم که در تمام زندگی ما را فراموش نخواهم کرد. این مجسمه ی بودا در حالت نشسته بود. همان بودایی معروفی است که چهره اش بیشتر از آن که مغولی باشد افغان است، و من زن های زیادی را در افغانستان دیدم که به همین بودا شباهت داشتند. (...)

مجسمه ها را از گل پخته ساخته بودند، و به راستی زبان من از شرح و توصیف زیبایی این مجسمه ها عاجز است، در پایه های ستون عظیمی که در چند قدمی مجسمه ی بودا قرار داشت تندیس های کوچک بودا، به اندازه ی کف دست در زاویه های ستون که احتمالاً دوازده ضلع داشت تعبیه شده بود. باستان شناس برای ما توضیح داد که آیین بودا در جریان رشد و گسترش جاده ی ابریشم از اهمیت زیادی برخوردار بوده

و از طریق همین جاده است که آیین به چین می رود و به صورت یکی از اصلی ترین آیین های کشور چین در می آید. امروز که فکر می کنم می بینم این کاملاً طبیعی است که در روی جاده ای ابریشم این آیین از دیگر آیین های انسانی اهمیت بیشتری داشته باشد، چون می دانیم که بودا احساس بی نیازی و خودداری و کف نفس را تبلیغ می کند. این آیین همچنین با گوشتخواری مخالف است. در نتیجه برای مردان و زنانی که قرار بوده روزها و ماه ها در این جاده گام زنند آیینی آرمانی محسوب می شده.

بعد اما باستان شناس ما را به اتاقی وارد کرد که جای دوازده مجسمه که احتیاطاً هر کدام از آن ها نیم متر فضا را اشغال می کردند، خالی بود. باستان شناس گفت که خارجی ها این مجسمه ها را با کمک روستایان و با نقب زدن در زیر تپه کنده و برده اند. در آن موقع من به شدت از خارجیانی که این جواهرات را که ثروت ملی یک کشور است به غارت برده اند، متنفر شدم و امروز چقدر خوشحالم که خارجیان این کار را انجام داده اند. چون شکی نیست که حیوانات ماقبل تاریخی با نام بی مسمای طالبان (طلبه) این مجسمه های زیبا را خورد و خاکشیر می کردند. اما در عین حال شک ندارم که این دوازده مجسمه را در موزه ی لوور دیده ام. در این موزه، در همان سال ۱۳۵۵، من وارد اتاقی شدم که یک پارچه به عرضی دوازده مجسمه ی زن و مرد اختصاص داده شده بود. البته نامی از افغانستان نبرده بودند. احتمالاً نام روستایی را به عنوان محل کشف مجسمه ها نوشته بودند، اما شک ندارم که این مجسمه ها همان هایی بودند که از افغانستان دزدیده شده بودند (و چه بهتر مال باید پیش صاحبش برود).

می دانیم که خانواده ی برمکیان، وزیران هارون الرشید در اصل کلیدداران معبد بودا در بلخ بوده اند (شاید هم قندهار، حافظه ام یاری نمی کند و در این لحظه نیز مدرکی ندارم که به آن رجوع کنم). توحش و درنده خوئی حالتی است که قوم و قبیله نمی شناسد. در آغاز انقلاب ایران حیواناتی با تراکتور و بولدوزر راه افتادند تا بروند و تخت جمشید را خراب کنند. شیخ صادق خلخالی دستور تخریب بسیاری از نقاط را داد. ارگ تبریز را با کمک دینامیت دارند تخریب می کنند تا مصلی بسازند. انگار این همه زمین در شهر تبریز وجود ندارد که حتماً باید یک اثر باستانی را تخریب کنند....

اما باز در همان مهمانی خانه ی گیلانی ها صحبت از بودای بامیان شد. گفتند که چقدر عظیم است. البته ندیدم تا این روزها که خبر ویرانی اش را شنیدم. به این فکر می کنم که در حلقه ی افغانستان ده ها فرهنگ مختلف، از طریق راه ابریشم به یکدیگر متصل می شده اند. فرهنگی یونانی، ایرانی، هندی، چینی، ترک، روم و بسیاری دیگر. به راستی چه چیزی از مسلمانی طالبان کم می شد اگر که دست به این مجسمه ها نمی زدند؟ و چه چیزی از زرتشتی مآبی ساسانیان کم می شد اگر که آثار اشکانیان را نابود نمی کردند؟ آیا جهان به ساسانیان وفادار ماند؟ و چه چیز از قدوسیت اسلام کم می شد اگر که مهاجمان

د مطبوعاتو آزادی...

دغه اطلاعاتی آژانس او ۸۰٪ ژورنالیستانو یی د طالبانو په وخت کی کار کړی او د خپلوا که خبری خپرونو په پرتله یی د مستقل ژورنالیزم په لور گام اخیستل ډیر سست وو.

خلیل میناوی د باختر د رییس معاون وویل: «زه اوس فکر کوم چی مونږ آزاد یو، نه په بشپړه توگه، بلکه په ځینی برخو کی. ځینی وخت مونږ مجبوروی چی هغه څه خپاره کړو چی په اصل کی اصلاً خبر نه دی. که مونږ هغه خبر خپور نکړو، ممکن چی خپلی وظیفی د لاسه ورکړو.»

زمونږ د اطلاعاتی آژانسونو د مشکلاتو د جملی څخه د کمپیوټرونو کار نه کول، د اوږد واټن تلفونونو نشتوالی او یواځی یو موټر د ۱۰۰ ژورنالیستانو د پاره دی. د زیاتترو رپورټرانو میزونه خالی دی.

د ۴۱ کلن نجیب الله نه می وپوښتل څنگه کار کوی، میز ته یی ځان نژدی کړ او یو نصوصاری رنګه مخلوط یی راوویسته چی د کلکولیتیر جدول پاته وه.

نجیب الله وایی: «مونږ هیڅ وسایل نلرو، حتی د تایپ کولو ماشین هم. مونږ خبرونه په لاس لیکو.» ■

احیای رقابت...

تحت مراقبت داشتند. بعضی نمایندگان غیر محافظه کار متذکر شدند که پس از سخنرانی تهدید به مرگ شده اند. بشمول سیماسمر که به آشنایانش ابراز نمود که هدف جاسوسان استخبارات واقع شده است. مقامی ارشد در حکومت کرزی که از ترس نخواست نامش برده شود گفت: «استخبارات واقعاً مسئله است. استخبارات همه متعلق به یک گروه قومی یا یک گروه سیاسی بوده که هر چه بخواهند می کنند بدون آن که مورد بازخواست کسی واقع شوند.»

همه کسانی که با آنان مصاحبه به عمل آمد متفق القول اند که استخبارات به ریاست محمدعارف (سابق رییس استخبارات احمدشاه مسعود) اساساً تحت کنترل فهم جانشین مسعود قرار دارد. اجنت سابق افزود که در حال حاضر استخبارات دارای ۲۳ ریاست است که تمام آن ها توسط پنجشیری ها اداره می شوند.

عده ای از طرفداران کرزی مصر اند که او آنانی را که مسئول توقیف کردندش بودند بخشوده و معتقد است که حادثه یک اشتباه بوده است. یک مقام مهم دولتی ابراز نمود که تلاش کرزی جهت اصلاح استخبارات «مسئله ای شخصی نه بلکه کاری ضروری است که باید انجام گیرد.» ■

مسلمان به ایران کتابخانه ها را نمی سوزانند؟ چرا همیشه گروهی از مردمان دچار این توهم هستند که بناست تا ابدیت جاری باشند و باقی بمانند؟ چرا بویژه در منطقه ی ما اینهمه تعصب و خشونت نقش بازی می کند؟ اکنون در امریکای شمالی صاحبان تمام مذاهب در کنار یکدیگر زندگی می کنند. شما به راحتی قادرید مذهب خود را عوض کنید و هیچکس مزاحمتان نمی شود. به موزه ها می روید و تمام قبایل سرخپوست را در آنجا پیدا می کنید. تمام نژادهای سیاه پوست را و تمام اقوام دیگر را. قصد دفاع از امریکایی ها را ندارم. اما در مجموع فرهنگ های غربی در مقایسه با فرهنگ های خاور میانه از تولا رانس بسیار بیشتری برخوردار هستند و درست به همین دلیل مرتب مغزهای پیشرفته ی کشورهای متعصبی نظیر ایران را می خردند.

من دلم نمی خواهد دست از سر طالبان بکشم. این حیوانات تمام پزشکان و تحصیل کرده های افغانستان را از کشور بیرون کرده اند. جنگ خانمانسوز بیست ساله بسیار از افغان ها را در به در کرده است. بقیه ی مردم در فقر و بدبختی غوطه ور هستند. حتی یک پزشک وجود ندارد که به درد بچه ها و زن های افغانی برسد. زنان به عنوان نیمی از اعضای این جامعه از تمامی حقوق خود محروم شده اند. آقای اسامه بن لادن، با سه زن و لایذ دوازده بچه و چند صد میلیون دلار پول می خواهد از راه افغانستان تمام بشریت را به اسلام مشرف کند. طالبان به تلافی بعضی از محرومیت ها دفتر سازمان ملل متحد را می بندد و آخرین پزشکان خارجی از کشور خارج می شوند جالب است که ملای این گروه احقر زمانی نیز فتوا می دهد که زنان خارجی که برای کار به افغانستان می آیند کنیز مسلمانان محسوب می شوند و مردان می توانند با آن ها مجامعت کنند (البته لایذ وقتی آن ها را دزدیدند). اما بعد هفتاد در صد مواد مخدر جهان در افغانستان تولید می شود. البته نباید مشروب بخورید، چون مشروب الکی اخ است، حتی آبجو. اما تا جان در بدن دارید می توانید مواد مخدر مصرف کنید. از آنجایی که افغانستان راهی به خارج ندارد تمام تریاک هایش را برای ایران و پاکستان و لایذ تاجیکستان تولید می کند. این طوری است که فقط در تهران دو میلیون نفر معتاد هستند.

درست است. روح بودا، این فضیلت مدام، از افغانستان قهر کرده است. طالبان از شدت خشم این قهر مجسمه های او را به نابودی می کشد تا هر چه بیشتر و سریع تر به عمق کثافت و حماقت سقوط کند. غافل از آن که بسیاری از چینیان بودایی هستند و بسیاری از ژاپنی ها، و بسیاری از مردم خاور دور و بسیاری از مردم دنیا که در کشورهای مختلف پراکنده هستند. در تمام تاریخ هیچگاه تا به این اندازه بودا از اهمیت برخوردار نبوده است. باور ندارید؟ به کتاب فروشی ها مراجعه کنید و عنوان های کتاب ها را بخوانید. و واقعاً وای به حال مردم افغانستان که مجبورند این حیوانات ماقبل تاریخی را تحمل کنند. آیا بناست آیینی از منطقه رخت بر بندد؟! ■

به محمد علی سپانلو شاعری که با سرودن «به یاد شیر پنجشیر» * به زخم‌های
قلوب هزاران مادر و پدر و زن و فرزند از دست جنایت‌ها و راکت‌بازی‌های
مسعود با برادرانش گلبدین، سیاف، دوستم و خلیلی، نمک پاشید.

محمد ف. آژن

به شاعری که برای دژخیم گریست

گفتی:

در دره‌های مظلّم هندوکش
یک مرد بی‌نظیر افروخت مشعلی
نفرین بر دروغ
از قامت شکسته و پر بغض هندوکش
از سرزمین سوخته‌ی پنجشیر آدمم
با کوله بار درد
بی‌حرمتی به حرمت انسان

گیاه

سنگ

اسطوره‌ای ندیده‌ام

جز ببر کاغذی

«جنگاور شهیر

فرماندهی کبیر

پیر و امیر و میر»

ای ناشنیده آه من

از کی خواندی‌اش؟

وقتی که خواهران مرا سینه می‌برید

بر نسل رنج و حافظه‌ها دار مرگ بست

یا آنکه بر شقیقه و چشمان ملتی

صد ماشه می‌فشرد

نه

باور نمی‌کنم که تو هستی به داوری!!

بگذار ساده رُک بگویم

شاعر:

خون را به درز درز درِ پیچه ندیده‌ای

یا گاهی

شال سیه به چهره دل‌بند کشیده‌ای؟

در ریگزار تفت زده‌ی «تل سیاه» شوم

طمع ز آوارگی آیا چشیده‌ای؟

آن صبحه‌ها که بی‌اثر است

در سرای تان

فریاد مادر یست ز گدایی

آواز کودکیست پی آوار

ایمان کجاست

ایمن و انسانیت کجا؟

آخر چه سان به جنگل آتش گرفته‌ام

سر لشکر تالا تُف و زالو روزگار

ز نگینه جهان جهالت

هی شیر می‌شود

های

تزویرگران صحنه و بازار

(شاعران)

تقویم برای لحظه‌ی ارزانی شما

پوسیده باد دیده و گوش و خیال کج

او را سفینه‌های اراجیف غربیبیان

با مشتی از جهول شما

جمع دیگران

در پشت شیشه‌ها

خود ساختند

نواختند

خود باختند دگر

او شاه و شیر خطه ما نیست

ویران گریست به پله نفرین

شاعر:

برکن نقاب را

در پیچ پیچ کوچه مردم در آ در آ

خون از کجا فواره گراست

«قهرمان» شناس

با دردها نشین

فریاد کن مرا

حیف است واژگان خدا را

در پای خوکان بداندیش

آلوده می‌کنی

* در دره‌های مظلّم هندوکش / یک مرد مشعل افروخت. / یک مرد بی‌نظیر / او پاسدار عزت و آزادی / و دشمن جمود و تعصب بود / فرماندهی کبیر / او پاسدار نور و خرد بود / پیمان به حفظ حرمت انسان بست / با مردمی دلیر / جنگید براساس حقوق ملت / اسطوره شهادت و ایمان شد / تسلیم ناپذیر / در عرصه نبرد حریفی نداشت / جنگاور و شهیر / آن شیر را به حيله‌گری کشتند / رویاهای پیر / انسان رنج دیده افغان / می‌گرد، ای امیر / راه تو زنده است و تو با مائی / در قلب ما نمیر / فرمانده شاه مسعود / ای شیر پنجشیر

حاجی قدیر را کی کشت؟

احتمالاتی که در مورد این قتل اظهار می شود بیشتر برای رد گم کردن اند تا واقعینی.

این ها عبارتند از:

- چون حاجی قدیر با باندهای مافیای هروئین رابطه داشت،

ممکن با اشاره امریکا کارش ساخته شده باشد.

- چون ثروت عظیمی اندوخته بود، معامله داران معیش او را کشتند تا به لاقفل گوشه ای از دارایی هایش دست یابند.

- از جنگ سالارانی بود که اسامه را در ننگرهار پناه داده بود و بناءً امریکا همیشه به او مظنون بود.

ولی همه ی این فرضیه ها بی پایه به نظر می آیند زیرا:

- کدام جنگ سالار جهادی است که دستش به قاچاق هروئین، سنگ های قیمتی و آثار تاریخی ما آلوده نباشد؟ در حالی که بسیاری از این جنایتکاران در قدرت اند و حمایت امریکا را پشت سر دارند.
- کدام جنگ سالار است که به ثروت های افسانوی نرسیده باشد؟ و اکنون که قدرت اقتصادی اغلب اینان با قدرت دولتی گره خورده، آنان را در موقعیتی قرار داده است که زده شدن شان براساس همچشمی های خانوادگی یا معامله داران آسان نیست مخصوصاً به صورتی که قدیر از بین رفت، در روز روشن و در برابر ماموران مؤظف امنیتی.

* - حتی خبرگزاری فرانسه هم در ۱۵ جولای گزارش داد:

«قتل قدیر نه تنها قدرت کرزی را تضعیف کرده بلکه همچنین از نفوذ سیاسی - نظامی پشتون ها کاسته و آنان را در برابر توطئه های حکومت یک اقلیت در وضعی آسیب پذیر قرار داده و به صورت گروگان میل و خواست جنگ سالاران بیرحم "ائتلاف شمال" در آورده است.
طبق اظهارات منابع موثق دیپلماتیک مقیم افغانستان، تمام شک و گمان ها در مورد عامل قتل قدیر متوجه مارشال فهمیم و قومای پنجشیری اوست. (در نظر بگیریم که حاجی قدیر متهم به کوشش در کشتن فهمیم در جلال آباد بود "پ. ز.").
منابع آگاه یادآور شده اند که تحقیقات اولیه "نیروی کمکی امنیتی بین المللی" ISAF نیز دست داشتن جناح پنجشیری دولت افغانستان را در قتل ثابت نموده است.

عناصر مذکور که چنگالی قوی در ساختمان تازه ی قدرت در افغانستان دارند، به کارزاری متقابل آغاز کرده اند تا پاکستان را در جنایت مذکور دخیل نشان دهند.»

- و بالاخره کدام جنایتکار «قیادی» است که مستقیم یا غیرمستقیم چتلی خوار اسامه نبوده باشد؟ ارتباط جمعیت و سیاف با اسامه کمتر از ارتباط و پادوی قدیر با وی نبوده است اما باندهای مذکور اکنون بازوهای حکومت کرزی اند.

کسانی که به فرمان و توطئه آنان خون داکتر عبدالرحمن ریخته شد، با آن که در داخل و خارج نام شان سر زبان ها افتید، هیچگاه مورد بازخواست قرار نگرفتند و کماکان در کابینه فعال مایشأ باقی ماندند.
اینان چه مانعی می بینند که بقیه مخالفان را از سر راه برندارند؟
آقای کرزی این سوال ها را همه دارند:

چرا مسئله دستگیری و محاکمه قاتلان شناخته شده ی داکتر عبدالرحمن زیر زده شد در حالی که برای دستگیری قاتلان حاجی قدیر فراوان هیاهو راه می افتد؟



به خاطر دستگیری قاتلان حاجی قدیر چرا آنقدر دیر به ISAF اطلاع داده شد؟ جنرال آکن زورلو هم گفته است که اگر زودتر از قضیه آگاهی می یافت شاید قاتلان را دستگیر می توانست.

پس قاتلان حاجی قدیر همان هایی اند که داکتر عبدالرحمن را به قتل رسانیدند. *

نفر سومی کی خواهد بود؟

مواظب باشید آقای کرزی! امتیاز دادن (بشمول وزیر ساختن ارجمندی های جنگ سالاران مزدور)، جنایتکاران را جری تر می سازد و دوستی و سازش با گرگان خونخوار پایانی تراژیک خواهد داشت. ■

خون و دود مردم ما، به شیوه دلچکائی فرومایه به ثنای نماد ستم و استثمار مردم اسماعیلیه می پردازند. اما فرق اساسی مداحان گذشته با مداحان «انجمن نویسندگان» اینست که چنانچه گفتیم اولی ها غیر از غنای ماندنی هنری و سحر کلام شان، خبرچین نبودند اما دومی ها علاوه بر فقدان هنر در کار شان، به جاسوس و شکنجه گر بودن رژیم های جنایتکار نیز مباحثات می نمایند.

ناصر خسرو عهد بست:

من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی در لفظ دری را

اما «انجمن نویسندگان» در ۲۳ سال اخیر خود، این لفظ را پیش پای هر خوکی ریخته و بعد هم خیانت های سیاسی و ادبی خود را با چشم پارگی ای باور نکردنی، «مقاومت درون مرزی» نام گذاری می کنند!

«فرهنگیان» تسلیم طلب و خاین به خاطر نام گرفتن از ناصر خسرو در بزمی سخیف و سبک، نیز باید مجازات شوند.

برخورد به بقیه «شاعران و دانشمندان» بی درد و بی غیرت حاضر در «خانه عقاب» نمی ارزد. باید فلم را دید تا به میزان بی وجدانی، کوچکی و سفلیگی نویسندگان و شاعران خادی - جهادی و بی مسلک پی برد. لیکن آوردن شاه فردهایی از آنان که به «خوانش» گرفته اند، برای اطلاع خوانندگان بد نخواهد بود.

از «نویسنده و شاعر گرامی محترم سناتور استاد عبدالقیوم بیسد»:

کمال همت منصور در جهان خدا
جلال و عظمت دنیای بیکران عقاب
ز جان خویش گذشتن شعار منصور است
حیات خویش کنم وقف فر و شأن عقاب
ولی حیف است که خوانندگان ما از دیدن چند جمله سناتور پوشالی و شاعر جهادی گلیم جمعی بی نصیب بمانند:

ما می بینیم که در صفحات شمال کشور به
همت جوانمرد فاضل و دانشمند فرهنگی و
سخن شناس هنر دوست جناب محترم خان
آقا صاحب کارهای بزرگی در عرصه های فرهنگ، ادب
و هنر صورت می گیرد. نمونه بارز آن اجتماع امروز است
که در این جا شخصیت های بسیار والا تبار فرهنگ و ادب و
هنر ما تشریف دارند.

این عقابی که ما امروز شاهد تماشای آن

گرکسان در...

عامل خادی - جهادی که شرایط را مساعد تشخیص داده همانطوری که می خواهد سرشت خود و برادرانش و نیز جلافت بزم را زیر فحامت عقاب خانلری پبوشاند، مقداری افاضات فلسفی بی ربط هم به خرج می دهد تا نگویند که وقتی کسی خادی و نوکر جنایتکاران بنیادگرا شد حتماً یسواد و بی فرهنگ است!

او می گوید:

امروز خانواده معنوی آریایی دوباره با برکت بزرگانی
از این تبار وارثان ناصر خسرو این جا ما جمع شدیم بسیار
تعجب آور برای من نیست که ما امروز مجسمه عقاب را
اینجا بر می افرازیم. شاید این تعجب آور باشد که چطور
یک آدمی از این تبار که همت می کند مجسمه
برافرازد.

آقای خادی، هیچ تعجبی ندارد. همانطور که روشنفکرانی خود را به روس ها، نوکران شان و بعد به جنایتکاران جمعیتی می فروشند، وجدان «جناب خان آقا صاحب» استثمارگر و شرکت کننده در مسابقه چور و چپاول جهادی را غمی نیست که در بجوحه عزاداری مردم خانه خراب شده ی ما مجسمه عقاب برافرازد و تو و امثال در شکم آن لب تر کنی و پای بکوبی.

از شعر «دانشمند» چه می توان گفت؟ وقتی پلشتی «مدافع حقوق بشر» به آن درجه برسد که در حمام خون و دود ملتی قربانی جلا دادن دینی از «هوای کیانی» شنگول و «مست» و «الست» شود، دیگر چه جایی می ماند برای تدقیق «شعر» و افاده فروشی فلسفی اش؟*

می توان شرایط اجتماعی و تاریخی خاص را در دورها مورد بحث قرار داد که شاعران قدیم به مدح فاسدترین شاهان و دربارها، شعر می ساختند و از غم آنچه پیرامون شان می گذشت بیگانه بودند. شماری از این شاعران حتی بخاطر زیبایی های خیره کننده کارشان هم که شده پذیرفتنی و قابل فهم خواهند بود. اما عمل شاعر قرن بیست و یکم که نه تنها چشم بر جنایت های پلیدترین و بی عفت ترین دژخیمان مذهبی تاریخ می بندد بلکه به زبان آنان نیز بدل می شوند، دیگر با هیچ بهانه و استدلالی قابل توجیه و بخشایش نخواهد بود.

مشتمل کننده تر اینست که «دانشمند و شاعر گرامی» خادی - جهادی و چند «دانشمند و شاعر گرامی» دیگر به ناصر خسرو اظهار «ارادت» ورزیده و خود را به او پیوند می دهند!

ولی اینان از یاد می برند که کودکان مکتبی ما هم مهمترین مشخصه ناصر خسرو را در مناعت نفس و نفرت او از مدیحه سرایی و موضوع انقلابی و سازش ناپذیرش در برابر حاکمان مستبد و فاسد می دانند، مشخصه ای کاملاً نقطه مقابل تمامی آن به اصطلاح شاعرانی که در پیکره ای بنا شده از شیرهی جان توده های دره کیان و در فضایی تیره از

* - متأسفانه جایی که «دانشمند» از یک فیلسوف فرانسوی نام می برد درست شنیده نمی شود تا می دیدیم که نقل قول واقعی است یا ساخت خودش.

خوشا به بزم حریفان یک دل و یک رو
به جام مهر کشیدن شراب آزادی
واقعاً، یک دل و یک رو بودن میهنفروشان به
نماینده‌گی ظهور رزمجو و شکنجه‌گرانی به نمایندگی
لطیف‌پدرام در بساط حریفان خادی و جهادی و سر
کشیدن جام به سرسلامتی قاتلان رنگارنگ جهادی
همیشه خوش بوده و خواهد بود. منتها آقای عبدالفیاض
مهرآیین نمی‌داند که عناصر خادی و جهادی پیش از این کمی خجول
بوده از یکدل و یکرو بودن نه این که چندان یادی نمی‌کردند که
گاهگاهی با سری خم آن را انکار می‌نمودند. شاید حالا گشایش خوبی
به عمل آمده و منبعده تمامی قلمبستان خادی و جهادی ترسک و
شرمک را یکسو نهاده و نه فقط در بزم حریفان که در برابر همه، بیرق
پیوند دیرین شان را در دست گیرند. وی چنین می‌آغازد:

به پیشگاه والا شان معظم جناب جلال‌التمام محترم حاج
سیدمنصور نادر و جناب محترم دگر جنرال*
سیدجعفر نادری والی ولایت بغلان و مهمانان جلیل‌القدر و
مکرم شان دانشمندان و فرهنگیان عظام افتتاح پیکره
عقاب را که بیانگر آرزوهای نیک و علایق صمیمانه و
خجسته این بزرگمرد تاریخ کشور ما می‌باشد....

بنظر می‌رسد کافیت و لزومی ندارد «شعر» این «بزرگ شاعر» را
که به «خوانش» گرفته نقل کنیم.

از شعر آقای فرامرز سینا هم که به اعتراف خودش «شعر گفته
نمی‌شود» می‌گذریم و می‌رسیم به بخش آخر بزم تاریخ‌ساز قسمتی که
گوینده ناگهان از «محترم دگر جنرال سیدجعفر نادری قومندان قول
اردو و والی صاحب ولایت بغلان و عضو کانون فرهنگی
حکیم ناصر خسرو بلخی» می‌خواهد که بجای به «خوانش گرفتن»
شعر، «اظهار تهنیت‌اش» را به «خوانش» گیرد و آنگاه پسر دست بر پیک
کلاه «افتتاحیه پر افتخار عقاب صفا» را خدمت «پدر بزرگمردش»
تبریک عرض کرده و با شهادت بی‌نظیری علاوه می‌دارد که حتی «یک
قطره خون را که در وجودم است... به خاطر اهداف نیک عقاب صفا

* به عقیده ما خود این همه جنرال و دگر جنرال و سترجنرال که
به تعداد آنان از سیاه‌روز ۸ ثور به اینسو به مرگ سگ و خر افزوده شد -
مهم نیستند و قصور زیادی ندارند. تمام آرمان و آمل تبهکاران مذکور را
این تشکیل می‌داد که چه گرمکی پیش بیاید تا به این القاب یاد شوند. زیرا
تبهکاران مذکور کوچکتر از آن اند که بدون یک چنین رتبه‌هایی کذایی به
خود اعتماد داشته و زندگی را معنادار ببینند. اینان حق دارند چیزی را که
هیچگاهی سزاوار نبوده و نیستند به خود سنجاق کنند.

ولی نفرین بر کسانی که این جنرال‌ها، دگر جنرال‌ها و سترجنرال‌های
خود ساخته و مسخره را جدی گرفته و آنان را با رتبه‌های قلابی شان ذکر
می‌نمایند.

هستیم این محصول ذوق و اندیشه و مفکوره
این مرد بزرگ تاریخ کشور ماست. این
آفرینش هنری که به ذوق بزرگمرد تاریخ
کشور ما تاریخ فرهنگ کشور ما به عظمت این
جا ایستاده است. این یک شاهکار بدیع هنری است که
می‌توانیم در شرایط کنونی کشور نه تنها امروز بلکه در
گذشته و در آینده از جمله عجایب آفرینش‌های هنری
کشور ما آن را حساب کنیم. من به مؤسس این مفکوره
عظیم تاریخی تبریک می‌گویم. جناب خان آقا
صاحب شما زنده باشید که محور فرهنگی
فرهنگیان و... هستید شما هستید که در
پهلوی شما فرهنگ و... رشد می‌کند. شما
هستید که در رگ‌های خشکیده و سرد
هنرمندان سیروم حیات و حرکت... را به
جریان می‌اندازید...

اینجا سناتور پوشالی از یاد می‌برد از «محترم پرزیدنت نجیب» و
امیر امیران و استاد استادان برهان‌الدین خان ربانی بگوید که در واقع
سیروم هنر دوستی و هنر پروری و سایر کمالات آن دواست که در رگ
خان آقا صاحب و اعضای «انجمن نویسندگان» پیچکاری شده و
والا تبارهایی چون لطیف‌پدرام، اکرم عثمان، رهنورد زریاب و صد
البته خود ایشان را در برابر این ملت دیدنی دار به مستی در آورده است.
از سناتور الحاج مولوی عبدالجمیل ظریفی:

درد بر تو بود نادری کنون که تویی

به رأس اهل خرابات و میزبان عقاب

و حاجی صاحب که مثل بیس‌صاحب در پیراهن نمی‌گنجد که
«سناتور» خطاب می‌شود، برویش نمی‌آرد که بین این «اهل خرابات»،
اهل خاد و اهل جنایتکاران جهادی خیلی بیشتر تشریف دارند.

فردی موسوم به «محترم محمد اسحق دلگیر مسئول کانون
فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی و معاون انجمن نویسندگان بلخ»
شعری را که به قول خودش به «استقبال از یک شعر زیبا و نازنین جناب
خان آقا صاحب» (و لابد نازنین تر از شعرش شخصیت یک توته
فرهنگ و ادب و غیره هنرهایش) اینطور به پایان می‌برد:

به طرز نادری این شعر گفته‌ام که گفت

و راست مقصد و آرمان ز آستان عقاب

به دنبال این شاعر خوار، گوینده جالب و تماشایی که همه را به
«خوانش» دعوت می‌کرد، خود رشته «خوانش» را به دست گرفته و پس
از داد سخن دادن از «عظمت و بزرگی» پیکره عقاب نوبت را به
عبدالفیاض مهرآیین «مدیر مسئول ماهنامه "راه" و سردبیر فصلنامه
"حجت"» می‌سپارد تا قطعه شعر خود را به «خوانش» بگیرد. و این
عبدالفیاض خان ضمن ادای چاپلوسی‌ای چند در مقابل «دانشمند و
شاعر گرامی آقای لطیف پدرام»، می‌شکوفد:

سایر «فرهنگیان عظام» که بی‌اعتنا به ضجه‌ی مردم، پوزه بر پای منصورنادرى‌ها مى‌مالند.

صحبت بیشتر درباره فلم زاید است و فقط مکرراً باید تأکید کرد که تنها با تماشايش است که مى‌توان ژرفای دناات افرادی را دریافت که چپ و راست خود را «شاعر» و «دانشمند» و «فرهنگی» و غیره نامیده، التجا به درگاه هر دستگاه و دژخیم را برای خود روا مى‌دانند و یا این هم با وقاحتی عجیب خود را نمایندگان «مقاومت درون مرزی» و قهرمانان کارزار ادبی و... قلمداد مى‌نمایند.

و نکته آخر این که در بزم زاغی جای دستگیر پنجشیری، حسین فخری، دکتر اکرم عثمان، عبداله‌نابی، واصف باختری، صبوراله سیاهسنگ، سرور آذرخش، سلیمان لایق، رهنورد زریاب، عسکر موسوی، اسداله حبیب و دیگر «دانشمندان عظام» سخت خالی می‌باشد که اگر در کنار سرور و عروس و مشهور زمانه و شمع بزم شان - لطیف پدram - شان حضور می‌داشتند به قول گوینده شیرین زبان، این «بزم ناسوتی» به بزمی لاهوتی ارتقا می‌یافت.

اما بهر حال خادى‌ها زنده و جلادان جهادی زنده و خان‌آقا صاحب‌ها زنده که بزمی دیگر با شرکت کلیه نوابغ ادبی «انجمن نویسندگان» سرشته شود تا سلمان رشدی‌ها و تسلیمه‌نسرین‌ها و باقر مؤمنی‌ها و... بدانند که مؤیدان افغانی فتوای ترور شان، از انگشت شمار «فرهنگیانی» شرفباخته در دنیا اند که متحدانه در «محلّه شهدا، دژخیم را فرشته» خوانده و کشته شدن آنان را نیز به خاطر «اسلام عزیز» و اطفای عطشان جلادان مسلط در ایران به خون، امری مباح و میمون می‌دانند. ■

بریزانم». و یک «لاکت تلایی عقاب صفا را که در حال پرواز است» به «بزرگمرد تاریخ» و مایه افتخار تمام عقاب پرستان خادی - جهادی اهدا می‌فرماید که وصفش آسان نیست و فقط باید فلم را دید تا به عظمت و زیبایی و مهج بودن این رخداد دلکش تاریخی پی برد!

و انسان حیران می‌ماند، حیران هر چیز و منجمله این که این جماعت بی‌عار چگونه یکباره قبله به سوی عقاب (البته عقاب عادی نه بلکه «عقاب صفا») و «اهداف نیک» آن نموده و بی‌خود شده و عربده می‌کشند.

آیا منظور از «اهداف نیک عقاب صفا» اتحاد علنی و رسمی باندهای میهنفروش پرچم و خلق با تبهکاران «ائتلاف شمال» است؟

آقای سید منصورنادرى هر قدر مظلوم نمایی و بی‌طرفه‌نمایی کند گردنش را از طناب محکومیت ساخت و پاخت با نوکران روسیه و بعد با جنایتکاران مذهبی خلاص نمی‌تواند. و اگر احياناً مردم آن گذشته را ببخشند، این پایکوبی و خورد و نوش با بی‌وجدان‌ترین «فرهنگیان» بر سر تابوت ملتی شوربخت را چه جواب خواهد داد؟

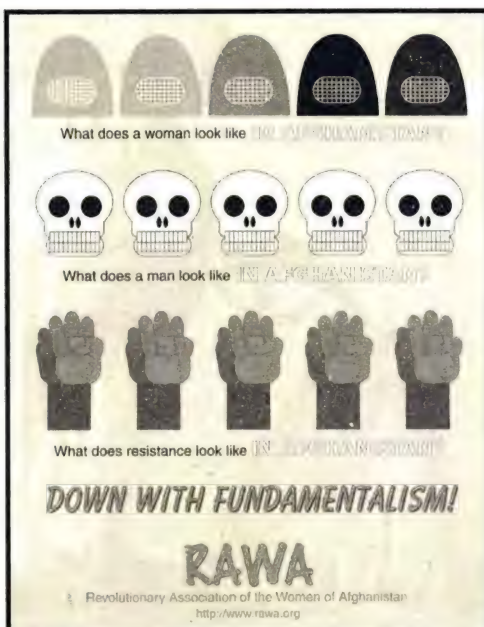
معهدا زیاد گناه او نیست زیرا همانطوری که تا احمق در جهان است مفلس در نمی‌ماند، تا شاعر و نویسنده خاین هست، استعمال آنان توسط امیران و امیرچه‌هایی از این قبیل نیز باب خواهد بود. در کمتر کتاب تاریخ می‌خوانیم که به سبب جمعاوری شاعران مداح در دربارها به مذمت حاکمان پرداخته شده باشد بلکه بیشتر و اساساً سست عنصری مداحان مورد توجه قرار گرفته که به خفت شاعرباشی شدن دربار تن داده بودند. حالا هم نفرین ابدی به لطیف پدram‌ها و

منتشر شد:

«مرگ به بنیادگرایی!»

پوستر (۴۵×۵۷ سانتیمتر) «راوا»
به زبان انگلیسی

آن را در بدل قیمت و هزینه پستی آن ۹۰.۰۰۰ افغانی
(۴۰ دلار امریکایی) بدست آورید



ایرانی قرار نگرفته است.

- کمیته ضد سنگسار در پاریس تجلیل روز جهانی زن را به زنان افغانستان اختصاص داد که به علت پرت بودن برگزارکنندگان آن از اوضاع افغانستان و عدم شناخت شان از نیروها و افراد، از شکنجه گر خادی - جهادی لطیف پدارم برای سخنرانی دعوت به عمل می آورند! درست مثل این که شکنجه گری ساواکی یا جمهوری اسلامی در محفلی از آزاد یخواهان افغانستان اجازه باید سخنرانی کند.

خانم مینا حادی شما که از طریق «پیام زن» با این چهره کثیف آشنایی دارید آیا به کمیته مذکور اعتراضی نمودید؟
- به استثنای یکی دو دوست ایرانی مقیم امریکا، نمایندگان «راوا» در کشورهای غرب از طرف هیچ سازمان ایرانی برای بحث و سخنرانی دعوت نشده اند.

این لیست را می توان طولانی تر ساخت اما مشت نمونه خروار کافی است. توجه می کنید مینا جان که هیچ کدام از این فعالیت ها «پول طلب» و دشوار نیست ولی مجموعه ای از این گونه فعالیت ها اگر انجام می گرفتند یا بگیرند مفید ترین و ملموس ترین راه های ابراز همدردی و همبستگی مبارزان ایرانی با مبارزان افغانی و مشخصاً «راوا» خواهد بود.

به نظر ما خویست از همین کارهای «کوچک» شروع کنیم تا ضمن اثبات جدیت و صداقت خود، به صلاحیت و زمینه پرداختن به کارهای «کلان» دست یابیم.

با استفاده از فرصت جا دارد از نوشته آذر درخشان در نشریه «هشت مارس» درباره فلم «سفر قندهار» تشکر کنیم که نمونه ایست از آنچه دل ما می خواهد دایماً و به نحوی گسترده در نشریات آزاد یخواه ایرانی به چشم بخورند.

به آرزوی پیروزی مبارزه رهایی بخش مردم کبیر ایران. ■

*- اگر چیزهای فراوانی انتشار یافته باشد و ما ندیده باشیم خبر بدهید تا پوزش بخواهیم.

پاسخ به نامه سرکشادهی ...

گذاشت اما بدون ذکر مأخذ. ولی خنده آور است بدانیم که به مجرد آن که ما از ناشران خواستیم خویست مأخذ را که «پیام زن» یا سایت «راوا» است ذکر نمایند، اصلاً از خیرش گذشته و دیگر هیچگاه از منابع «راوا» نقل نکردند!

- نویسنده ای با شهرت و معروفیت جهانی محمود دولت آبادی پای صحبت شکنجه گری خادی به نام لطیف پدارم می نشیند اما هیچ نشریه آزاد یخواه ایرانی آن را نمی بیند یا می بیند و از آن عامیانه و با عدم احساس مسئولیت می گذرد. یا اخیراً شاعری مثل محمد علی سپانلو برای احمد شاه مسعود مرثیه سرود اما بقول ایرانی ها کک هیچ سازمان مدعی انقلابی بودن نگزید و از این شاعر نرسید که چرا عشق شکستن سکوت مرگبار در برابر آن همه جانبازان آزاد یخواه در افغانستان با سرودن سوگنامه برای یک هم مکتب خمینی که دست خودش و «جمعیت اسلامی» اش آغشته به خون هزاران نفر در کابل است، گل می کند؟

یا همین طور داکتر چنگیز پهلوان به نیابت از رژیم ایران تا می تواند برای بانند جنایتکار «جمعیت اسلامی افغانستان» و مخصوصاً برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود، اسماعیل خان و غیره سرانش می نویسد و می گوید بدون آن که توسط مبارزان ایرانی افشا و محکوم شود.*

ما به نوبه خود در حدی که اطلاعات داشته ایم به فرهنگیان سازشکار ایران اشاره نموده ایم اما «انجمن نویسندگان افغانستان» (البته در دوران مبارک برهان الدین ربانی «اسلامی» شد یعنی «انجمن اسلامی نویسندگان افغانستان») که از روز پیدایش در دوره اشغال تا امروز از الف تا یاش کلمه ای بر ضد جمهوری اسلامی و سرکردگانش به زبان و به قلم نیاورده و بلکه از فتوای ترور خمینی هم به دفاع برخاست، هیچگاه و به هیچ شکلی مورد حمله و افشاگری مبارزان

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بروی شبکه جهانی اینترنت

از صفحه ما دیدن کنید و آن را مخصوصاً به دوستان خارجی تان معرفی کنید تا با دیدن گزارش ها و تصاویری از جنایات بنیادگرایان جهادی و طالبی، بدانند که مردم ما اسیر چه نوع جانورانی اند.

گزیده ای از مطالب «پیام زن» را نیز می توانید از طریق صفحه ما به فارسی و پشتو بخوانید.

نامه‌هایی از ...

به همین ترتیب است برخورد شما با فاروق فارانی و رنگین‌سپنتا. این دو نفر، آن مسیری را که واصف‌باختری طی کرده هرگز و به هیچ صورت نرفته‌اند. فاروق فارانی و رنگین تا زمانی که با سازمان‌های و راوا موافق بودند هیچ عیب و نقصی نداشتند، مبارز بودند، انقلابی بودند، مسوولیت‌هایی سازمانی را عهده‌دار بودند و... اما زمانی که اختلافات بروز کرد و آنها در مخالفت با جناح حاکم در سازمان کارهایی کردند و رنگین در نشریه صدای افغانستان در آلمان تصویرهایی از رهبر راوا که در آن وقت زنده بود را چاپ کرد و آن حرف‌هایی که باید نمی‌نوشت، اما نوشت و ازین حرف‌ها، از آن وقت شما تیغ و تلوار را به جان فارانی و رنگین برداشته اید و توهین و تحقیر آنها را به حدی رسانیده اید که رنگین را لقب خلموک دادید و حتی از تاختن به خانم فارانی، که به آن غایله‌های شما هیچ مناسبتی نداشت، هم پرهیز نکردید. این عقده‌کشی‌های سازمانی با مسایل دیگری چون مجله راه و آن مصاحبه با واصف‌باختری و... گره خورد و با فارانی و رنگین چنان برخورد می‌کنید که گویی آنها دشمنان درجه اول مردم افغانستان هستند. در حالی که این به هیچ صورتی حقیقت ندارد و شما بیشتر و بهتر از دیگران می‌دانید که رنگین و فارانی سال‌های سال در صف مخالفت با روس‌ها و دیگر دشمنان مردم افغانستان قرار داشته‌اند و امروز نیز به طرز و شکلی که خود شان مناسب می‌دانند برای آزادی افغانستان تلاش دارند. تفاوت در برخورد من و شما این است که من واصف‌باختری را به حیث یک انسان حق می‌دهم که از مارکسیزم ببرد، به اسلام بگراید، به تصوف غرق گردد. بر آمدن واصف‌باختری از شعله جاوید و رویگردانی‌اش از آن جریان و آن عقاید، در دیده من هیچ عیبی ندارد.

حتا این که واصف‌باختری از جوهر مبارزه جویی و آزادیخواهی در شکل فعال اجتماعیش بکلی تهی شد و شکست و افتید برای من یک فاجعه‌ای انسانی محسوب می‌شود نه یک خیانت قصدی و آگاهانه شخصی واصف‌باختری. تغییر و تحولات فکری و روحی و شخصیتی یک انسانی مثل واصف‌باختری برای من خیلی بیشتر دلشکن و رنجبار و گریه‌آور است به گونه‌ای که بجای کینه‌ورزی با وی، برایش دلم بیحد می‌سوزد. واصف‌باختری شایسته آن همه ذلت و خواری نبود، شایسته آن گونه شکستن و پاشان شدن نبود. به یاد دارم که سرمد عزیز آن انسان‌ترین شاعران وطنم، آن نماد برترین شعر و عشق و ایثار، و چند تن دیگر از مبارزان خوشنام و سرافراز کشور را که من می‌شناختم هرگز و هیچگاهی واصف‌باختری را با وصف تمام کوتاهی‌ها و لغزش‌ها و افتاده‌گی‌هایش به عنوان خاین به مردم یا دشمن مردم نمی‌شناختم.

انتقادش می‌کردند، اما تعهد و اصالت و پرمایگی در شعر باختری را ارج می‌نهادند. من هم همان دید و برخوردی را در پیوند با باختری دارم که سرمد سردمدان و مجیدکلکانی آن قهرمان بی‌بدیل تاریخ افغانستان داشت.

من امروز واصف‌باختری را می‌بینم که شب و روزش را با چه کسانی می‌گذرانند که یکی شان حسین فخری است. وقتی این همه خواری و درماندگی و وارونه‌گشتگی واصف‌باختری را می‌بینم گاهی کم می‌ماند گلویم از درد و حتا از خشم پاره شود، اما در همان حال هم نگاه من، خشم من، گلوگرفته‌گی من از دوستی با باختری سرچشمه می‌گیرد نه از کینه و نفرت و دشمنی. من نمی‌توانم واصف‌باختری را با بارق شفیعی و سلیمان لایق و دیگران همدریف و یکسان بدانم. درست به همان ترتیبی که هرگز و هیچگاهی واصف‌باختری را و هیچکسی دیگری از همکار بوده‌ها با رژیم خلق و پرچم را حق نمی‌دهم که خود را یا از حواریون خود را به مقام رفیع و خیلی بلند و افتخارآنگیز شاعران مقاومت در آن زمان بنشانند.

من گفتم و هزار بار باز می‌گویم که یک شعر سرمد، تمام شعرها و دفترها و دیوان‌های چاپ شده و چاپ نشده‌ی شاعران مداراگر و نالشگر و پناه‌جسته در سایه رژیم را خاک و خاکستر می‌سازد.

ب: به همین سان برخورد من تا برخورد شما با نشریاتی مثل راه و نوبهار و فریاد و گرداندندگان شان تفاوت دارد.

روشنفکرانی چون مسعودقانع (مجمر)، رنگین، فاروق فارانی، داکتر رسول‌رحیم، معراج‌امیری، داکترگردیزی، و دهها نفر دیگری که در کار چاپ و نشر و پخش آن نشریات درگیر بوده‌اند، همه انسان‌های خیلی ارزشمند و قابل قدر و غیر وابسته و آزادی‌خواه و مثبت و سالم هستند. من به تعلقات حزبی و سازمانی و گروهی شان اصلاً هیچ کاری ندارم. همینقدر می‌دانم که عضو هیچ حزب و سازمان ارتجاعی و ضد مردمی نیستند و هدفی دیگر غیر از بهروزی مردم و آزادی کشور و برقراری دموکراسی ندارند. نه مزدور کدام کشوری هستند و نه خود را فروخته‌اند. برای من همین کافی است و هیچ فرق نمی‌کند که سلیقه‌ها و عقاید و تعلقات دیگر شان با من یکی نیست. من هیچ وقت و هیچ زمانی با هیچ یک از ایشان پیوند تشکیلاتی نداشته‌ام و عقیده و فکر و نگرش من در بسیاری مسایل افغانستان با آنها خیلی فرق داشته‌است، اما من بعنوان یک انسان که ادعای عدالت خواهی و آزاده‌گی را دارم نمی‌توانم کسانی را که با تفاوت‌های با روش و سلیقه و افکار من به همان جهت حرکت دارند در کنار دشمنان مردم افغانستان بنشانم. برای من فرقی نمی‌کند که آنها سازمان شما را قبول دارند یا مخالفش هستند. اما این برای شما خیلی مهم است. من هم شاید با برخی یا بسیاری طرح‌ها و برنامه‌های آنها موافق نباشم، اما این عدم موافقت باعث نمی‌شود که آنها را محکوم کنم و متهم به خیانت سازم و فاتحه شان را بخوانم، چنان که عین همین برخورد را با شما نیز دارم. ضرور نیست که حتماً همه خوی‌ها و فکرها و موقف‌های ما یکسان باشد. آن نشریات را به قتقتک و سمنک‌پزی و شعرهای پرنوگرافیک خلاصه کردن به نظر من کمی ظالمانه و از انصاف بدور می‌نماید.

این خواست شما که باید همه نشریات مثل نشریه پیام زن باشد و غیر از مسایل حاد کشوری و سیاسی و افشای جنایات و دسیسه‌های دشمنان

مردم و... این حرف‌ها باشد، روی دیگری از افراطی‌گری است در پرهیز از مسایلی که بوی و رنگ سیاسی و حزبی و شعاری ندارند. این یک نوع محدود سازی سیاست است در یک شکل بسیار خاص آن که شما در پیام‌زن پیش گرفته اید و از همگان توقع دارید که شما را تعقیب کنند یا به مثل شما باشند. برخی از عزیزان ما به عنوان گریز از سیاست به فرهنگی‌گری و ادبی‌گری و صوفی‌گری و این حرف‌ها پناه برده‌اند و می‌پندارند که آن کار شان هیچ وجه و جوهر سیاسی ندارد. در حالی که پناه بردن و پرداختن به آن چیزها یک حرکت کاملاً سیاسی است. شما از جانب دیگر آنها را محکوم می‌کنید که چرا از سیاست رویگردان شده‌اند و چرا مثل راوی‌ها نیستند و نشریات شان چرا مثل پیام زن سیاسی نیست. در حالی که همان نشریات هم به رنگ و رقم خویش کاملاً سیاسی‌اند و در صف منافع و مصالح مردم افغانستان. شاید لحن شان، طرز کلام و پرداخت شان و مسایل دیگری از آن نشریات با پیام زن فرق داشته باشد، حتا همان قسقتک و سمنک‌پزی و غیره نیز به هدف منفی و غرض‌گریز از مسوولیت‌های سیاسی و اجتماعی و انقلابی و غیره نبوده است بلکه تاثیر گرفته از شرایط دور افتاده از افغانستان و زندگی طولانی در اروپا و کشورهای غربی می‌باشد. این به مفهوم آن نیست که من هیچ نقص و عیبی در کار آنها و نشریات شان نمی‌بینم. نه، آنها مسلماً عیب و نقص دارند، اما عیب و نقص شان به حدی بزرگ و بی‌انتها و عمیق نیست که به خاطرش آنها را مداوم محکوم کنیم و بدتر از هر چیز دیگر آنها را در ردیف خلقی‌ها و پرچمی‌ها و خادیس‌ها بگوئیم. من خیلی متأسفم که راه و نوبهار و فریاد از چاپ مانده‌اند و دیگر بدسترس مردم قرار نمی‌گیرند، آن نشریات غنیمت بودند، امکان بهبودی و رشد و تکامل و پویایی در آنها بود، می‌توانستند روزنی باشند برای انعکاس دادن حرف‌ها و دلواپسی‌های یک‌دهه از هموطنان دگراندیش و اندیشمند ما، اما شما نشر و چاپ همان یک شماره و چند شماره‌ای آن نشریات را یک فاجعه می‌دانید و هنوز که سالها از آن می‌گذرد پشنتش را رها نکرده اید.

ب: دوست‌یابی یا دشمن تراشی؟ این موضوع دیگرست که من می‌خواهم با شما در میان بگذارم و گیم می‌رسد به برخورد شما با کسانی مثل نودرالیاس و به تازه‌گی‌ها با نصیرمهرین.

به نظر من، شما با احساسات خیلی میهن‌دوستانه و رزم‌جویانه و انقلابی که دارید و در ضمن بر مبنای یک تلقی خیلی خاص خودتان از مسایل، خود را با همه کس درگیر ساخته اید و به جای دوست‌یابی، برای خویش دشمن می‌تراشید. رنج‌آور این است که شما بسیاری از کسانی را که در اصل و اساس در صف شما هستند به خاطر مسایل خیلی فرعی از خود دور می‌سازید و با آنها گپ تان به جنجال و دشمنی می‌کشد.

پس از برگشتن‌هایی قبلی و به همان ارتباط، می‌خواهم بنویسم که برای ما لازم است که نگرش خویش را در بسا زمینه‌ها اصلاح کنیم. بویژه وقتی میل و گرایش به کارهای مردمی و دگرگونی اجتماعی داشته باشیم. من

دفاع ناقص از هر چه که باشد، از یک عقیده، از یک سیاست، از یک فرهنگ، از یک ملت، از وطن، از آزادی، از هر چه، همواره در پهلوی دستاوردهای نسبتاً مثبت و مطلوب، عوارض بسیار نامطلوب و زیانبار نیز با خود می‌داشته باشد. دفاع مردم افغانستان از آزادی و میهن و دین و ارزش‌های دیگر شان در برابر تجاوز همه جانبه و گسترده‌ای روس‌ها و

می‌پندارم که شاید هم اشتباه باشد که امروز مردم افغانستان، از همه اقشار و لایه‌های اجتماعی، از خشونت، از جنگ، از تفرقه، از بزن بزن و بشکن بشکن و همه را کوبیدن و تنها خود را یگانه مرجع و منبع و معیار حق و حقیقت دانستن خسته شده‌اند. من می‌پندارم و شاید اشتباه کنم که مردم افغانستان چه عوامش چه روشنفکرش بطور عموم از دوسیه سازی، از مهرزنی، از ترور شخصیت، از تخریش و تخریش خسته شده‌اند. از ویرانگری، از تخریبکاری، از نفاق اندازی، از تکروی، از تجارت سیاسی، از تندروی و افراط‌گری و جنگ‌سالاری و این همه حزب بازی و تنظیم و تنظیم و تنظیم‌های سرخ و زرد و سبز و سیاه خسته شده‌اند. ازین همه حماقت و یک‌دندگی و کله‌شخی و جاه‌طلبی و خودخواهی و دشمنکامی و بدنامی و جهالت و جنون خسته شده‌اند. ازین همه فقر و گرسنگی و ویرانی و سوختگی و مرگ و خون و خون و خون خسته شده‌اند. من می‌پندارم و شاید اشتباه کنم که به حق مردم افغانستان، به مبارزه و پیکار و جهاد آزادیخواهانه‌ای شان سخت خیانت‌ها شد، مردم افغانستان فریب داده شدند، کسانی به تقلب و به غدر و به دروغ و بزور بنام رهبر و امیر و لیدر و این و آن برگرده جنبش و توفان و شورش مردم تحمیل گشتند، جنبش مردم را، جهاد مردم را، ناموس مردم را، قهرمانی‌های مردم را، افتخارات مردم را، آبرو و حیثیت و وقار مردم را، دین مردم را، دنیای مردم را، خون شهیدان مردم را فروختند. چه فرزندان پاکباز و صالح و آگاه و شریف مردم کشته شدند، همه را پوست کردند، حلال کردند، به دار آویختند، تیرباران و حتا زنده زنده به زیر خاک نهادند. فاجعه، فاجعه، فاجعه. سياهکاری و پلیدی و شبپرستی و کشتن و کشتن و کشتن قدر کافی کردند و هم اکنون بیشتر از هر زمان دیگر بدان مشغول‌اند. من فکر می‌کنم و اما شاید اشتباه کنم که مردم افغانستان بیچاره شده‌اند، درمانده شده‌اند، به بن‌بست رسیده‌اند. تنهایی مردم افغانستان رقت‌انگیز است، حیرانی و راه گم‌کردگی روشنفکرش جگرخراش. یکی شعار دادن است و حرف‌های تند و تیز گفتن که من هم می‌گویم، شما هم می‌گویید و بسیاری از ما به آن سرگرم و دلخوشیم، و چنان نشان می‌دهیم که گویی مردم افغانستان تا هزار سال دیگر هم به همین ترتیب از جنگ و جدال و خونریزی و انقلاب و شورش و ستیز و قیام خسته و دلسرد نمی‌شوند. اما حقیقت این است که روح و روان مردم افغانستان، جسم و جان مردم، افغانستان زخمی زخمی و توت‌ه توت‌ه است. یکی از عوارض رهبری ناسالم و دنباله‌روی کورکورانه، این است که جنبش‌ها و شورش‌ها و خیزش‌های مردم به منزل مقصود نمی‌رسد و نتایج مطلوب را ببار نمی‌آورد و دلسردی و مایوسی و تسلیم‌طلبی و سیاست‌گریزی و نهیلیزم و پوچیگری و هیچ‌گرایی و مرده‌وار شده‌گی را سبب می‌گردد.

دفاع ناقص از هر چه که باشد، از یک عقیده، از یک سیاست، از یک فرهنگ، از یک ملت، از وطن، از آزادی، از هر چه، همواره در پهلوی دستاوردهای نسبتاً مثبت و مطلوب، عوارض بسیار نامطلوب و زیانبار نیز با خود می‌داشته باشد. دفاع مردم افغانستان از آزادی و میهن و دین و ارزش‌های دیگر شان در برابر تجاوز همه جانبه و گسترده‌ای روس‌ها و

پس از برگشتن‌هایی قبلی و به همان ارتباط، می‌خواهم بنویسم که برای ما لازم است که نگرش خویش را در بسا زمینه‌ها اصلاح کنیم. بویژه وقتی میل و گرایش به کارهای مردمی و دگرگونی اجتماعی داشته باشیم. من

پس از برگشتن‌هایی قبلی و به همان ارتباط، می‌خواهم بنویسم که برای ما لازم است که نگرش خویش را در بسا زمینه‌ها اصلاح کنیم. بویژه وقتی میل و گرایش به کارهای مردمی و دگرگونی اجتماعی داشته باشیم. من

نوشته دیگری از آن قماش، «نیمنگاهی بر شعر و شاعران فارسی دری در افغانستان پس از کودتای ننگین هفت ثور» را نوشتم، اما کارکنان مجله راه را بخاطر انتشار آن مصاحبه سنگسار نکردم و آنان را در صف دشمنان نشانادم. من پس از دیدن چرندیات حسین فخری در مجله نقد و آرمان شدیدترین ناخشنودی ام را به ناشر و مسوول آن مجله ابراز کردم، اما هیچگاهی بخود حق نمی‌دهم که آن شخص شریف و نیک‌اندیش و عزیز را به هزار و یک بدی و خیانت متهم سازم. من این خصیصه حاتم بخشی برخی از کارگزاران فرهنگی و مسوولین نشریات افغانی را که به بهانه‌های مختلف دروازه‌ها را به روی خلقی‌ها و پرچمی‌ها چهار تاق باز گذاشته اند و به اصطلاح عفو عمومی اعلان کرده اند، درست نمی‌دانم و انتقادش می‌کنم، اما تا جایی که بسیاری از دست اندرکاران را می‌شناسم، اکثریت شان انسان‌های خیلی خوب و خیرخواه و درستکار و دلبسته به مصالح کشور و مردمند.

☆☆☆

دوستان سلام!

فرصتی دست داد، باز سری به صفحه انترنت شما زدم. این بار گزارشی را که از فحشا در کابل تهیه کرده اید خواندم و از همان دمی که آن کلمات را مرور می‌کردم تا اکنون که این حرف‌ها را می‌نویسم، از خودم کرکم می‌آید، از هر چه مرد است کرکم می‌آید، از هر چه حزب و تنظیم است کرکم می‌آید. گنج و منگ و حیرانم. ذهنم در اشغال آن زنان است، در اشغال آن زنانی که در آن «قلعه»ها هستند. آن مردک احمق موش جسامت که غوث‌الدین فایق نام داشت پیش نظرم مجسم می‌شود، آن مردک دیوئی که بقایای نام داشت در مقابلم هست، آن ملاسالم آخند و قیادی و آغابچه و آن نامردان و نامردان و نامردان همه در برابرم ایستاده اند.

آه، ای خدای من! این چه حالیهست در وطن مظلومم؟ چه تعداد، چند هزار و هزاران دختر و بانوی پاکیزه ما را به آن قلعه‌ها کشانده اند؟ در پاکستان چی؟ در ایران در هندوستان در تاجکستان چی؟

ایکاش آن قصه‌ها را کمی با دقت بیشتر و با جزئیات بیشتر بنویسید و بصورت جزوه یا کتابی چاپش کنید. خود آن قصه‌ها را بی‌هیچ حرف و سخن دیگر. همان قصه‌ها خود شان گویاتر از هر گفتنی دیگر هستند.

اگر کلیت و خامه آن تحقیق و مصاحبه‌ها را در دسترس من قرار دهید، من حاضرم وقت زیادی را صرف آن‌ها کنم و بصورت مستقل چاپ شان نمایم. این قصه‌ها را باید گفت، باید نوشت، باید بدست همگان رساند. می‌دانم که همه دیده اند و می‌دانند و ازین حرف‌ها. اما نوشتن شان و باز خواندن شان اثر و معنی دیگر دارد. باور کنید، من چنان تحت تاثیر آن قصه‌ها قرار گرفته ام که حد و حدودش را نمی‌توانم بیان کنم. خشمم را، بغضم را، نفرتم را، دل بدی‌ام را نمی‌توانم بیان کنم. واویلا، چه باغ‌وحشی، چه وحشکده‌ای! گویی هیچ اثری از انسان و انسانیت نمانده است.

من وقتی آن روایت‌ها را می‌خواندم، به اندیشه شدم که آیا بچه‌های

مزدورانش، از بسا جهات یک دفاع ناقص بود. رهبری‌اش در کلیت آن بدست عناصر بدسرشت و مزدور افتاد، یک تعداد اندکی از روشنفکران توانستند در بخش‌هایی از جنبش مردم در انبوهی از پیچیده‌گی و مشکلات نقشی موثری ایفا کنند، دیگر افراد و نیروهای سالم که کیفیت‌ها و ظرفیت‌های لازم برای رهبری و همراهی مسوولانه و مستقلانه مردم را داشتند به صد رنگ از میان برداشته شدند...

باز هم می‌هراسم که غلط فهمی نشود. من نمی‌خواهم ادای مهاتماگاندی شدن و مادرتریزا شدن و مسیح این دوران بودن را در آورم. من نمی‌خواهم که در این حمام خون و درین هنگامه‌ای جوشان انفجارها و آتش‌سوزی‌ها و جولان شمشیرهای خونالود بر فراز سرمان، بیایم و تبلیغ آرامش و سکون و سکوت نمایم. بیایم و تبلیغ بخشش و آشتی با هر کس و هر کی کنم. نه، من انسانگرایی‌های خیالی و تسلیم طلبانه و دشمنستایانه را که به سینه خیزیدن در پیشگاه دشمن و سر نهادن به پای دشمن را بزرگترین افتخار می‌داند، به هیچ صورتی نمی‌توانم بپذیرم. اما، حرف من بر سر آنانیست که دشمن نیستند. آنانی که در هر حالتی که هستند، با ما یا دور از ما، موافق با ما یا مخالف با ما، همذوق با ما و یا با سلیقه و خوی و روش دیگر، با هر فکر و دین و ایمانی که هستند، احاد ملتند، مردمند، نه ضد مردم.

به نگرش من، تنها و تنها یک تعداد قلیل در زمره دشمنان شاملند و مستحق همه خشم و نفرت و ستیز و رویارویی و نابودی و سرنگونی، اما دیگر مردم همه مردمند و من نباید با آنان کین‌توزی و دشمنی کنم. لازم نیست ما همه اعضای یک حزب و تنظیم باشیم، لازم نیست ما همه حتماً و به هر صورتی به یک طرح و به یک مشی و به یک راه حل اعتقاد داشته باشیم. لازم نیست که ما همه حتماً و به هر صورتی به کار واحدی مشغول باشیم. خوبست هر کس در هر کار و رشته و پهنه‌ای که استعداد و علاقه و میلان و صلاحیت دارد به همان کار به خوبی و درستی برسد. این که درین سال‌های پسین کسانی چهل تربوز را به نوک یک انگشت می‌نشانند بیشتر به شعبده‌بازی و چشم‌بندی و مدارگیری شباهت دارد تا به فعالیت مسوولانه در یک رشته و راه مشخص.

یک شیوه دید و یک نوع برخورد را بر همگان تحمیل کردن کار معقول نیست. محدود ساختن انسان‌ها به امور خاصی و برحذر داشتن شان از دیگر امور ریشه‌دار در زنده‌گی، کاریست که خیلی‌ها در گذشته‌ها کردند و خیری ندیدند. با این مقدمه، اینک یک سخن دیگر را می‌خواهم بگویم که من نشریاتی چون راه و نوبهار و نقد و آرمان و مردم نامه، باختر و در دری را که بیشتر در هواهای ادبی و فرهنگرایانه و به اصطلاح تخصصی نفس می‌کشند، خیلی اهمیت می‌دهم و برای شان ارزش قایلیم، هر چند که خودم آدم خشنی هستم و بسیاری از نوشته‌هایم در آن نشریات قابل چاپ نبوده و نمی‌باشند. هر چند که من هم مانند شما با آن مصاحبه و اصف‌باختری و آن حرف‌هایی که زده بود و برخی کم حساسیتی‌های مبالغه آمیز شان در مقابل کسانی چون رازق‌رویین و حسین فخری و دیگر و دیگران را نمی‌پذیرم. من پس از خواندن مصاحبه‌ی اصف‌باختری و خواندن چند

آفرین بر شما که رفته اید به آنسوی دیوار آن قلعه‌ها و به پای صحبت آن زنان بدبخت شده نشسته اید.

ب. شنوا

پاسخ ما به نامه‌های ب. شنوا در شماره‌های آینده به چاپ خواهد رسید.

دموکراسی غوښتونکو خوا کونوڅخه پلوی وکړي، نو طالبان او القاعده به ونشي کولی د پيری مودی لپاره پاتی شي.

د امریکا په بمباریو کې د بی‌گناه خلکو مړه کیدلو د ټولونه مخکې د امریکا د سوله غوښتونکو خلکو وجدان وځورواو، چې په نتیجه کې یی د جنگ ضد مظاهرو د امریکا زیاتره ښارونه ونیول؛ «راوا» ته د امریکا څخه په زرگونو داسی ایمیلونه چې زمونږ د خلکو سره خواخوږی او د هغه بمباریو محکومول چې بی‌گناه خلک په کې وژل کیدلای په گوته کول، راورسیدل. افغانستان ته د هغو امریکایی پلو سفر چې د سپتامبر د ۱۱ په پېښی کې یی د کور غړی او خپلوان له لاسه ورکړی وو. د امریکاییانو د انساندوستی او سولې غوښتنی بی‌شانه مثال دی چې هیڅ کله به زمونږ د خلکو له یاده لار نشی. د زرگونو په ویر کې ناستو امریکاییانو اوښکی، د افغانستان د غم ځپلو خلکو د اوښکو سره یو ځای د دواړو هیوادونو د خلکو ترمنځ د محبت او رښتینۍ دوستی روڼ او تل بهانده سیند جوړوونکی دی.

۲- «راوا» او د تروریزم ضد جگړه

مونږ په دی باور یو چې د یوې بنسټپالې ډلې په ملاتړ نشی کیدای د بلې بنسټپالې ډلې په ضد وجنگیږو. امریکا د «شمال ائتلاف» په کارولو او د ځینو ځانګړو جګړه‌مارو په تطمیع او تجهیز کولو سره، په واقعیت کې زمونږ د خلکو د پېرو ناولو دښمنانو غاښونه تیره کوی او دا هماغه بی‌رحمانه سیاست دی چې له بده مرغه امریکا یی د ۲۰ کالو نه را په دی خوا پرمخ بیایی.

همداشان مونږ په دی باور یو چې طالبان او القاعده یواځی په نظامی عملیاتو له منځه نشی تلای. طالبان او القاعده نه یواځی نظامی او مالی جبهه، بلکه فکری جبهه هم دی. تر څو چې طالبی او اسامه‌ای فکر وجود ولری، هر وخت امکان لری په افغانستان او یا نورو هیوادونو کې د هغوی د بربریت ننداره چپان واوسو. اوس چې ددی جنایتکارانو اصلی ځاله په افغانستان کې ده، باید په دی هیواد کې د بنسټپالې ضد او دموکراسی غوښتونکی جبهه د طالبانو او القاعده او د هغوی د ورونو جبهې په ضد خپلی نه سترې کیدونکی او کلکی مبارزی نه تر آخره لاس وانخلي. یواځی او یواځی په افغانستان کې د دموکراسی په راوستلو او د هغی څخه د نړیوالو په ټینګ او غوڅ ملاتړ او زیاتیدونکی مرستی سره کیدای شی چې د بنسټپالې طاعون د پرمختګ او خوریدلو مخنیوی وشي.

مردم چه حال داشته باشند با آن همه همجنس‌باز و بچه‌باز و لواطت‌کاری که تفنگ و قدرت هم یافته اند؟! خدا می‌داند که چه تعداد از پسران برهنه صورت و نوباوه مردم در قلعه‌ها و تهنه‌های ایشان قید و اسیر اند؟

یک چیز را می‌نویسم و می‌روم: صد تا شعار و هزار تا دو و دشنام و مرده باد و زنده باد گفتن یک سو است و یک تا از این قصه‌ها را گفتن یک سو.

د جنگ او بنسټپالې پر ضد...

پوری چی ورته د استفادی وړ وو، نوموړی دولت ددی جنایتکارانو څخه پلوی کول زمونږ د خلکو د گټو او آزادی او دموکراسی د راټلونکی په پرتله غوره گڼلی دی.

مونږ خوشحاله یو او ویاړو چه تر اوسه پوری مو هیڅ ډول زورزیاتۍ، هیڅ ډول سیاسی او مالی جوړجاړی او هیڅ ډول ملاحظه‌کاری ته سر ندی ټیټ کړی او د امریکا د دولت دغه سیاست مو تل غندلی دی، په داسی حال کې چه د امریکا خلک هغه ستر ولس بولو چی د بشریت د سوکالی او د نړی د علمی او ټولنیزو بریالیتوبونو او پرمختګ کی یی ډیر لوی رول لوبولی دی.

بیا هم په ډیر فخر سره غواړو اعلان کړو چی که څه هم «راوا» تل د امریکا دولت او ددی هیواد دولتی سازمانونو د مرستی څخه بی برخی وه، خو په مقابل کی یی د زرگونو امریکایی ماشومانو، ځوانانو او ښځو او سړو د مادی او معنوی مرستو مدیون ده. زمونږ د ډول ډول پروژو په لاره اچول او پرمختګ پرته ددی مرستو څخه نه عملی کیدونکی وی. د امریکا د خلکو څخه زمونږ د زړه له کومی قدردانی او مننه په «راوا» باندی د «امریکایی ضد» تور لگولو ځواب دی.

کله چی امریکا په افغانستان باندی نظامی عملیات پیل کړل، مونږ هغه نه په افغانستان باندی تیری وگاڼه او نه هم د افغانستان د خلکو په ضد جگړه او یا د اسلام او مسلمانانو په ضد لښکر ایستل. بلکه هغه مو د امریکا د دولت نوی معامله او دعوا د خپلو پرونی نوکرانو او یارانو سره ولله. د جوړجاړی کوونکو ښځینه سازمانونو برعکس، د طالبانو، القاعده او هم داشان د جهادی جنایتکارانو له منځه وړل زمونږ لومړنی هدف جوړوی. خو له هغه ځایه چی د امریکا پخوانی نوکرانو ته سزا ورکول، زمونږ د بی‌گناه او د بنسټپالانو په لاس خوریدلو خلکو د وینو توتیدلو سبب ګرځیده، مونږ نشو کولای چی د امریکا د دولت له جنگ سره په افغانستان کی مخالفت ونکړو، په تیره بیا چی مونږ په هماغه لومړیو ورځو کی وویل چی که چیرته ملګری ملتونه په کلکه او بشپړه توګه هیڅ یو هیواد ته اجازه ورنکړی چی طالبانو ته وسله او پیسې ولېږی او په مقابل کی یی د ټولو علاقمندو هیوادونو څخه وغواړی چی په افغانستان کی د بنسټپالې ضد او

۳-د طالبانو د پرځيدو نه وروسته حالات

د طالبی رژیم او القاعده د راپرځیدو وروسته د بن غونډه جوړه شوه چې لنډ مهاله دولت او هغه څه چې باید شپږو میاشتو کی اجرا کړی و، تا کی د پخوانی پاچا د پلویانو نه پرته د گډون کوونکو درې پر څلورمه برخه د «شمال ائتلاف» معلوم الحاله نمایندگانو او د گلبدین په شان تروریسته استازو جوړوله. په هم دی خاطر هم دلویدیز د بی شاته تبلیغاتو سره سره، د بن غونډی نشو کولای زمونږ د خلکو لپاره د سولی او دموکراسی زیری وی. هغه کسانو ته د مهمو وزارتخانو ورکول چی زمونږ خلک لا تر اوسه هم د هغوی د وحشیانه جنایتونو د کابوس څخه ندی خلاص شوی، د کابل او نورو ولایتونو د امنیتی وضعی خرابیدل د «شمال ائتلاف» د ماهیت په اړوند زمونږ قضاوت او پیشبینی د یو زرم ځل لپاره صحیح وښودله.

د پالیز د شنه ښکاره کولو لپاره په دولت کی د یوی یادو ښځو (د ایران مزدور حزب پوری تړلو او یا په وروستیو ۲۲ کالو کی د هر پوله رژیم سره جوړ جاري کوونکو) گډون مخکی د هر څه نه د افغانستان ښځو ته سپکاوی دی، نه د هغوی حقوقو ته پاملرنه.

د افغانستان ښځی آزادی شوی نه دی. دا واقعیت د نیویارک تایمز د ۲۰۰۱ کال د نوامبر په ۱۹ نیټه ورځپاڼی د یوی کونډی په هکله چی اته ماشومان یی درلودل، په پیره ښه توگه څرگند کړی دی چی ویی لیکل: «اوس بالاخره هغه آزاده ده چی سوالگری وکړی»!

«راوا» په خپل وار تل په دی تینگار کړی دی چی پرته د افغانستان د خلکو نه بل هیڅ څوا کنشی کولای او نه غواړی چی زمونږ سره مرسته وکړی او په تاریخ کی هم داسی یو بهرنی هیواد یا هیوادونه نه دی لیدل شوی یو ملت ته آزادی وروبخښی چی په خپله د بنسټپالو په لاس د هغوی د تور بختی او په ځنځیر کی ساتلو د عواملو څخه وی.

له همدی امله وو چی «راوا» د طالبانو، القاعده او نورو بنسټپالو ضد پاڅیدلو لپاره په خلکو باندی غږ وکړ چی له یوی خوا په دغه پاڅون سره د امریکا بمباری او په نتیجه کی یی د بی گناه خلکو وژلو ته هیڅ لاره نه پرېښوده او له بلی خوا خونړیو مذهبیانو نشو کولای په قدرت کی برخه واخلي.

اوس ښاغلی کرزی چی نه کوم تشکیلات لری او نه کوم وسله وال ځواک، د «شمال ائتلاف» د تبهکارانو په لاس کی د خپلو څو تنو هم خیالانو سره یو ځای برمه دی. که څه هم په خپله بنسټپال ندی، خو د «امیر» برهان الدین خان او په تیرو وختونو کی د هغه باند سره د جوړجاړی له کبله کیدای شی داسی خیال وکړی چی گنی ددی تبهکارانو زغمل او د ربانی په شان د اړه مارانو درناوی کول به په اوسنیو حالاتو کی د خلاصون لاره وی.

ولی مگر هغه نه پوهیږی چی دی تبهکارانو د طالبانو او القاعده په پرته په خلکو باندی لا دیر ناخبښونکی بی ناموسانه جنایتونه او خیانتونه کړی دی او له هغه ځایه چی په څو کلونو کی یی د «دپلوماتیکو مسئولیتونو» تر شا د امارت او وزارت او سفارت او

هیروینو تجارت او په افسانه ای توگه د پیسو راټولولو او لوټولو مزه ځکی ده، په دولت کی د بنسټیزو او مهمو مقاماتو په درلودلو باندی بسنه نکوی او د هغه وخت لپاره ورځی شمیری چه ټول وا کپه خپل لاس کی ونیسی؟ د احمدشاه مسعود د تقدیس لپاره د هغوی کانگی راوپونکی هلی ځلی او د هغه د عکسونو لاندی په پیری گرمی سره سینه ږبول، ټول راتلونکی توطئو ته د چمتو کیدلو لپاره دی. هغوی د طالبانو څخه زیاتتره د عبدالله عزام او اسامه په شان کسانو د غلامی حلقه په غوږونو کی اچولی او ددوی ټوک خوړونکی وو. خپل ظاهری حالت ته د دوی بیزو دوله پاملرنه او په آخری موډل اروپایی کالیو ځان سینگارولو باندی تینگار، کیدای شی د هغوی اصلی څیره په لویدیځ کی د یو شمیر بی خبره خلکو د سترگو نه پټه کړی، خو د هغوی په لستونو کی د وینو څاڅکی به هیڅکله زمونږ د خلکو څخه پټی نشی کړای.

په پکتیا او ننگرهار کی د جهادی بنسټپالو یو بل سره نښتی، په هزاره جات کی د کریم خلیلی غږیږی، په شمال کی د دوستم او دهغه د کرکجن باند بد معاشیانی، په لویدیځ کی د اسماعیل خان نوی ځان پلورنی او په بدخشان کی د ربانی او د هغه د وژونکو هم لاسو توطئی جوړول او داسی نور او نور ټول د نوموړو جنایتکارانو د شرارت او شخړو نه ټکو کارنامو خبر ورکوی چی په افغانستان کی د سولی او دموکراسی په راتگ سره، خپل د دین خرڅونی او رذالت او شناعت دوکانونه تړلی گوری او په همدی خاطر پدی لټون کی دی چی یو ځلی بیا د کابل د وینو په حمام کی ولامبی او خپله وا کمښی په خلکو وچلوی. د ډاکټر عبدالرحمن له منځه وړل، پخوانی پاچا، کرزی او د هغی دوستانو ته د لومړنیو د خطر نه ټکو اشارو ورکولو څخه گڼل کیږی او زمونږ خلکو د سپکو او شرموونکو دښمنانو د هغو نقشو یوه پیره کوچنی بیلگه ده چی د خپلی وا کمښی لا اوږدولو لپاره یی په سر کی لری. ډاکټر عبدالرحمن ته یی پیر وخت ورنکې ځکه پوهیدل چی د هغی په واسطه د احمدشاه مسعود، ډاکټر عبدالله، جنرال فهیم او د جمعیت اسلامی نورو سرکردگانو رازونو برېښول به دهغوی آخرنی ماسک هم څیری کړی.

ښاغلی کرزی، زمونږ خلک شاید تاسی دوهم شاه شجاع او دوهم ببرک و نه بولی ځکه چی د گلبدین، سیاف، خلیلی او د هغوی د هم لاسو په څیر انسان وژونکو کسانو پر ځای په دی ځانگړی بحرانی حالاتو کی رامنځ ته کړی شوی وی. خو د جهادی غلیمانو سره ستاسی دغه ټول جوړجاړی کول او د هغوی سره هم آوازه کیدلو ادامه به هیڅکله و نه بخښی، هغه جوړجاړی چی تاسی به هم هیڅ ځای ته و نه رسوی. ستاسی او د بل هر یو کس چی په افغانستان کی به وا کتر لاسه کړی، د صداقت، لیاقت او ارزښت د پیمانی بنسټیز معیار د بنسټپالو او د هغوی بهرنی بادارانو سره ستاسی د چلند څرنگوالی او د دموکراسی اصولو ته وفاداری ده. ځینی کسان په افغانستان کی د «ملی جوړجاړی» د ضرورت خبری کوی او په آلمان او نورو هیوادونو کی

د نازیانو د بڅېښې مثالونه راوړی.

کهچیرې دا ډول خبرې د افغانې بنسټپالو د بنسټ او تاریخ څخه د بې خبرۍ له کبله نه وي، نو د افغانانو څخه د خپلو کورنیو د غړو د جنازو په سر د خوښې څرگندونې نه پرته بله کومه معنی نلری.

څنگه ممکنه ده د هغو کسانو سره پخلاینه وشي چې د ۷۱ نه تر ۷۵ کاله پورې په خلکو باندې د ټولو بې رحمیو، بې ناموسیو، او خیانت عاملان وو؛ چې نه یواځې د خپلو کړو وړو څخه د پښیماني او شرم احساس نه کوی، بلکه په ډیر کبر او آرام ژبه د وزارت او سفارت په چوکيو باندې ډډه وهي؟

لومړی خو شاید هیڅ یو داسې نازی رهبر پاتې نه وي چې په اعدام او ابدی حبس باندې نه وي محکوم شوی، او دویمه او د ټولو نه مهمه دا چې که دویمه درجه نازیان مړه شوي نه وي یا په زندانونو کې خوسا شوي او محکمې ته نوی رابنکل شوي، نو لاقل نه په آلمان او نه په بل هیڅ یو هیواد کې د ملت راتلونکي او سرونه هغوی ته ونه سپارل شو او د حکومت په رأس کې ورته ځای ورنکړی شو. غواړو نړۍ وپوهیږي چې د افغانې بنسټپالو جنایتونه، نه نازیانو او فاشیستانو او نه د ځمکې پر مخ بلې هیڅ انساني ضد ډلې او رژیم ندی کړي. آن د دوی وروڼه په الجزایر کې چې د نوی پیدا شوي ماشومانو د ستونې پری کولو څخه خوند اخلي، په خپلو میندو، خویندو او وروڼو تیری نکوي په داسې حال کې چې د «شمال ائتلاف» د جنایتکارانو دود معمولاً لومړی په قربانیانو باندې تیری کول او وروسته د هغوی مال او ځان اخیستل دی.

دی جلادانو سره چې په تیره بیا چې د وا کدارۍ په چوکي هم کښینول شوي وي، پخلاینه نشي کیدای، تر څو چې دوی د محاکمې میز ته نوی رابنکل شوي، په ها گکې د نورو کسانو محاکمه، جنگي جنایتکارانو او د بشریت خلاف د جنایت د مرتکبینو په توگه نیمگړي، مسخره او د غرض نه ډک حرکت ښکاري. صربي او غیر صربي جنایتکاران د هغوی افغانې جهادی انډیوالانو په پرتله، بې گناه ماشومان ښکاري.

که د طالبانو او القاعدې په خلاف لښکر ایستل بر حقه دی، د «شمال ائتلاف» باندونو جنایتونو ته گوته نیول لا ډیر ضروري او پر ځای دی.

ځینی کسان هم پوښتنه کوي چې ولې «راوا» یو وا کمڼ خوا کهم نه مني؟ ډیر ساده، ځکه چې تراوسه پورې مو هیڅ یو دموکراتیک او د ښځو په برحقه حقوقو باندې باور لرونکی ځوا کندی لیدلی او د داسې یو ځوا کرامنځ ته کیدلو لپاره ضروري ده چې خاین کسان او ډلې بریښوي شي.

مونږ د هغو شیطانانو سره چې د لسو کلونو جنایت او خیانت داغونه پر تندې لری او یا کهتر عبدالرحمن غوندې کسان په ډیره بز دلانه توگه وژني، هیڅکله تفاهم نشو درلودلی.

۴- د سولې تأمینول

په داسې حال کې چې د څو زرو بهرنیو عسکرو د شتوالی سره سره آن په کابل کې د امنیت نشتوالی دومره زیات وي، په ټول هیواد کې د امنیت د تامین، د لویې جرگې د چارو مخ ته بیولو او په تیره بیا د انتخاباتو لپاره پرته د ملگرو ملتونو د یو موثر سوله ساتونکي ځوا ک د ځای پر ځای کیدلو بله لاره نشته. سره له دې چې د ملگرو ملتونو په کارباندې نیوکې اوریدل کیږي، مونږ د دغه ځوا کشته والی په افغانستان کې د جهادی قصابانو د بیا بر لاسه کیدو په پرتله، گټور گڼو خو دا ځوا کو نه باید د هغو دولتونو څخه نه وي چې په مستقیم یا غیر مستقیمه توگه یی د بنسټپالو سره مرسته کړې لکه ترکیه چې د دوستم خوا یی نیولی وه.

۵- گاونډی هیوادونه

د ایران رژیم وروسته له دې چې په کلونو کلونو یی گلبدین په غیږ کې ونیو او د «قبرس پروسه» یی ورته جوړه کړه، اوس ظاهراً هغه ته طلاق ورکوي. خو دا پرته د یوې توطیې نه بل څه ندی. د ایران خونړی رژیم یواځې غواړي چې په اصطلاح د گلبدین د عاق کولو د تبلیغاتو د دورې لاندې د افغانستان د یووالی د منځه وړلو په خاطر خپل خطرنا کاو مزورانه فعالیتونه چې د خپلو کړۍ په غوږ مریانو، اسماعیل خان او کریم خلیلی د باندونو له لاری یی تر سره کول غواړي، پټ کړي.

د ایران ولایت فقیه رژیم د خپلو طالبی وروڼو د پښتو له امله په ریدریدو راغلی او د افغانستان د اوبو د تل لپاره خړو ساتلو پخاطر یی آن د طالبانو او القاعده غړو ته هم له پناه ورکولو څخه ډډه نده کړې. که زمونږ بدمرغه هیواد په لویدیځ کې د ایران غوندې وینی څښونکي گاونډی لری په ختیځ او جنوب کې پا کستان سره ګډه پوله لری چې د ۲۳ کالو په بهیر کې یی بنسټپالو ډلې، استخباراتي دستگاؤ او د هغوی ځینی ځانگړي رهبران د جنایتکاره بنسټپالانو او طالبانو په پالنې او غټولو کې ونه درلودلی ده. که څه هم د پا کستان اوسنی دولت ددی هیواد د تروریزستو گوندونو د مهار کولو لپاره ځینی اقدامات کړي دي مگر څرنگه چې «راوا» په یوې اعلامیې کې یادونه کړې ده دا چال چلند زمونږ د خلکو د اعتماد جلبولو لپاره بسندویه ندی مگر دا چې ۱) د گلبدین د باند او د هغه په شان د نورو کسانو په سل گونو د سپړې وژنې، سپړې ستونې، لوټونې او شکنجې ورکولو او د نورو جنایتونو دوسیې رامنځ ته شې او ددی تروریزستو باندونو سرکردگان چې تراوسه پورې په پا کستان کې اوسیږي، د قرباني شوو کورنیو د عریضو په اساس محاکمه او مجازات شې. او ۲) د «جمعیت خدام الفرقان» رهبران او هغې پورې تړلې نور کسان د ملاعبدال حکیم مجاهد په گډون چې پرته له همهغې طالبی ډلې چې په نوی کټې سینگار شوي بل څه ندی، و نیول شې، محاکمه او مجازات شې. د تاجیکستان او ازبکستان حکومتونه هم یواځې او یواځې د «شمال ائتلاف» تروریزستانو ته د کلونو کلونو مرستو ورکولو پورې

ده.

لکه څرنگه چې په موقت دولت کی یو یې ښځی پرځای ویلی (خو د قوم پرسته او جنايتکاره بنسټپالې گوند په رهبري کی د غږيتوب درلودلو څخه ددغی ښځی انکار کول، دروغ دی)، چی هغه د خلکو څخه نمایندگی نه کوی، دا حتمي نده چی د خلکو منتخب نماینده نه اوسی او یا د هغوی څخه د جغرافیایی لحاظه په کلونو کلونو لیږی. اساسی خبره داده چی سوچ د بنسټپالې د مکروب او گند څخه پاک وی تر څو د طالبی او جهادی د وینو او خیانت نه پک بهیر سره په مبارزه کی په هیوادپاله، دموکراتیکه او پر مخ تللی فکری جبهی کی ودریږی. که لویه جرگه د دغسی جبهی ښکارندوی نه وی، نو بیا به د بنسټپالو او نورو ټولو ضد دموکراتیکو سوچونو او فکرونو په گټه، فیصلی کولو په خاطر یوه وسیله وی او بس.

۸-اساسی قانون

د ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) کال اساسی قانون د لاندنی بدلونونو په راوستلو سره د یو موټی بنسټپالو پرته کولای شی د افغانستان اکثریتوخلکو ته د منلو وړ وی:

-رسمی دین او مذهب ته د اشاری نه پوره کول. په نړی کی د پیرو مسلمانو هیوادونو اساسی قانون هم داسی اشاری نلری.

ولی باید د افغانستان اساسی قانون د دغه دموکراتیک خصلت څخه بی برخي وی؟ ولی باید د یو ځانگړی دین او مذهب په رسمیت پیژندلو سره، نورو دینونو او مذهبونو باندی عقیده لرونکی هیوادوال له نظره وغورځول شی؟

ددی د پاره چی اساسی قانون پخپله د بنسټپالو باندونو او فرقه‌ای دښمنیو د پیدا کیدلو په لار کی یو خنثی شی، باید په هغی کی روښانه شی چی د دین او مذهب څخه د سیاسی مقاصدو لپاره کار اخیستل بنددی اوسرغی وونکی به یی دقانونی څارنی لاندی و نیول شی. -مونږ په وار وار ویلی دی چی د دین په نوم د بنسټپالې طاعون او یابلی هری بلا او آفت څخه زموږ د خلکو د خلاصون یواځنی لاره څه نن او څه سبا د سیاست او دولت څخه د دین بیلتون دی.

ددی ټکی څرگندونه د مسلمانو هیوادونو په اساسی قانون کی کومه عجیبه او اسلامی ضد خبره نده او هیڅ دلیل نلری چی د افغانستان اساسی قانون د دموکراسی دغه اساسی رکن نه خالی وی. هغه څوک چی سکيولاریزم د «دین ضد» او هغی ته ورته یوه غوښتنه گنی، که له جهالت څخه نه وی نو په پوهیدلی یا ناپوهیدلی توگه بنسټپالو ته خدمت کوی.

-په پارلمان کی د ښځو استازو ته د ثابتی برخي ټا کل.

-د هر نوم او پلمی لاندی د شکنجی او اعدام له منځه وړل.

پدی برخه کی به «راوا» خپل وړاندیزونه په پراخه توگه په مناسب وخت کی اعلام کړی.

۹-راتلونکی دولت

«راوا» د لنډ مهاله حکومت د ترکیب په نظر کی نیولو سره، هغه په

اړو اسنادو په افشا کولو او د هغوی سره په راتلونکی کی هیڅ پوله مرستی نه کولو په وعدی ورکولو سره کولای شی چی د خلکو اعتماد جلب کړی.

عده افغانستان بیا ودانول

داسی یو هیواد ته چی بنسټپاله مافیا پوره وا کمنی پکښی لری، د بلیونونو ډالرو لیږل غیر له دی چی د دوی چپونه پک او د هیواد په دننه او بهرکی د هغوی تروریستی فعالیتونه آسانه کړی، د افغانستان ملت ته به بله هیڅ بالارښته گټه ونلری. په داسی یو هیواد کی چی لا تراوسه پوری په هغه کی د قانون او حتی دموکراتیک پوله دولت ښی نښانی هم نه لیدل کیږی، پیر اقتصادی او اجتماعی مسایل باید په عمده توگه د سیاسی مسایلو په شان په نظر کی ونیول شی. د خلکو په گټه د افغانستان د اقتصادی او اجتماعی مسایلو حلول لومړی تر هرڅه داسی یو دولت پوری اړه لری چی په دموکراتیکو اصولو ولاړ وی.

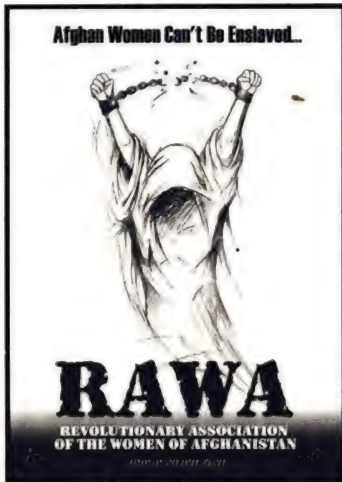
مونږ افغانستان سره د مرستی کولو ټولو مینه‌والو هیوادونو څخه غواړو چی دغه پورتنی ټکی ته په غور سره پاملرنه وکړی.

۷-لویه جرگه

«راوا» په نننی نړی کی لویه جرگه یو دموکراتیک او د منلو وړ نهاد نه گنی. خو په عین حال کی په دی باور ده چی په اوسنیو حالاتو کی چی د بنسټپالو سرنیزی سیوری لا د هیواد څخه ندی لیږی شوی، کولای شی چی مثبت رول هم ولوبوی خو پداسی حال کی چی د جرگی د جوړولو ۲۱ کسيزه کمسیون هیڅ یو غړی هم د جهادی جنايتکارانو پر ضد د مبارزی سابقه نلری او حتی ځینو یی د طالبانو په وړاندی جوړ جاپی او چپتیا غوره کړی وه، نو بیا د راتلونکی لویی جرگی کفایت او ماهیت د سوال لاندی راځی. د حیرانتیا خبره خو داده چی د کمسیون د غړو څخه یوه ښځه پرته له دی چی د پرچم گوند سره اړیکی لری، کابل ته د ربانی د باند ننوتلو سره سم، دنړیوالو خپرونو په زور جوړه او خلکو ته وروپیژندل شوه! هغه د چا څخه نمایندگی کوی؟

داسی ښکاری چی د لخدربراهیمی وطنی مشاوران له بده مرغه بریالی شوی چی د کمسیون د غړو په ټا کلوی هغه زموږ د خلکو د هیلو ضد لوری ته واړوی خو هغه باید پوه شی چی که چیری د لویی جرگی څخه هم د موقت دولت په شان د بنسټپالې بوی اوچت وی، یواځی ملگری ملتونه به په هیواد کی ددغی نوی فاجعی مسئول وگڼل شی او هیڅ څوک به د هغی وطنی مشاورانو ته ارزښت ورنکړی. په هر نهاد کی د کسانو ټا کلولپاره یواځی ملیت او مذهب په پام کی نیول بس ندی. بنسټیره خبره داده چی ټول ټول ملیتونو او مذهبونو پوری تړلی کسان څومره د بنسټپالې د مکروب څخه پاک کدی. غیر له دی کاملاً امکان لری چی په افغانستان کی میشته قومونو او مذهبونو پوری اړوند هغه کسان چی ټول یا زیاتره یی د بنسټپالې په مکروب ککړدی، لویی جرگی ته لار پیدا کړی چی نتیجه یی بی له ویلو څرگنده

«زنان افغانستان برده شده نمی‌توانند»



پوستر [۴۵ × ۵۷ سانتیمتر] را در بدل قیمت و هزینه پستی آن ۹۰,۰۰۰ افغانستانی
[۴ دالر امریکایی] بدست آورید

پریبرده داسی کسان پیدا شی چی په احمقانه توگه مدعی شی چی د افغانستان ښځی له دینی او سنتی نظر نه، د مینځنی پېړۍ طالبی او جهادی استبداد منلی شی او د آزادی او دموکراسی درلودلو لیاقت او ارزښت نلری. «د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» چی زیاتره د دوو لسیزو د مشکلاتو او مرگ څخه د ډاریدلو پرته بی د دموکراسی او د ښځو خلاصون او وا کمڼی لپاره مبارزه کړی، یو ځلی بیا پرته له دی چی د ښځو ضد او ارتجاعی هجویاتو ته پام وکړی، په رنځیدلو ښځو باندی په تکیه کولو او زموږ د هیواد د ټولو دموکراسی پلوه ځوا کونوسره په یو موټی کیدلو سره د یوی شپې لپاره آرام ندی ناست، د خپلو غوښتنو څخه یو گام هم وروسته ندی تللی او دمینا د وینو څخه په الهام اخیستلو د پخوا څخه لا په پیره ټینگه هیله به د یو آزاد، دموکراتیک او آباد افغانستان لپاره د هیواد د ښځو د لښکر په لومړیو کرښو کی وجنګیدی او د نړی د آزادی غوښتونکو ښځو د ستر لښکر د یوی برخې په توگه به خپل نقش او برخه ادا کړی.

پراخه دی وی د جنگ او بنسټپالی ضد او د آزادی او دموکراسی لپاره د افغانستان د ښځو د مبارزی پلوی!

ژوندی دی وی د «راوا» یووالی د ټولی نړی د آزادی غوښتونکو ښځو او سازمانونو سره! ■

«د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» (راوا)

۱۷ کب ۱۳۸۰ (د ۲۰۰۲ کال د مارچ ۸)

افغانستان کی د دموکراسی راوستلو لپاره صالح او قادر نه گڼی. که څه هم ښاعلی کرزی او د هغه د گوتو په شمیر همفکرانو د دموکراسی سره خپل تعهد اعلان کړی، خو لاسونه او پښی یی د هغوی په څنگ کی ناستو دموکراسی ضد قسم خوړلو دښمنانو له خوا ټپل شوی دی.

مونږ غواړو چی راتلونکی دولت باید په لاندنیو ټکو ولاړ وی:

- د دموکراسی اصولو او موازینو او سکیولاریزم ته چی د دموکراسی اساسی ستنه ده، پرته د اوتو بوتو وفاداری درلودل.

- د ښځو او د هغوی د جامو اغوستلو څرنگوالی په اړوند د هر ډول حکم او فتوا او داسی څیزونو منع کول. مگر د ښځو ضد یولس کاله وحشیانه او رذیلانه جنګیدل بس ندی؟

- د پرچم او خلق، جهادی او طالبی خاد او نورو جاسوسی دستگاوو، شکنجی او ځورولو، په بشپړه توگه له منځه وړل او د هغوی د بی‌ننگی نه ټکو کارونو د تاریخ لپاره موزیم جوړول.

- د هغو کسانو دکړو وړو پلټنه چی د ۲۳ کالو په بهیر کی یی ملی خیانتونه، جنګی جنایتونه، د بشر حقوق څخه څرگنده سرغړونه کړی او ملی شتمنی یی غلا کړی دی.

- د ټولو هغه مدرسو او نورو ځالو بند او غیر قانونی اعلانول چی په کی جهادیان او طالبان وروزل شی.

- د سل گونو ملیونو ډالرو په برخه کی چی جهادی او طالبی لوټمارانو ددی وطن د ملی شتمنی او د عامو خلکو او یا د نړیوالو مرستندویه کمیټو څخه غلا کړی دی، تحقیق او د هغوی بیا لاس ته راوړلو لپاره هڅی کول. د هغی له جملی څخه هغه لس ملیون ډالره چی نواز شریف صبغت‌اله‌مجددی ته ورکړی وو، که څه هم د جهادی رهبرانو په واسطه د سل گونو ملیونو ډالرو وهلو په پرتله دا یو کوچنی رقم دی، خو له نیکه مرغه ټول د هغی څخه خبر دی او نه کیږی چی سترگی پری پټی کړی.

- د جهادی او طالبی گوندونو لوړ رتبه کسانو ته په لوړو مقامونو کی ځای نه ورکول په خاصه توگه هغه روشنفکران چی په داخل یا خارج کی یی خپل استعداد، قلم او حنجره په پیری بیشرمی سره دغو غلیمانو باندی پلورلی دی. او افغانستان ته د امریکا، کاناډا او اروپا څخه د طالبانو او «شمال ائتلاف» د دغه ایدولوگانو بیرته راغوښتنه، تر څو چی جهادی او طالبی جنایتکارانو ته د دومره خاینانه مریتوب په خاطر محاکمه شی.

پریبرده چی دښمنان او بد نیتان هر تور چی غواړی، په «راوا» ووهی، پریبرده چی د جهادی او طالبی باندونو په اصطلاح روشنفکره نوکران د «راوا» ضد د سپکو او بی‌ځایه خبرو کولو څخه ستړی نشی؛

این برگ پرنده ما در بازی خطرناک سیاسی است که غرب در افغانستان شروع کرده است و به ما کمک میکند که در نهایت به جهانیان اعلام کنیم که راه حل اولیه و موثر معضل زنان در همه کشورهای اسلام زده اعلام جدایی مذهب از دولت است و اسلام «لیبرال و سنجیده» در نهایت چیزی شبیه به جمهوری اسلامی خواهد بود که فقط در یکسال دهها زن را تا سینه در خاک فرو کرده و سنگسار میکند و هزاران معترض و مخالف را در زندانها نگه داشته و برای مردم هیچ حقی را قائل نیست. اینها امروز توجه کسی را جلب نمیکند آنچه جالب توجه است پروپاگاندا وحشتناک غرب در مورد لیبرال بودن و سنجیده بودن خاتمی است.

دوستان گرمی

خوشبختانه امروز توجه‌ها به سازمان شما زیاد است. از این فرصت باید نهایت استفاده را کرد که نه بعنوان سازمانی در حاشیه و بدون چهره بلکه با معرفی چهره‌های متعدد و بعنوان یکی از مدعیان قدرت در وسط صحنه سیاسی در افغانستان و در مقابل چشم جهانیان ظاهر شد و با دفاع از تغییرات اساسی سمپاتی و توجه جنبش مترقی زنان در کشورهای اسلام زده را نیز جلب کرد.

برای همه ما فعالین گرایش مترقی و برابری طلب در جنبش زنان در کشورهای اسلام زده، سرنوشت جنبش مترقی زنان در افغانستان و مبارزه برای بهبود موقعیت زنان در افغانستان امری حیاتی است. بهمین دلیل با تمام قوا برای دفاع از تثبیت پرنسپهای پیشرفته و بین‌المللی در این جنبش خواهیم کوشید.

برای همه شما در مبارزات پرنمری که به پیش میبرید، صمیمانه آرزوی موفقیت میکنم و دست همگی شما را می‌فشاریم.

زنده باد همبستگی بین‌المللی جنبش برابری طلبانه زنان
پیروز باد مبارزات زنان افغانستان برای یک زندگی انسانی

مینا احدی ۲۵ دسامبر ۲۰۰۱ ■

نامه سرکشاده به فعالین...

توجه‌اش به مسئله زنان در افغانستان معطوف شده، خود از معضلات متعددی رنج میبرد که عطف توجه به آنها ما را در جلب همبستگی این جنبش و قویتر ظاهر شدن آن کمک میکند.

جنبشی که ما با آن طرف هستیم، بعضا برخلاف نیت خیر خود از عینک دولتها غربی و معضل زنان در کشورهای اسلام زده نگاه میکند و یک جنبه مبارزه، نقد و پلمیک و درگیر شدن با پیش فرضها و تزهایی غلطی است که این جنبش به آن اعتقاد دارد.

تصویر رایج در این جنبش متأسفانه اینست که مردم در کشورهای اسلام زده به نوعی فرهنگ و اعتقاداتی قرون وسطایی دارند و جنبش اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی، برآیند این فرهنگ و این اعتقادات است. در ادامه این تز ارتجاعی که منبع تغذیه‌اش تئوری نسبیت فرهنگی است، جهانشمولی حقوق زنان زیر پا گذاشته شده و عملاً در مقابل اولیه‌ترین خواستهای مترقی و انسانی که مربوط به صد سال پیش بشر است، سنگ اندازی میشود. چقدر تأسف آور است که ما در قلب اروپا و در همان جلسه کلن باید فعال جنبش زنان در اروپا را قانع میکردیم که اگر در افغانستان جدایی مذهب از دولت اعلام شود، مردم بر علیه آن نخواهند بود. بر عکس مردم تشنه قطع شدن دست باندهای مافیایی اسلامی از قدرت و خواهان یک زندگی آزاد مرفه و انسانی اند.

برای برداشتن قدم از قدم در جنبش زنان در دنیا و اعلام یک همبستگی موثر و قوی باید به این تزها تاخت و از جهانشمولی حقوق زنان و از پرنسپهای انسانی در دفاع از حقوق زنان دفاع کرد.

برنامه غرب در افغانستان امروز اینست که یک حکومت سر براه کماکان قومی و اسلامی را حمایت کند. در این سناریو نقش سازمانهای مدافع حقوق انسانی و حقوق زنان نیز تعریف شده است، نهادهایی که حرف از تغییر رادیکال و اساسی نمی‌زنند و در نهایت به انجام برخی پروژه‌های انتفاعی می‌پردازند.

در مقابل این سناریو فعالین جنبش زنان در افغانستان اتفاقاً امروز رسالت مهمی برگردن دارند. با وضوح و صراحت کامل باید از این اصل اساسی حرف زد که اگر خواهان تغییر در زندگی زنان هستیم باید از تغییر در قوانین حرف بزنیم و باید از لغو قوانین آپارتاید جنسی در کلیت خود و تمام و کمال حرف بزنیم و در صدر آن باید علناً و رسماً جدایی مذهب از دولت را اعلام کنیم.

«به بنیادگرایی بگو نه!»

ورقه چسبدار «راوا» (۱۲×۹ سانتیمتر)
به زبان انگلیسی

برای دریافت آن به ما بنویسید

RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan
rawa@rawa.org



واقعیت این است که آقای کرزی در بین نیروهای «ائتلاف شمال» منحل شده و بدون مشوره فهیم کاری نمی‌تواند. او در این اواخر از گروپ‌های محقق و انوری در حال فاصله گرفتن است. وزرایی که در خط کرزی قرار دارند به جدیت طرح‌های وزارت پلان را رد می‌نمایند.

بین کابینه کرزی سه گانگی آشکار است. نیروی مسلط را گروپ فهیم می‌سازد، گروپ کرزی که حمایت شورای نظار را دارد ناگزیر است زیر سایه فهیم و قانونی راه بروند و مشاغل عمده و کلیدی را برای آنان واگذار نمایند. حوزه‌های پلیس در اختیار قانونی، حوزه استخباراتی و نیز پسته‌های اطراف شهر کابل تماماً زیر نظر فهیم اند. مردم به این باور اند که آنچه امریکا می‌خواست نشده. پسته‌ها خلع سلاح نشده، جانیان و رهزنان مانند

گذشته در شهر و اطراف نزدیک شهر گشت و گذار دارند. بی‌امنیتی، دزدی و آدم‌ربایی رو به افزایش است.

از زمان ورود افراد «ائتلاف شمال» به کابل تا حال نظر به احصایه بخش‌های جنایی قومندانی امنیه کابل ۴۸۰ اراده وسایط نقلیه به طرف شمالی و پغمان برده شده و اکثریت در یوران آن‌ها کشته شده اند. حدود ۶۷۱ حادثه جنایی در ۱۶ حوزه شهر کابل بعد از ماه جدی ۱۳۸۰ رخ داده که شامل قتل، سرقت، زنا، لواط، فرار از خانه و جعل‌کاری می‌باشد.

تقریباً در کلیه حادثه‌ها افراد مسلح، آمرین حوزه‌ها و افراد حوزه‌های استخباراتی شریک اند.

جنرال جرئت آمر امنیت وزارت داخله می‌گوید: «راپورها می‌رساند که عده‌ای از افراد حوزه‌های پلیس در واقعاتی مانند سرقت و فاحشه‌خانه‌ها دخیل اند، در غیر آن سارقین نمی‌توانند از طرف شب گشت و گذار کنند.» مثلاً ضابط زمیری در حوزه پنجم پلیس مستقیماً در سرقت‌ها دست دارد.

نمونه‌هایی از حوادثی که به وقوع پیوسته اند

در غرب شهر:

● در دلو سال ۱۳۸۰ افراد مسلح حوزه پنجم به خانه گل‌آقا داخل شده اموال منزل را با خود می‌برند.

● در ۲۵ دلو ۱۳۸۰ افراد حوزه پنجم در نزدیکی قلعه نیاززیگ عبدالصمد نام را می‌کشند و مبلغ ۱۵۰ هزار کلدار او را به سرقت می‌برند.

● به تاریخ ۲ ماه حوت ۱۳۸۰ در ساحه پل سوخته سارقین نجف‌علی را در خانه‌اش بسته کرده سه تخته قالین‌اش را با خود می‌برند.

● شب ۱۰ حوت ۱۳۸۰ دزدان مربوط سیاف در ساحه قرغه

گزارش‌هایی از سرزمین...

دادند. وی در مصاحبه‌ای باز هم گلبدین را خاین خطاب کرد. چندی قبل شایع شد که حدود ۳۰۰ نفر از باند گلبدین به رهبری سباوون و تعدادی از پاکستانی‌ها تصمیم کودتایی علیه کرزی را داشتند که بالاخره به تاریخ ۲۰ حمل ۱۳۸۱ یونس قانونی اعلام کرد که دسته کودتاچیان به رهبری سباوون و دیگر افراد حزب اسلامی از خانه او در وزیراکبرخان دستگیر شدند. تاریخ دقیق این دستگیری اعلام نشد. آنان مدعی بودند که این گروپ در نظر داشتند که مزاحمتی در جریان آمدن ظاهرشاه، لویه جرگه و نیروهای صلح ایجاد نمایند و حتی تصمیم قتل کرزی را داشتند.

داکتر عبدالله برخلاف قانونی طی کنفرانس مطبوعاتی به تاریخ ۲۱ حمل اظهار نمود که هیچ کودتایی در

میان نبود و صرف حدود ۱۶۰ نفر از اعضای حزب اسلامی به جرم اخلاف نظم عامه از منزل سباوون بازداشت شدند و قضیه تحت تحقیق قرار دارد.

گلبدین همه این‌ها را رد نموده و گفته که او در کابل هیچ نیرو ندارد. سباوون که در جمله بازداشت شدگان نیست گفته که وی با یک تعداد از مجاهدین خود مهمان بوده و مهمانان پاکستانی‌اش را هم به جرم اخلاف نظم عامه محبوس کرده اند. قرار معلوم سباوون فعلاً نزد سیاف در پغمان است.

کارمندان ریاست اول، سه و ریاست تحقیق از جزئیات چیزی نمی‌دانند. ذکر یک تن از افراد با سابقه استخبارات گفت: «اختلافات درونی فهیم، قانونی و ربانی در حال رشد است به نظر من اینان همه دسیسه‌های شخص فهیم است که جنرال عارف رییس استخبارات نیز با او همدست می‌باشد. فهیم می‌خواهد زیر این نام‌ها در آمدن ظاهرشاه و لویه جرگه اخلاف کند.»

مختصری از وضعیت امنیتی شهر کابل در سه ماه گذشته

سه ماه و چند روز از عمر اداره موقت می‌گذرد. از موارد فیصله شده در بن ۲۰ فیصد آن هم عملی نمی‌شود. روشنفکران، استادان، معلمان، ماموران که خیلی خوشبینانه دوره اداره موقت را استقبال می‌کردند حال بر آن اند که: «امریکا کرزی را بازی داد؛ خودش آدم بی‌کفایت بود؛ او اخوانی است و در صف آنان قرار دارد؛ و...»

را شام ۲۵ حوت ۱۳۸۰ در نزدیکی خانه‌اش دو نفر مسلح از موتر پایین و مبلغ ۳۸۰۰۰ کلدار و ساعت دستی وی را می‌گیرند.

● در خوشحال‌خان‌مینه دو قتل نامعلوم صورت می‌گیرد که نه قاتل معلوم می‌شود و نه مقتولین.

● به تاریخ ۲۱ حوت ۱۳۸۰ موتر سراچه شخصی احمدعلی هراتی از پروان سوم توسط دو نفر مسلح توقف و احمدعلی را از موتر پایین کرده آن را با خود می‌برند.

● در شام ۱۷ حوت ۱۳۸۰ تکسی دریور ظریف در افشار ناحیه پنجم سرقت می‌شود. سارقین مربوط افراد ناحیه پنجم بوده که دریور را در خانه‌های ویران بسته و موتر را به طرف پغمان می‌برند.

● در ساحه دشت برچی، قرغه، خوشحال‌مینه مردم بعد از تاریکی شام گشت و گذار نمی‌توانند.

● به تاریخ ۲۵ حوت ۱۳۸۰ در خواجه‌بغرا نزدیک جکشن برق سه نفر مسلح که به گفته مردم مربوط ماموریت پلیس حوزه آن جا بودند ساعت دو شب وارد منزل قلندر شده و خواهان سه صدهزار افغانی می‌شوند. پسر قلندر بنام محمدظاهر پول را برای شان می‌دهد. یکی از دزدان از اتاق خارج می‌شود در این اثنا زن صاحب خانه به دزد مسلح حمله می‌کند و سلاح را از او گرفته بالای او فیر می‌کند که دزد جابجا کشته می‌شود. زن با سلاح خود عقب دو دزد دیگر دویده در کوچه بر آنان فیر می‌کند ولی زن با گلوله دزدان جانش را می‌بازد و دو دزد با پول‌ها فرار می‌کنند. جسد دزد کشته شده تا سه روز در شفاخانه بود و گفته می‌شد که او مربوط حوزه پلیس و از بگرام شمالی بود.

در مرکز شهر:

● به تاریخ ۲۵ حوت ۱۳۸۰ صفی‌اله با مبلغ سه صدلک افغانی به طرف خانه خود روان بود. وی از طرف دو نفر مسلح بنام شاه‌آغا و شاه‌ولی که مربوط استخبارات حوزه اول بودند، توقف داده می‌شود که بعد از تلاشی پول‌ها را از او می‌گیرند و خودش را رها می‌کنند.

● به تاریخ ۲۵ حوت ۱۳۸۰ جسد انارگل ولد دلاور مربوط غوربند در ساحه خانه‌های کهنه مرادخانی پیدا شده که از طرف مردم محل پول جمع‌آوری شده و دفن گردید. به هويت جسد از روی تذکره‌ای که در جیش بود پی بردند.

● چندین مرتبه دکان‌های رادیوفروشی و کاست‌فروشی بازار ده‌افغانان از طرف شب دزدیده شده و پلیس حوزه دوم نیز اعتراف نمود که از گرفتاری دزدان عاجز است.

بصیر سالنگی قومندان عمومی امنیه کابل هم به این بی‌امنیی اعتراف نموده: «روزانه صدها حادثه جنایی در کابل رخ می‌دهد که ما موفق به گرفتاری مجرمان نمی‌باشیم.»

● به تاریخ ۲۴ حوت ۱۳۸۰ امان‌اله تلافروش سرای شهزاده

منزل عبدالرشید را به تاراج می‌برند.

● به تاریخ ۱۲ حوت ۱۳۸۰ در ده‌بوری که مربوط حوزه سوم امنیتی است، ساعت ۸ شام دو نفر مسلح داخل منزل لطیفه نام شده به وی تجاوز می‌نمایند.

● در پل‌سرخ توسط یک نفر مسلح به نام رحیم‌گواه به غوتی زن جوانی تجاوز صورت می‌گیرد که توسط همسایه‌ها افشا می‌شود.

● به تاریخ ۱۲ حوت ۱۳۸۰ در دهمزنگ پسر بچه نوجوان بنام فرید که شاگرد بایسکل‌ساز بود، در خانه‌های ویران همان ساحه مورد تجاوز یک جهادی بنام امان قرار می‌گیرد.

در ناحیه اول:

در این ساحه مردمان بیچاره و مهاجرین در خانه‌های نیمه ویران زندگی می‌نمایند.

● در ساحه مسجد حضرت‌ها دو نفر مسلح به پیکی دختر اشرف تجاوز می‌کنند. یکی از آنان بنام زلمی دستگیر می‌شود اما با دادن مقداری پول به ماموران حوزه رها می‌شود.

● در عقب شوربازار زن جوانی بنام صوفیه‌گدایی می‌کرد که توسط دو تن از کارمندان حوزه هشتم استخبارات یکی بنام فهیم‌احد و دومی غفور مورد تجاوز قرار می‌گیرد. همسایه‌ها متوجه می‌شوند اما آن دو مرد با استفاده از فیر تفنگچه فرار می‌کنند و مردم محل صوفیه بی‌پناه را به قومندانی امنیه تسلیم می‌کنند.

در شرق شهر:

● به تاریخ ۱۴ دلو ۱۳۸۰ جمعه‌خان حینی که به طرف خانه خود در کارته‌نو روان بود توسط سه نفر مسلح از حوزه هشتم توقف داده شده و بعد از تلاشی و گرفتن ۵ لک افغانی و بایسکلش رها می‌شود.

● به تاریخ ۲۵ دلو ۱۳۸۰ سه نفر دزد مسلح وارد خانه صاحب‌جان واقع در قلعه‌چ می‌شود که در اثر فیر مرمی پسر ۸ ساله صاحب‌جان جابجا به هلاکت می‌رسد.

● در حوت ۱۳۸۰ در قلعه‌زمان‌خان اموال خانه امیرجان‌لوگری که پسرش در وزارت داخله پلیس است سرقت می‌شود.

● شام ۱۰ حوت ۱۳۸۰ در نزدیکی گمرک کابل موتر سراچه از طرف افراد مسلح توقف و دریور آن شیرو از قریه تره‌خیل را کشته و موتر را می‌دزدند.

● در قلعه‌نچارهای خیرخانه کانیتینر مواد کوپونی ماموران شب ۱۸ حوت ۱۳۸۰ به سرقت می‌رود.

● در خواجه‌بغرای خیرخانه زینب دختر واحد غوربندی ساعت ۸ شب ۲۰ حوت ۱۳۸۰ توسط افراد مسلح از خانه‌اش فرار داده می‌شود که تاکنون از سرنوشت او اطلاعی نیست.

● در قلعه‌موسی شهرنو حاجی بسم‌اله نمک‌فروش مندوی کابل

ضرب گلوله‌ها واقع شد که تلفات جانی نداشت اما موتر شان از بین رفت.

شایعه است که این ترورها به دستور «ائتلاف شمال» انجام می‌گیرد تا به کسب بیشتر امتیاز و امکانات مادی نایل آیند. غماش

از بی‌ناموسی‌ها و جنایتکاری‌های آغاشیرین سالنگی

قصه جنایات یکی از جلادان جهادی به نام آغاشیرین سالنگی که قبلاً لقب جنرالی را از رهبر جنایتکارتر از خود ربانی اخذ نموده و لقب ملا را برادران طالبی‌اش به او اعطا نمودند.

این مارموشک خونخوار قبل از شروع جنگ مقاومت نزد یکی از زمینداران به اسم حاجی میرزاخان پارو کشی می‌کرد ولی بعد از ظهور احزاب جهادی با باند گلبندین شروع به کار کرد. و برای اثبات جلاد و جهادی بودنش حتی از کشتن برادر خود هم دریغ نورزید. قبل از به قدرت رسیدن جنایتکاران جهادی، او در شهر چاریکار به دزدی، رهنی و تجاوز مشغول بود. چنانچه به دختری به اسم نوریه ساکن شهر چاریکار دست می‌اندازد که بعداً دختر معصوم مجبور می‌شود با خواهرزاده‌ی بدنام و منحرفش ازدواج کند. وی به حیوانات هم رحم نداشت. روزی مردی را با خرش که از نزدیک خانه‌اش می‌گذشت تیرباران می‌کند.

خواهرش به اسم پری‌گل و خواهرزاده‌هایش به نام‌های لطیفه، پروین و ظریفه در هرزگی و بدکاری در زمان خلق و پرچم نام داشتند. آنان روزها و شب‌ها را با یعقوبی و آصف فروزان در دفتر می‌گذراندند و دختران بی‌گناه را گمراه می‌ساختند.

آغاشیرین چندین بار از رکاب یک جنایتکار به جنایتکار دیگر می‌پیوست و بعد از قدرت یافتن خاینان جهادی با شورای نظار کار را شروع نمود. خواهرزاده‌اش بالای اسب خود به لیسه هره‌جلالی ولایت پروان می‌رفت و دخترانی را زیر چشم می‌کرد. آغاشیرین سه زن و تعمیرهای مجلل در

شهر چاریکار داشت. وی از تاراج شفاخانه نمبر ۲ اردو و مسجد آن،

آغاشیرین از «بچه‌های جمعیت اسلامی که به پرکت جهادی بودن از پارو کشی به «جنرالی» و ملیونری رسید.

عکس انفجار دهنده‌ی خاین به‌های پایمان را با یکی از همسرانش در دوی نشان می‌دهد.

اطلاع داد که شب گذشته دکانش باز و دوسیت تلا و مبلغ ۵۲۵ لک افغانی دزدیده شده.

● به تاریخ ۲۰ حوت ۱۳۸۰ حاجی علی‌حق که در مندوی باغ‌قاضی دکاندار است اطلاع داد که دو نفر مسلح ملبس با لباس پلیسی ساعت ۹ شب وارد اتاقش در یک آپارتمان سرای داخل شهر شده و مبلغ ۳۶۰۰۰۰ افغانی و ۴۰۰۰۰ کلداری و سایر لوازم را به سرقت برده اند.

● محمدطاهر بعد از تبدیلی مقداری پول کلداری به افغانی به سوی خانه خود روان بود که در ده‌افغانان در ملأعام از طرف دو نفر تفنگچه‌دار متوقف و پولش بزور از نزدش گرفته شده و دزدان با موتر خود فرار می‌کنند.

● فاضله زن جوانی باشندده ده‌افغانان در لب دریای کابل مشغول لباس‌شویی بود که دو نفر جوان بنام این که محصل اند و لباس‌ها و روحایی‌های شان ضرورت به شستن دارد، نزد او آمده و به فاضله قبولانند که برای شستن کالا به خانه شان بروند که تا امروز از سرنوشت وی خبری نیست.

● ساعت ۱۱:۳۰ شب ۹ حمل ۸۱ افراد مسلح وارد خانه صفرمحمد شدند. آنان بعد از جمع‌آوری اموال خانه و پول نقد می‌خواستند به دختر جوان صفرمحمد تجاوز کنند. صفرمحمد و خانمش جان‌بیگم مقاومت نمودند که هر دو کشته شدند. دزدان فرار نمودند ولی دختر صفرمحمد اعصابش را از دست داده است. ● نیروهای صلح در زمینه تأمین امنیت مردم نقش اساسی ندارند آنان در ساحه پلچرخ قرارگاه دارند که از طرف شب و روز صرف وظیفه گزیه آن هم در جاده‌های عمومی را دارند. در حوادثی که رخ می‌دهد و در کار حوزه‌های امنیتی دخالتی ندارند.

به گفته مردم آنان در حقیقت حافظ صلح خود می‌باشند!

● به تاریخ ۱۸ حمل ۱۳۸۱ یک راکت به قرارگاه نیروهای حافظ صلح اصابت کرد که تلفات جانی نداشت.

● ساعت ۱۱ قبل از ظهر ۲۰ حمل ۱۳۸۱ یک عسکر انگلیس را در منطقه چمن شخص یا اشخاص ناشناسی با ضرب تبر کشتند.

● شام ۲۱ حمل ۱۳۸۱ در دشت برچی عسکری انگلیس به فیر گلوله کشته شد.

● به تاریخ ۱۴ حمل گزیه نیروهای خارجی در قلعه فاضل‌بیگ هدف



مهاجر شود ولی برادر بزرگم قبول نکرد. هر زمانی که جنگ می شد و خانه را تلاشی می کردند من با برادرم در تنور مخفی می شدیم. این بار ۴ ماه قبل وقتی طالبان آمدند، من از ترس خود را به طویله بین گاهها پنهان کردم. پدر و مادرم از ترس می لرزیدند آنان داخل طویله شده به پدرم گفتند: «او هزاره ما نفرهای آغاشیرین سالنگی هستیم بگو که سلاحها و پیسه را کجا پنهان کردی؟» پدر و مادرم که گریه می کردند گفتند: «ما هیچ چیز به جز از یک بچه دیوانه نداریم.» کسی از آنان گفت بین گاهها را بپالید آنان شروع کردند. بعد از چند دقیقه دست یکی از آنان به چادرم خورد با صدای بلند نعره زد «یافتیم!» همه بالای علفها جمع شدند. پدر و مادرم گریه و زاری می کردند به قنداق تفنگ به سینه مادرم زدند. در حالی که میله تفنگ را به سینه هر دو شان گرفته بودند هر پنج نفر به من تجاوز نمودند.»

در حالی که سیل اشک از چشمانش جاری بود گفت: «سه ماه می شود که در کارته سخی کابل زندگی می کنیم. پدر از شدت لت و کوب قادر به حرکت نیست. برادرم بوت پالش است و من و مادرم پشم می ریسیم تا زندگی خود را پیش ببریم.»

ع. س.

مردم کابل و نیروهای «ائتلاف شمال»

با عده ای کثیری از اهالی کابل که تا حال با آنان تماس برقرار شده، عمدتاً مقایسه آتی را بین نیروهای گذشته و حال تکرار می کنند و چنین ابراز نظر می دارند که قوای طالبان یک نیروی وابسته به بیگانه، مرکب از فاشیست های مذهبی افغانی، عربی، پاکستانی، چیچنی، ازبکی، چینی و غیره با چشم های سرمه ای و عمامه به سر و ریش و بروت های انبوه و موهای ژولیده و شیشی، دارای افکاری شیشی و بویناک و اعمال فشارهای گوناگون، مردم ما را به جان آورده بودند.

اما نیروهای پلنگی پوش در شهر کابل را نیز با ترکیب گروه های بنیادگرا، پرچمی، خادی، ستمی و وهابی که به بیگانگان وابسته بوده و با زور آنان در کابل «مسلط» شده اند. مردم آنان را به مثابه

ریاست عمومی تعمیرات وزارت دفاع، غند ۷۱۷ گارد، لیسه ملالی، ریاست عمومی رادیو تلویزیون و افغان فلم و باجگیری از مسافران در عرض راه سرک نو به سوی پروان تعمیرهایی در چاریکار و کارته پروان و پروان سوم اعمار نمود. روزی در زمان اقتدارش در کابل ساعت ۱۰ صبح در هنگام راکت باران گلبدین به سوی رادیو تلویزیون، دختری از کارمندان رادیو تلویزیون که از ترس به منزل تحتانی استدیوهای رادیو پناه می برد، مورد تجاوز قرار می گیرد. دختر می نالید و ضجه می کرد: «تباه و نابود شدم...» اما این بی ناموس می گوید: «خیر اس چه گپ شده شما مامورین دولت کجا آبرو و عزت داشتید.»

زمانی گویا آغاشیرین با برادران شورای نظاراش «اختلاف» پیدا کرده و توسط آنان روانه زندان پنجشیر می شود. بعد از رهایی به صفوف برادران طالبی اش پیوست و آن پکول سمبول تبهکاری را به لنگی رذالت طالبی تبدیل نمود.

او راهی ولایت بامیان هم شد و مردم آن جا را به خون و آتش کشید. وی قبل از برادران طالبی خود اقدام به انفجار بت بامیان نموده طوری که گفته بود: «افراد سه بیرل از مواد منفجره را در زیر بت بزرگ گذاشتند.» بعد از فرو ریختن قسمتی از بت افراد وی شروع به توتّه کردن سنگ های بت نموده و آن ها را به کابل و پاکستان منتقل و به فروش رسانیدند.

سگان خونخوار وی در جریان حمله به بامیان به ده ها دختر تجاوز نمودند که یکی از این قربانیان قصه خود را چنین برایم نقل کرد:

«نامم "ز" است. پدرم "س" نام دارد (نامها محفوظ) اصلاً از قریه سرخدره بامیان هستیم. پدرم زمانی که در کابل بودیم در یک سفارت کار می کرد. تا صنف چهارم در لیسه زرغونه درس خوانده ام. ما دو خواهر و دو برادر هستیم. برادر کلانم معلول است او در زمان رژیم پوشالی در جلال آباد عسکر بود و با اصابت پارچه راکت پایش را از دست داده و اعصابش هم خراب است. خواهرم در ده اغراباطر با مردی ازدواج نموده که پنج کودک دارد. در حمله دوم طالبان منطقه شان سوزانیده شد و یک دختر دوازده ساله رقیه و پسر ۹ ساله اش علی گم شدند. مردم به خواهرم گفتند که طالبان تعدادی از کودکان را بالای پنجابی ها و وهابی ها فروخته اند. خواهرم به پاکستان مهاجر شد و تا زمانی که از بامیان خارج می شد برای کودکانش چیغ و فریاد می زد.

فامیل ما می خواست با خواهرم به پاکستان

آنجا وظیفه می‌دهد.

یکی از روزها که دوا باید از بازار خریداری می‌شد، ابوسعید آمده و از دختر می‌خواهد با وی برای خریداری دوا برود. شاه‌بی‌بی همراه گرگ درنده سوار موتر شده که مستقیماً به طرف خانه عرب برده می‌شود. عرب بی‌ناموس به دختر جوان تجاوز می‌نماید. فردای آن شب دخترک به طرف حوزه رفته و عرض حال می‌کند. اما او از آنجا به آمریت جنایی ولایت آورده می‌شود و بعد از تحقیق خود شاه‌بی‌بی مقصر قلمداد شده از بلاک‌های مهاجرین اخراج می‌گردد. اما ابوسعید بی‌ناموس اصلاً برای تحقیق احضار نمی‌شود.

سلیم

مؤسسه پروگرام مواد غذایی جهانی (WFP) از طریق نانوایی‌های شهر کابل به زنان بیوه صاحب کارت روزانه پنج قرص نان به قیمت ارزان توزیع می‌نمود.

به تاریخ ۸ مارچ به مناسبت روز زن اعلام نمودند که باید تمام زنان در روز معینه به نانوایی‌ها بیایند و پنج قرص نان را به طور رایگان اخذ نمایند.

در نانوایی کارته پروان از ساعت ۶ صبح توزیع نان آغاز شده بود. باران شدید می‌بارید. تمام زنان پیر و جوان و کودکان به دور نانوایی جمع شده بودند. موتر مؤسسه با سه نفر هیئت رسیده و شروع به توزیع نان کردند. به خاطر نظم آن جا یکی از افراد هیئت به نام بصیر چوبی را به دست گرفته بالای سر زنان ایستاده بود. چوب به سر یک زن به نام کریمه خورد. کریمه با خیلی عصبانیت شروع به داد و فریاد نموده گفت: «خدایا از طرف طالبان هم چوب و کیبل به فرق خود می‌خوردیم و حال به نام روز زن هم توسط این نوکران خارجی چوب می‌خوریم.» یک زن دیگر هم فریاد زد که «ما زنان از طرف طالبان و غلامان پاکستانی مورد توهین و تحقیر بودیم و امروز از دست این جنایتکاران. اگر این بی‌شرف‌ها دست ما را از کار نمی‌گرفتند و جنگ قدرت نمی‌کردند ما چرا به این روز می‌افتادیم که با گدایی در عقب نانوایی "روز زن" را تجلیل کنیم...»

مزار

ک.س.

طالبان و ظاهر شاه

در مجلسی که در میزان ۱۳۷۹ به مناسبت اعدام دو نوجوان برگزار شده بود قاضی محکمه بلخ بنام «قضاوتوال نوراحمد» بعد از صحبت در مورد اجرای حکم محکمه، اعدام و غیره ظاهرشاه را آماج قرار داده به شخصیت «منحوس و ناپذیرفتنی» او پرداخت: «ظاهرشاه در فرانسه و امریکا گشت و گذار می‌کند و ریش‌اش کل

شاهشجاعان باد رفته ولی پمپ شده می‌دانند که استقرار آزادی و دموکراسی در سایه حکومت آنان برای مردم خواب و خیال خواهد بود. مردم خود را فعلاً اسیر این مکاران حس می‌کنند که با ریش کوتاه و پروت‌های آراسته و لباس‌های نسبتاً منظم و کوتاه می‌کشند تا با زرنگی‌های بیشتر از «طلبه کرام» به جاسوسی و خدمت به بیگانه‌ها در قدرت بمانند.

استاد عبدالغفارگردیزی کارمند فرهنگی و سابق صاحب‌منصب گفت: «سگ زرد برادر شغال است. هر دو نیرو (طالب و ائتلاف شمال) نمی‌توانند مثل آزادی و دموکراسی برای افغانستان باشند. نیروهای تازه وارد با آرایش جدید و رنگ و روغن مالیدن به رخسار پلید و منحوس شان می‌خواهند چهره خون‌آلود گذشته خویش را در زیر پتلون و لباس‌های منظم پلنگی ببوشانند.»

احمدضیاً کتابدار در شهر کابل گفت: «نیروهای تازه وارد را مردم می‌شناسند. آزموده را آزمودن خطاست. اینان نمی‌توانند با پخش سرودهای ملی و اجازه دادن به موزیک مردم را فریب داده و قدرت را در انحصار خود بگیرند.» او نیز راه نجات مردم ما را از چنگال این جانپان، ورود نیروهای حافظ صلح و انعقاد لویه‌جرگه و انتخاب حکومت بر اساس اراده ملت می‌دانست.

فرشته سابق معلم که فعلاً مجبور به گدایی است، گفت: «چادری خود را پس نخواهم کرد. زیرا مطمئن به امنیت نیستیم. من هرزگی و چشم‌پارگی اینان را تجربه کرده‌ام و گزند و بی‌ناموسی آنان را دیده‌ام. این نیروها همان‌هاییست که ده‌ها دختر جوان و زن به خاطر نجات یافتن از تجاوز شان دست به خودکشی زدند و از منازل چند طبقه خود را به زیر پرتاب نمودند.»

ر.س

دفاع طالبان از بی‌ناموسی عرب‌ها

● ابوسعیدبن‌نعمان از سرگروپ‌های افراد مسلح اسامه‌بن‌لادن در ساحه کارته‌سه نزدیکی‌های پل سرخ زندگی می‌نمود. وی گاه‌گاهی غرض انجام وظیفه که روشن نبود به بلاک‌های سابقه سفارت روسیه که زنان مهاجر شمالی در آنجا زندگی می‌نمایند، رفت و آمد داشت.

به تاریخ ۲ سرطان ۱۳۸۰ در حالی که از بلاک‌ها دیدن می‌کرد متوجه زن مریضی می‌شود که در حالت بسیار بد قرار دارد. مریض را به اجازه پوسته امنیتی به عنوان کمک با خود برده و در یکی از شفاخانه‌ها بستر می‌سازد. و بعد از چند روز از همانجا دختری به نام شاه‌بی‌بی را به عنوان پایواز مریض در

تصمیم گرفتند موصوف را به حیث رییس پوهنځی ادبیات و علوم بشری تعیین نمایند.

خشکسالی و قومندان جهادی

... خشکسالی و قحطی بیشتر از هر جای دیگر قریه جات دور از شهر را با مشکلات روبرو ساخته است. به تاریخ ۱۲ سرطان ۷۹ در ولسوالی چاربولک قریه شالی اریق بیشتر از ۳۰۰ نفر برای ادای نماز جنازه از دهها قریه جمع شده بودند تا در وقت معین یعنی ۱۲ ظهر میت را غسل بدهند اما به علت نبود آب مراسم تا ساعت ۳ بعد از ظهر معطل شد. مردم توسط شتر در بیرلها برای شستن میت از قریه های دیگر آب آوردند. این در حالی است که در قریه های بالاجوی و ایلاباد، قومندان اختر سالانه دهها خروار پخته حاصل می کند و آب نهر قریه های پایین جوی را بند انداخته به زور حق آبه می گیرد. مردم قریه های پایین جوی موضع را به رییس آبیاری مزار عریضه نمودند. رییس صاحب در جواب می گوید: «موی در پای زیب نمی دهد زیبش موی در سر است». ا.ن.

جنایت های پیرم قل

در شهر رستاق قبل و بعد از به میان آمدن حکومت جهادی ها جنایت بیشماری صورت گرفته است که گوشه ای از آن را بازگو می کنم.

● پیرم قل در زمان تسلط حزب اسلامی تحت امر ملانادر که مردم او را به نام نادر جلال می شناسند، به ترور و دهشت افگنی مصروف بود. وی با مولوی عبدالحلیم که معاون ملانادر بود افراد روشنفکر را به قتل می رسانیدند. چند بار مردم اعتراض نمودند که چرا مسلمانان را می کشید. پیرم قل می گفت: «اگر مسلمان باشند به جنت می روند و اگر کافر باشند به دوزخ».

● پیرم قل با هجوم شورای نظار به پوسه های دولت در سال ۱۳۶۶ از طرف آن شورا حاکمیت جهادی ها را به دست گرفت و با قوای حزب اسلامی که زیر رهبری «امور حسن در غرب شهر رستاق بود مقابله مسلحانه نمود که هشتاد نفر از افراد قریه های گرگان،

است، با زنان خارجی یکجا شراب می خورد، امکان ندارد که دوباره در افغانستان به عنوان رهبر و نماینده مردم قبول شود زیرا او کمونیست است، ضد دین است. توجه کنید که نماینده های او آمده برای مردم پول می دهند. از امارت اسلامی طرفداری نمایند نه از ملحدین.» بعد رشته سخن را والی بلخ نوراله نوری گرفته افزود: «ظاهرشاه در ارگ حوض آببازی داشت، زنان یعنی ناموس وطن را در آنجا لج آببازی می داد و لذت می برد. او همان وقت با روسیه تعهد کرده بود که ریشه دین را از افغانستان ببرند. حالا این تعهد را با امریکا سر دست گرفته است. ولی طالبان کلام الله را در کشور جاری ساخته اند. تمام بدبختی هایی که از طرف خلقی ها، پرچمی ها و روس ها بالای مردم ما اعمال شد، از دست ظاهرشاه بود.»

فرومایگی «ادبی»

محمدعالم لیبب یک تن از سرکردگان باند دوستم که نامش حک لوحه سنگی روضه شریف است در همان دوران حکومت «پهلوانان» پیشنهاد کرده بود تا نام «انستیتیوت پیداگوژی رودکی» به خاطر بیگانه بودن نام رودکی به نام «انستیتیوب رسول پهلوان» عوض گردد. وی شعری در وصف رسول پهلوان «ابر مرد تاریخ» سروده بود که با آمدن طالبان و افشای مسئله، از طرف طالبان مقابل دهها تن لت مفصلی خورد. وی در زیر مشت و لگد طالبان تضرع کنان می گفت: «حال چندین شعر مدیحه برای شما نیز سروده ام بروید بخوانید.» او راست می گفت. بعداً طالبان نیز



آب باران در دشت های آبدار جمع می شود و مردم مالدار در آنجا به علت خشکسالی ناگزیر از همین آب، مایه ای کثیف، و گندیده استفاده می کنند.

سقاوه و سنگ علی را یکجا به قتل رساند.

● پیرمقل در سال ۱۳۷۰ سبب نفاق میان شهرکهنه و رستاق شده که روزانه صدها فیر هاوان، راکت و دیگر سلاح‌ها بین گروه‌های درگیر صورت می‌گرفت و در اثر آن‌ها صدها هموطن بی‌گناه ما از بین رفت.

● پیرمقل دستگاه مخفوفی از افراد جنایتکار دارد که متشکل از شریرترین افراد مانند باواقل، سیمان‌قل، منگلی‌قل، مولوی‌غفور و ... می‌باشند که همه ماهیتی یکسان دارند و همه صاحب زمین‌های زراعتی، رمه‌های گوسفند و گله‌های گاو و اسب می‌باشند و تمام امور اجتماعی و اقتصادی منطقه در دست آنان قرار دارد. آنان عشر زراعت، مواشی و دکان‌ها را از مردم به زور می‌گیرند. ظاهراً مکاتب دخترانه را فعال نموده اند که در آن‌ها تدریس مضامین ساینس ممنوع است و از مکاتب مذکور فقط به حیث آدرس دختران زیبا استفاده می‌شود.

● پیرمقل در ضدیت کامل با تاجیک‌ها است. وی در سال ۱۳۷۶ در خطابه نماز عید فطر گفته بود: «دوستم یک کمونیست است هرکس از او حمایت کند تیرباران می‌شود.» ولی توسط کریم دراز با دوستم به طور مخفی رابطه داشت. وقتی دوستم در کندز توسط قوای شورای نظار شکست خورد و عده‌ای از افرادش به قتل رسید. پیرمقل کریم دراز را در محضر عام تیرباران کرد.

● در زلزله سال ۱۳۷۷ در شهر رستاق که مقدار قابل توجه کمک‌های ملل متحد به رستاق سرازیر شد، پیرمقل نه تنها قسمت اعظم آن‌ها را غصب کرد بلکه توانست نزد شبکه‌های مختلف استخباراتی جهانی شناخته شود چنانچه دوباره با دوستم تماس گرفت و از طریق وی ترکیه و ازبکستان رفت و از طریق ملاجمشیدل‌قی یک سرمایدار عربی اهل بخارا پیوست.

● پیرمقل در حالی که اسماً در «اتحاد شمال» قرار دارد یک یاغی سرکش است و چندین بار گفته: «در منطقه‌ای که من حاکم هستم همه مردمش را غنیمت گرفته‌ام. این حاصل جهاد چندین ساله من می‌باشد. قانوناً هم منطقه حق من است و کسی دیگر حق ابراز نظر را ندارد.»

نامبرده در سنبله ۱۳۷۹ با افراد شورای نظار وارد جنگ شده که به کمک مطلب‌بیگ آنان را سرکوب نمود. تقریباً ۳۰ تن را اسیر گرفت که همه را تیرباران کرد و ۱۶ نفر را یکجا زیر خاک نموده بود. ملاابراهیم قومندان امنیه شهر رستاق، ملاخدای‌نظر قومندان غنچ، ملااحمد از خال‌دره تا کنون در زندان پیرمقل در رستاق به سر می‌برد.

● پیرمقل پس از حادثه ۱۱ سپتامبر وحشی‌تر شد. وی با طالب‌بچه‌ها یک پروژه وسیع مواد مخدر را در تالقان و ینگه‌قلعه به عهده داشت. زیر نام عشر و زکات به صورت اجباری از مردم پول اخاذی می‌کرد.

در رمضان سال ۱۳۸۰ تنها از دکانداران شهر به نام زکات شش هزار لک افغانی اخذ کرد.

● روز عید فطر ۱۳۸۰ پیرمقل مانند همیشه در برگزاری نماز عید وحشت آفرید. محل برگزاری نماز توسط افراد مسلح بازرسی می‌شد و نمازگزاران توسط سیمان‌قل و غلام‌محمدعابدی و کل‌صمد شناسایی می‌شدند و فقط از یک دروازه حق عبور داشتند. موعظه‌ها در مورد گذاشتن ریش و نکوهش اعمال ضد اسلامی بود. مولوی ابراهیم گفت: «پوشیدن دریشی عمل نادرست است. لچ کردن سر کار یهود و نصارا می‌باشد، خواندن مضامین ساینس بیهوده است و تراشیدن ریش مخالفت با اسلام است.»

پیرمقل گفت: «طالبان مسلمان بودند و من عده‌ای از آنان را با دوستم رابطه دادم که شاید مورد عفو قرار گیرند. آنان در ینگه‌قلعه کشته شدند که متأسفم.» و ضمن فحش فراوان به ربانی و سیاف به مردم گفت که ریش خود را تراشید.

● پس از ۱۱ سپتامبر به افراد خود دستور داد که جلو لویه جرگه را بگیرند.

● به سلسله پرتاب مواد توسط طیاره‌های امریکایی، درین شهر هم مواد پرتاب شد اما پیرمقل قبلاً به افراد خود وظیفه داده بود تا نگذارند مواد را مردم بگیرند و باید محل را به طور جدی تحت مراقبت داشته باشند. ملامنگی‌قل مشهور به آمر مالی‌لنگ، مخدوم‌کوتی، کل‌صمد، قومندان باباکچل، قومندان سلیم، ضابط‌غلام‌محمد، افراد انجنیر عصمت و قومندان عبدالحکیم به این کار موظف شدند. دو شب پهره کردند که شاید مواد پرتاب شود اما شب سوم که مواد پرتاب شد پهره‌داران خسته بودند و در محل حضور نداشتند. مواد توسط مردم عادی قریه‌ها جمع‌آوری شد. وقتی قومندانان از موضوع آگاه شدند خود را رسانیده و به لت و کوب مردم پرداختند. در اثر فیر مرمی کل‌صمد چندین نفر از جمله دو کودک خود را به چقری‌ای انداختند که دست و پاهای شان شکست.

مقداری از مواد که توسط مردم سنگ‌علی و سقاوه گرفته شده بود توسط قومندان عبدالسلام و ملاغلام به دستور پهلوان ابراهیم جمع‌آوری و به گدام‌های شخصی‌اش در قریه قریغاج انتقال داده شد.

پهلوان ابراهیم قاتلی است که پس از کشته شدن قومندان باباقل انتخاب شد. باباقل به امر او مخفیانه توسط یک فرد مسلح در کابل کشته شد. بعداً پهلوان ابراهیم این فرد را در شهر رستاق با فیر راکت به «انتقام» باباقل از بین برد. وی به نام این که طالبان به منطقه حمله نکنند در قریه کوک‌تابه بالای دریای کوچک پلی درست کرد که برای ساختن این پل ساده از مردم پول هنگفتی بدست آورد. وی در قتل محمدعبداله یکی از قومندانان برکنار شده و مولوی عبدالوهاب و عده‌ای از هوادارانش نقش اساسی داشت.

س. غ.

و فامیل خود را بی سرپرست ساخت. افغان گل خانم محمدامین به خاطر پیدا کردن یک لقمه نان هر روز در زمین های مردم کار می کرد و شام خانه می آمد. رینا که به سن شانزده سالگی رسید یکی از قومندانان مشهور به قومندان ستارقرقره به او تجاوز می کند و رینا هم از ترس بدنامی نمی تواند صدای خود را بکشد.

چند ماه بعد از آنکه رینا را عروسی کردند فامیل شوهر رینا گفت: «دختر شما خراب بود ما به خاطر ننگ افغانی او را طلاق نمی دهیم. ولی به حیث یک مزدور از او استفاده می کنیم.» بعد از آن روز بدبختی رینا شروع شد. روز پنج، شش تنور نان پخته می کرد، شوهر، خسر، خشو و حتی خواهران شوهرش او را مورد لت و کوب قرار می دادند. بالاخره رینا شبی از خانه پا به فرار گذاشته و تا وقت آذان ملا خود را به سرک عمومی می رساند. یک دریور که رینا را به این وضع می بیند می پرسد کجا می روی؟ رینا سرگذشتش را قصه کرده. و از او می خواهد که او را خانه ی مادرش برساند. موتروان بعد از خریدن یک چادری و یک جوره چپلیک رینا را به حوزه طالبان می برد بعد از چند روز فامیل شوهرش آمده رینا را با خود می برند و طالبان اخطار می دهند که دیگر رینا را لت و کوب نکنند. بعد از آن روز زندگی رینا بدتر می شود آنقدر لت و کوب می شود که بی هوش می شود. بعد از آن که به هوش می آید، تصمیم به خودکشی می گیرد و با خوردن یک مشت شیشه به زندگی خود خاتمه می دهد.

ق. غ.

سایه ی دالر و دشنه در شمال

● اکثر باشندگان ولسوالی دهدادی با افغان هایی که تحت نظر ملل متحد موظف به سروی ولسوالی دهدادی اند در منطقه گفتگو نموده اظهار داشتند که ربانی در روزهای ماه حمل به ولسوالی دهدادی آمده برای فامیل ها مبلغ ده لک افغانی کمک نموده تا در آینده اگر رای گیری شود به او رای بدهند. اما مردم ولسوالی در مصاحبه ها گفتند که ما را اگر چند صدلک هم بدهد به او رای

بی ناموسی های جنایتکاران «ائتلاف شمال»

● به تاریخ ۲۴ قوس ۱۳۸۰ حوالی ساعت ۱۰ شب دو موتر داتسن مسلح در قریه سالبارون مربوط ولسوالی چاربولک به چند خانه یورش برده، اموال را تاراج و یک نفر بنام آذر را به قتل رسانیدند. مردم قریه فردای آن شب به ولسوالی عارض شدند که هیچ کس به حرف آنان گوش نداد.

● روز سه شنبه ۱۳ قوس ۱۳۸۰ مردم منطقه بارگاه مربوط ولسوالی چمتال که اکثراً پشتون و ترکمن هستند، می خواستند به قومندان منزلا از قومندانان دوستم در آنچه تسلیم شوند. حزب وحدت بخاطر چور و چپاول خود مداخله نمود که در نتیجه ۱۵ نفر از مردم عادی کشته شدند.

● به تاریخ ۲۹ قوس ۱۳۸۰ شب چهارم عید در منطقه دشت شور، ۱۳ تن از افراد مسلح حزب وحدت داخل خانه محمداحسن شده به شکیلا دختر ۲۰ ساله، فریبا ۱۶ ساله و شگوفه ۲۰ ساله تجاوز می کنند.

● به تاریخ ۹ جدی ۱۳۸۰ در منطقه زراعت ۷ نفر مسلح از حزب وحدت به خانه خلیفه داوود داخل شده مردان را در یک اتاق انداخته و به دختران خلیفه داوود گینا ۱۴ ساله، پلوشه ۲۰ ساله و اناهیتا خانم خلیفه تجاوز می کنند. آنان به شفاخانه مراجعه کرده که قبل از تدای توسط افراد گارنیزون بخاطر سرپوش گذاشتن روی این جنایت، از شفاخانه بیرون می شوند.

ا. ن.

زن کشوری بنیادگرا زده

محمدامین کارگر فابریکه نساجی دختر خورد خود رینا را در سن هفت سالگی با یکی از خویشاوندان خود که او هم هفت سال بیشتر عمر نداشت نامزد کرد. بعد از چند سال محمدامین فوت کرد

**پراخه دی وی د جنگ او بنسټپالی ضد او د آزادی
او دموکراسی په خاطر د افغانستان د بنځو
د مبارزی څخه پلوی!**

نمی‌دهیم.

● در اثر جنگ‌هایی بین باند دوستم و ربانی در سمت شمال در قسمت‌های ولسوالی سنگ‌چارک و ولسوالی شولگره از طرفین زیادتر از ۳۰ نفر کشته و ده‌ها نفر زخمی شدند. به تاریخ ۱۲ ثور سال جاری جمعیت اسلامی برادر جنرال حبیب را گرفتار و به قرارگاه دروازه کودوبرق حبس نمود. جنرال حبیب از قریه سرآسیای میرقاسم‌جان که طرفدار دوستم می‌باشد ساعت ۳ بعد از ظهر ۱۲ ثور دست به جنگ زده ابتدا پوسته پل امام‌بوکری را خلع سلاح و تا چارسره کودوبرق پیشروی می‌نماید که در اثر مقاومت از طرف جمعیت در آنجا یک نفر کشته و یک نفر زخمی می‌شود. از طرفداران جنرال حبیب دو نفر زخمی می‌شوند. اما هیت صلح بین دو طرف صلح نموده و برادر جنرال حبیب از حبس خلاص گردید.

● در جریان انتخابات ولسوالی لوگر وکیل عبدالحمید از پشتون‌های لوگر که مقیم مزار و مخالف جهادیان بود اراده داشت خود را به نمایندگی از ولسوالی مردم لوگر کاندید کند و خواست با پسر خود (عبداللطیف) وارد لوگر شود. اما جمعیت در راه کمین کرده و پسر ۲۳ ساله وی را به قتل می‌رساند. در ولسوالی انتخابات لویه جرگه صورت نگرفت و به شکل انتصابی سه نفر و ده ملای گلبدینی که فعلاً جنبشی هستند و حاجی‌مذهب قومندان وحدت و رئیس شاه‌ولی مربوط جمعیت به لویه جرگه انتصاب می‌شوند.

● به تاریخ ۲ سرطان از ساعت ۳ بعد از ظهر درگیری بین حزب وحدت و جمعیت در منطقه گمرک شروع شد که ۲ نفر کشته و یک نفر زخمی از جمعیت به جا گذاشت. بعداً چهارراهی‌ها از طرف جمعیت و وحدت مسدود گردیده هر کدام مخالفین را دستگیر می‌کردند. جنگ بر سر پول بود. جمعیت می‌خواست پول یکی از افراد وحدتی را که تازه از ایران آمده بود به زور از وی بگیرد. نفر مذکور فرار نموده به قرارگاه حزب وحدت بنام مرتضی پناه برد که در نتیجه موجب درگیری شد.

نگرهار

ا.م.

د جنایت کار زرداد پیژندنه

زرداد د نگرهار د حصارک اوسیدونکی او پلار یی د خپل کلی سپین‌ریزی ؤ. زرداد په ووکتوب کی په زردوری او زرک یادیده او ناآرام خصلت یی درلوده. حصارک د پاکستان پولی ته نژدی وروسته پاتی سیمه ده او له پولی پوری خوا د پاکستان پالیسی داسی وه چی پولی ته نژدی افغانی متنفذین په څه ناڅه ډول ځان سره وټړی او رابطه ورسره وساتی. هغه وخت چی د روسانو د

یرغل په مقابل کی مقاومت شروع شو نو زرداد هم په شوکو او ډاډه اچولو لاس پوری کړ.

په پاکستان کی د ده کورنی د کچه گړی په کمپ کی اوسیدله چی غری یی په بدکاریو، لوټماری، اجرتی قتلونو او حتی د ماشومانو په تښتولو کی شکمن گڼل کیدل.

زرداد د گلبدین د باند یوه مهمه او غټه ستنه وه، څومره چی گلبدین د زرداد په مقابل کی سخاوت ښودو نو هماغسی زرداد هم لاس په نامه تابعدار نوکر ؤ، لیری زیاتی د انډیوالی اړیکی یی درلودلی. هغه زردوری (زرداد) چی پخوا د خپل کلی په بل سر کی چا نه پیژانده ډیر ژر د پیسو او سپیو او زور خاوند شو، د زور، ظلم او لوټماری خبرونه یی هری خواته خپاره شول، په تیره بیا د B.B.C خپرونو دده انسان دښمنه شخصیت ته لازياته هوا ورکوله او لیر زیات یی وپرساوه.

په هماغو ورځو کی چی دده د غلا او چپاول ورځی وی په خپله کورنی او د خپلو نورو کاسه څټونکو په منځ کی په بزرگ او شیخ صاحب یادیده خو د کلی او کمپ نورو خلکو ورته ددی زمانی فرعون او شداد وایه. دده یوه ټوپکی څو کاله وړاندی ماته داسی وویل: «چی بس په زړه کی مو دایو ارمان پاتی شو چی یوه ورځ دی خدای راولی چی مونږ (حزب اسلامی) د پاچا پل (د یکه‌توت او قلعه‌زمان‌خان په منځ کی) نه پوری وزو او له شیخ صاحب بزرگ سره لکه د باز په مشری د شاهینو یو سیل د دریم مکرویان په سپینو کوټرو منگولی ډکی کړو څو ووايم چی په هغو ورځو کی د گلبدین او ربانی په منځ کی تور غویان حلال شول او جوړه وشوه.»

کله چی د طالبانو د راتگ ورځی نژدی وی نو زرداد په لیری بی‌رحمی سره د کابل-جلال‌آباد لاره کی د مسافریانو او سودا گروډ مالونو په تالا کولو او د مسافرو د نیولو او ځورولو چاره نوره هم تیره کړی وه. ځینی وایی چی زرداد ته خبر ورکړ شوی ؤ چی مقاومت ونکړی، څرنگه چی د لوټ کولو وخت لږ پاتی ؤ نو ځکه یی لوټولو او تالان ته زور ورکاوه. بله عقیده داسی وه چی د بهرنیو دوستانو په مشوره یی خپلو ظلمونو او نا کردیو ته پښی اړم کړی وی چی خلک تر پوزی پوری راولی او ښه تنگ شی تر څو له مرگ نه په درد راضی شی او د طالبانو وا کمښی په ورین تندی ومنی. همدغه ډول په جلال‌آباد کی هم د فضل‌الحق مجاهد او حاجی‌زمان ډلو په ښکاره ډول د خلکو کورونه او حیا گانی لوټولی چی وروسته له مایام نه به په خپلو او بیگار شوو موټرو سپاره په کوڅو کی گرځیدل او یوه کور ته به ورتلل د کور نارینه به یی وټړل او ښځی به یی بی‌پته کړی او د کور ټول سامان به یی په موټرو کی بار کړ. هره شپه په هره کوڅه کی غلاوی او ډاډی غورځیدلی.

لنډه دا چی د زرداد د ټولو اعمالو او جنایتونو مسئولیت یواځی

(زرداد او گلبدين) په خپل مينځ كې نورې اړيكي هم لري. كله چې مکتوب زرداد ته راوړي نو لومړی زرداد ته ورته کار نه و ددی له کوهی نه بهر به نور انساني سپی ولاړ و او د چا ورتگ چې به زرداد ته گټور نه و نو خپلو سپیو ته یی به د هغه د خوړلو امر ورکوي او حیني به یی په کوتکونو وهل خو ملنگ نومی یی په پیرو پیژندگلوی او واسطو سره وکولی شول چې د زرداد کوهی ته ننوحي، زرداد چې مکتوب وليده او ورته ولوستل شو نو سمدستي یی د هماغه موټر کلی گانی راوايستلی او ملنگ ته یی مخامخ په هوا کښی ځوړندی بڼکته او پورته و خوړولی او ملنگ ته یی وویل چې "گلبدين لاڅه دی؟ او د هغه مکتوب به څه وي؟"

هغه موټر پیره موده زرداد سره و چې وروسته یی په کوم بل سپی څرخ کړ.

د بی گناه خلکو لوټول

● د زرداد د حاکمیت او اقتدار په وخت، مونږ په شریک ډول تجارت کؤ او غوښته مو چې یو مقدار غوړی او تیل (۴۲۰ تیم ۱۶ کیلویی غوړی او ۱۲۰ بوشکی ټیل) کابل ته انتقال کړو. د سروبی په ساحه کې چې د زرداد د قومندانۍ موقعیت و په ظلم او ستم یی موټر ودراره او ویی ویل چې دا تاسو په غلا کابل ته وړی او مونږ اجازه نه ورکوي چې خورا کی او سوخت مواد کابل ته ورسیري، ځکه هلته د مسعود اقتدار دی. نو مونږ ورته وویل چې بیرته یی جلال آباد ته وړو. هغوی ویل چې ستاسو د پلار مال خو ندی چې بیرته یی وړی، کومی پیسی چې تقریباً ۲۵ لکه افغانی د مصرف په خاطر مونږ سره وی په زور او وهلو یی واخیستی. مونږ د خپل نجات په خاطر او چې ژوندی پاتی شو د خپل مال نه تیر شولو او وتښتیدو، ځکه زمونږ یو ملگری چې قند نومېږی د لاری د بام څخه لاندی را گوزار کړ او ملا یی ماته شوه.

د بین المللی محکمې د بشري حقوقو څخه غواړو چې د دغه جنایتکار محکمه علنی شروع شی او زمونږ حق راته بیرته اعاده شی او نوموړی ته د بین الملل قوانینو سره برابر مجازات ورکړی شی.

حشمت

طالبان او مسعود قاتلان دی

څه موده پخوا د کری ولسوالی د وزیرو په کلی کی سرمعلم عبدالرحمن وفات شو. د قبر په سر یو دینی عالم چې مولوي کوډو خیل نومېږی تقریر ته پاڅیده. ده ویل «القاتلو والمقتول کلا همافی النار» (یعنی قاتل او مقتول دواړه چې هر څوک وی دوزخ ته حی) او مثال یی د اوسنیو جنگونو ورکړ چې طالبان یی له خپلو مخالفینو سره کوي، ده ویل «هر څوک چې په اوسنیو شرایطو کی د جنگ

دده او دده د ټوپک مارو سپیو په غاړه نه دی بلکه گلبدين (چې دی ورته د ځان په شان گران و او كله به چې د گلبدين ژوند ته خطر پېښیده نو زرداد به یی باهي گار و، له بلی خوا د کابل او کوهدامن، انگور او منی او د بامیانو پسونه به یی چهار آسیاب ته ورلیول. سر بیره پر دی چې دلویی لاری د عوایدو په نوم یی د گلبدين جنگی ماشین ته بودجه برابروله) اصلی مسول دی.

زرداد، قلم، چمن، سپی او گلبدين دا ټول د یو بوینا کزنحیر کړی دی.

د زرداد نه هیریدونکی خیانتونه

سلطان جان د سیدجان زوی د جلال آباد د انگورباغ اوسیدونکی چې پخوا د لوی سرحدی زره دار ټانک د مخاږی ضابط و، په زره دارو ټانکو کی یی تجربه درلوده او څه موده یی د ناصر په نوم د حزب یوه قومندان سره هم نوکری کړی ده. نوموړی چې څه موده د زرداد په هلی کی شامل شوی دی، داسی وایی "کله چې مونږ د مسعود خلاف کابل په توپونو ویشته نو ماته زرداد په خپله داسی وویل: "ضابط صاحب خیال کوه چې یوه گولی دی هم خطا لږه نشی. چې څه درته ټنکاریدل نو جگجگ لوی لوی تعمیرونه وله خو کوښښ کوه چې مکرویان او د ښار مرکز ضربه ضربه وولی چې څوک ژوندی پاتی نشی." هغه وایی: "یوه ورځ پا کستانی دوستان راغلی و چې ټانکونه اړه کړی نو څه یی ورسره موظف کړم چې ته ورسره همکاري وکړه. له ماهییر لاندی تر کوزتنگی پوری ټول ټانکونه په خاص مهارت سره اړی اړی او ټوټه ټوټه شول، نو زه هغه وخت بیا پوه شوم چې داسی افغانان ندی."

د زرداد - گلبدين يوه غلا

د ننگرهار د چارباغ صفا اوسیدونکی انجنیر ملنگ جان چې د محاذ ملی اسلامی د پېښور په ټیپو کی د ډیریوری وظیفه درلوده او اوس په جلال آباد کښی اوسیري. یو اراده هاتسن موټر په هرات کښی اخیستی و چې جلال آباد ته یی راوړی خو د نغلو په لار کښی د زرداد تلاشی دغه موټر د هغوی څخه ستون کړ.

انجنیر ملنگ جان چې د اسحاق گیلانی سره اړیکي درلودی له هغه نه د گلبدين په نوم یو خط اخلی او څو څو واره په کچه کړی کښی زرداد کور ته هم ورځی خو موټر لاس ته نه ورځی بیا چهار آسیاب ته حی گلبدين سره وینی هغه ورته مکتوب ورکوي او په ظاهره داسی ښایی چې هر ورو به موټر ورته وسپاری خو دوی

ریاست د انتخاباتی جریان په نظر کی نیولو سره چی اسداله شینواری په کی ونه ټاکل شو او حاجی قدیر د پوهنځی منتخب رییس په زور سره استعفا ته مجبور او نوموړی یی د غیرقانونی رییس په توگه بیرته وټاکه.

نو د پوهنځی استادان د حاجی قدیر سره د مخامخ ټکر له امله حاضر نشول چی کوم یو حآن د لویی جرگی لپاره کانديد کړی. نو پدی ډول نوموړی رییس د کانديد په توگه پاتی شو، له دی امله انتخاباتی جریان په یوه غیرقانونی ریفرنډم (ټول پوښتنی) باندی تبدیل شو. چی نوموړی په دی جریان کی د ۶۲ موافقو او ۲ مخالفو رایو په گټلو سره د لویی جرگی لپاره استاذی وټاکل شو.

د یادونی وړ خبره خو دا ده چی په داسی یوه علمی ټولنه کی چی جهادی او وطن دشمنه مشران لکه حاجی قدیر، استادان دی ته مجبوروی چی هیڅ څوک باید حآن کانديد نه کړی، که نه نو پخوانی سرنوشت (د پوهنځی د رییس د انتخابیدلو) سره به مخامخ شی.

احمد

اخوانی دستورونه او «چلونه»

محبب الرحمن د عزیزالرحمان زوی د لغمان اوسیدونکی چی اوس یی کور په ریگشاه مردخان کی او خپله د طالبانو په زندان کی بندی دی او څه موده هم د زرداد او له نغلو پورته یوه پوسته کی مجاهد و داسی وایی:

«د نوو تجارتی موټرو د نیولو او راگرځیدلو په هکله داسی دستور را کړ شوی وه.

- هغه موټر ونیسی چی نوی وی او نمبر پلیټ ولری.

- له نیولو سره سمدستی «شیخ صاحب بزرگ» یعنی زردادخان ته اطلاع ورکړی او د موټر د خاوند پوره معلومات

کرنېوته حئی هم قاتل او هم مقتول گڼل کیږی.» کله چی خبره ولسوال ته ورسیده، هغه مولوی صدراعظم ته احوال ورکړ چی زه غواړم مولوی کوډوخیل ونیسم. صدراعظم هم وویل چی: «مولوی ونیسه او تر څو چی ما د امر بالمعروف رییس مولوی نیک محمد سره خبره نه وی کړی له حآن سره یی بندی وساته.» ده ټینگار وکړ چی په دی هکله مخابرو کی بحث مه کوه ځکه چی نور خلک مخابری تعقیبوی او د آیات د ترجمی خبره د هر چا تر غور رسیری. د یادولو وړ ده چی ددی خبری څخه وړاندی هم مولوی کوډوخیل د جمعی ورځی په خطبی کی هیڅ کله د ملا عمر نوم نه اخیسته تر څو چی په دی هکله ټینگ اخطار ورکړ شو او نوموړی له یو حئل نوم اخیستلو وروسته مجبور شو د وزیرو له کلی څخه جلال آباد کی د مولوی خالص فامیلو ته کډه وکړی او هلته هم د طالبانو له خوا ورته وویل شول چی قومی خلکو ته به خبری نه کوی او که نه بیا مونږ د سره خبری کوو.

کاظم

د لویی جرگی ټاکنی په پوهنځی کی

د ثور د میاشتی په ۲۱ نیټه د ورځی په لسو بجو د طب د پوهنځی په مسجد کی د پوهنځی مربوطه استادان راغلل او د ټاکنی جریان په پیل کی پوهنمل محمد اسمعیل یو تن د مشرقی ولایتونو د لویی جرگی د کمسیون غړی وینا وکړه او په خپله وینا کی یی وویل چی هر استاد ددی حق لری چی لویی جرگی لپاره حآن وټاکي. ولی دوه هفتی مخکی د پوهنځی غیرمنتخب او غیرقانونی رییس پوهاند ټاکتر اسداله شینواری د پوهنځی استادان په همدغه جومات کی رابللی و او دوی ته یی وویل چی زه د

لویی جرگی لپاره حآن

کاندیدیوم، نو پدی ډول

هیله کوم چی د

انتخاباتو په جریان کی

به زما څخه ملاتړ کوی،

برعکس که له تاسو

څخه هر کوم یو استاد

حآن کانديدوی نو په

ښکاره ډول سره دی

ووايي. اما دا یوه

دروغجنه وینا وه. دا

ځکه (د پوهنځی

استادان د پوهنځی د





و کړی.

یوه ورځ د نغلو تالاشی مسئول زموږ پوستی ته راغی او هلته یی یو نوی موټر د زردادخان په امر ونيو. ما ورته وویل چی تاسی خپله ولی نه نیوه د نغلو د تالاشی مسئول وویل چی ته په دی چلونو نه پوهیږی.

زه پیره موده وروسته جلال آباد ته راغلم، د نیول شوی موټر درایور زه پیژندلی وم او ویی نیولم، موټر د مولوی خالص د دوستانو و. ما او پلار می پیر وهل او ټکول وخوړل. نو هغه وخت وپوهیدم چی گلبدین له زرداد سره او زرداد له موږ سره څه ډول «چل» کړی دی.

ش. ن.

از نتایج سنگ جنگی بین بنیادگرایان

در ۸ اپریل ۲۰۰۲ زمانی که وزیر دفاع دولت انتقالی محمدفهم از جلال آباد دیدن می کرد، انفجار مهیبی در مرکز شهر رخ داد که ۹ کشته و ۹۲ زخمی از خود به جای گذاشت. به استثنای دو نفر از تفنگداران «اتحاد شمال» بقیه قربانیان همه افراد بیگناه و اکثر شان محصلان بودند.

گفته می شود که این سو قصد علیه وزیر توسط گروهی از «اتحاد شمال» که با فهم اختلاف دارند، صورت گرفت. بار دیگر مردم بی دفاع ما قربانی سگ جنگی بین گروه های متخاصم بنیادگرا اند. بخاطر بازدید فهم از شهر، مقامات امنیتی تمام دکان ها، مکاتب و مؤسسات دیگر را بسته و از مردم خواستند بخاطر خوش آمدید فهم در کنار سرک صف ببندند. انفجار در چهارراهی مزدحم (چوک تالاشی) به وقوع پیوست که باعث خسارات سنگینی گردید. به فهم هیچ آسیبی نرسید و بعد از حادثه آنجا را ترک گفت.

ب.

سر شاخ شدن جنایتکاران در ننگرهار

لاشخواران باز هم بعد از پنج سال به دستور دستگاه های جاسوسی پاکستان وارد شهر جلال آباد گردیدند. روز شنبه ۱۵ جدی ۱۳۸۰ یکی از کارمندان «د افغانستان

بانک» بنام غلام نعمت ولد حاجی محمدغوث مسکونه قریه رهین ولسوالی علیشنگ ولایت لغمان ذریعه مکتوب جداگانه از ریاست «د افغانستان بانک» به صفت مدیر عمومی آن در ننگرهار مقرر گردید.

قبل از وی، سیدعزیز مشهور به معلم عزیز مربوط باند اسلامی گلبدین از طرف شورای جهادی ننگرهار به حیث رییس «د افغانستان بانک» مقرر گردید که وی مانند سابق (در دوران معاونیت اش در ریاست گمرک) دوباره به رشوت ستانی آغاز نمود. او همه روزه مبلغ هنگفتی از نوت ۵۰۰ افغانستانی را توسط افراد مسلحش از بازار صرافانی شهر جلال آباد جمع آوری در عوض بانکنوت ۱۰۰۰۰۰ افغانستانی را در مقابل مفاد به فروش می رساند و چک های را در مقابل ۱۰ فیصد رشوت اجرا می کند.

بعد از این که معلم عزیز اطلاع می یابد که غلام نعمت به عوض اش مقرر شده، او (غلام نعمت) را نزد خود خواسته بعد از لت و کوب و توهین بسیار در تشناب بانک حبس می نماید. بالاخره اعضای شورای جهادی ننگرهار که همه طرفداران معلم عزیز اند آمده و غلام نعمت را رها می کنند.

ز. م.

فحشای طالبی

به تاریخ ۱۲ میزان ۱۳۷۹ ساعت یک ظهر در مقابل هوتل مرحبای شهر جلال آباد نزدیک چوک مخابرات یک موتر پیجروی شیشه سیاه توقف کرد. دو نفر مسلح با موی های دراز و دو زن چادری دار پایین و داخل هوتل شدند. یکی از طالبان مسلح برادر صاحب هوتل بود. صاحب هوتل اتاق ۷ را برای شان به کرایه داد. افراد مسلح طالبان با دو زن داخل اتاق شده نان خواستند که نهایت زیاد قیمتی بود. بعد از نان دروازه اتاق را بسته و به منشی

چی زما ښځه دی څه کړه. کوچی خپله لور د هغی رسوایی نه وروسته یو چاته ورکړه چی یو اولاد هم لری خو کوچی غریب بیچاره بی دفاع سپی دی. قومندان صاحب سیداحمد تری دوسوه لکه افغانی په زوره واخیستی.

● سالاب د لغمان ولایت د علینگار د ولسوالی د غرب خواته یو کلی دی چی خلک یی پشه یی دی. د سالاب د برکلی څخه یو سپی چی آغا نومېږی، څه موده مخکی واده وکړ.

د جمعی په ورځ چی ۱۶ حمل سره سمون خوری د نوموړی ښځه د رستم زوی چی دا هم د سالاب اوسیدونکی دی وتښتوله او قومندان وردک ورته پناه ورکړه. له ده سره دوه میله سلاح کلاشینکوف او مکروف هم ؤ. قومندان وردک چی سلاح او ښځه ولیدل په دی فکر شو چی دا به څه رقم خپل کړی. قومندان وردک د ښځی اول میړه (آغا) سره ارتباط ونیو او هغه یی پټ راوغوښت او ورته یی وویل هغه سپی چی ستا ښځه تښتولی وه هغه له ما سره دی، زه یی سبا ته رخصتوم او ته ورته په لار کی کمین ونیسه سپی به وولی او ښځه به تری واخلی. آغا دا خبره ومنله او سپی ته په لار کی کښیناست. او سپی یی وویشت. د فیرونو سره سم قومندان وردک خپل افراد قومانده کړه. دواړو څخه یی دری میله سلاح واخیسته او ښځه یی هم راوسته. هغه یی په خپل کور کی کښینوله او سپی یی بندی کړ.

● څرنګه چی معلم عبدالله جان (واحدی) د گلبدین جنایتکار د نژدی ملګرو څخه ؤ، د جهادیانو په وخت کی دی د لغمان والی ؤ کوم وخت چی طالبان راغله، نوموړی د شمال ټلوالی سره یو حثای شو. د یوی کمی مودی څخه وروسته نوموړی بیرته طالبانو ته تسلیم شو. خو کله چی دی کابل ته وغوښتل شو خپل حثان یی په خطر کی ولید، دوباره د شمال ټلوالی سره یو حثای شو خو بالاخره د مسعود په پلان د حامد له طرفه په یوی توطئه کی له منځه ولاړ. خو د طالبانو د ختمیدو وروسته د هغه ورور عبدالهادی (واحدی) خپل حثان یی د لغمان والی مقرر کړی دی.

● د لغمان په مرکز کی د دوشنبی په شپه د حوت ۲۰ نیټه ۱۳۸۰ میرحیدر د سیداصغر زوی د علینگار د کتاخیلو د کلی اوسیدونکی چی نوموړی د زراعت لسانسه دی. د لغمان په مرکز کی د عرب په نامه یوه دواخانه هم لری او د جهلمتی په کلی کی اوسیدړی.

د نوموړی کور ته په پورته ذکرشوی تاریخ د شپې په یوه بجه څو نفره ورننوتل چی برکی پلنګی دریشی یی اغوستی وی کلشنکوفونه ورسره ؤ، سم له مخی یی میرحیدر ونیو او توپک یی ورته په زړه کښینېد. د نوموړی څخه یو میل روسی چره ایز، یو میل کلاشنکوف، یو میل مکروف چی دا دده شخصی سلاح وه، غیر له دی میرمن یی ورته ونیوله د هغی په غوږو کی د سرو غوږوالی او په پوزه یی د سرو زرو چارګل، د کور اسباب او نقدی پیسی ورڅخه واخیستی. پس ددی غله د کور څخه په قراره وتل خو

گفتند که کسی را نزدیک اتاق شان نگذارد. بعد از تقریباً دو ساعت از اتاق برآمده رفتند.

لغمان

سعید

د توپک زور او لویه جرګه

د لویی جرګی د کمسیون د اظهاراتو په اساس چی خلک کولای شی بی له کوم تهدید او ویری نه خپل وکیلان وټا کی. خو برعکس د علینگار په ولسوالی کی د ۱۵۰۰ شاوخوا خلک د خپل وکیل د ټا کلو لپاره راغلی ؤ. له بده مرغه ټوپک سالاران په کی موجود و او هر چا په خپله خوښه نشو کولای چی رای ورکړی. او قومندانانو چی څه رقم خوښه وه او هر څوک یی وکیل وټا که هماغسی وشو.

د راجائی په کلی کی قومندان وردک د حزب اسلامی چی فعلاً انجنیر قرار پوری مربوط دی، نوموړی بی له دی نه چی د خلکو څخه پوښتنه وکړی خپل کا کاد ټوپک په زور د وکالت د پاره کاندید کړ. نو له دی خاطر د خلکو قهر راغی او څلورمه برخه د کلی دده په ضد قیام وکړ. کله چی قومندان وردک دا حال ولید او پدی باندی پوه شو چی دا کار چا کړی دی، هغوی یی په مرګ تهدید کړل. له بده مرغه د خلکو قیام څه نتیجه ورنکړه ځکه چی زور او ټوپک قومندان وردک سره ؤ.

د جهادی او طالبی قومندانانو جنایتونه

د لغمان ولایت د علینگار ولسوالی راجائی د کلی اوسیدونکی سیداحمد د لعل محمد زوی د گلبدین جنایتکار باند سیمی ته د راتلو څخه د مخه نوموړی د یوی ټوپک په مقابل کی د خلکو غویان پیول. کوم وخت چی دغه تروریستان سیمی ته راغلل نوموړی ددی خاینانو سره مسلح شو. نوموړی قومندان ددی ناوولی باند په وخت کی ډیر جنایتونه وکړه. کله چی طالبان راغلل دی د طالبانو سره پاتی شو او د ننګرهار په هوایی میدان کی د قومندان په صفت وظیفه اجرا کوله خو د طالبانو په آخر وختو کی نوموړی قومندان، یوه کوچی په عزت تیری وکړ، چی د پلار نوم یی باغوان دی. طالبانو چی دده د نیولو هڅه وکړه دی وتښتید او د شمال ټلوالی سره یو حثای شو. وروسته له دی چی طالبان له منځه لاړل نوموړی قومندان د معلم زمان سره یو حثای شو چی معلم زمان فعلاً د امنی قومندان په صفت په ولایت کی وظیفه اجرا کوی.

د حمل په ۴ نیټه سیداحمد قومندان، کوچی ونیو او ورته وویل

میرحیدر نژدی پوستو، قومندانی او ولایت ته خبر ورکې خو هیچا دده آواز وانه وړید.

وحید

شمالی ټلواله او انسان وژنی

کله چی بی فرهنگ طالبان د لغمان څخه و تثبیتیدل او د هغوی پخوانی جهادی جاهل وروڼه لغمان ته راغلل، په هغه تیر غیر انسانی عملونو یی لاس پوری کړ.

د دلو په نیټه د حسن زئی په کلی کی د خپلو مخکنیو وژنو د گټو پوښلو مخی «خمینی» په نامه قومندان خپلو کسانو ته امر وکړ چی خان آغا د فضل الرحیم زوی وولی او بیا یی مړی همداسی پرېښود چی جسد پیر خراب شو. دا کار د گلبیدین د باند فاسد عملونه ښایی.

گل رحیم د گونپال اوسیدونکی لغمان ولایت کی یی د اسعارو تبادل کوله. د ډیرو پیسو خاوند ؤ. د شپیی تیریدو لپاره خپلو جهادی انډیوالانو سره د علی خیلو علاقی لیوا ته ولاړ. د هماغه ورځ په مابنم د جهادیانو لخوا ووژل شو.

یعقوب

د جهادیانو زور زیاتی

● په ۸ - ۳ - ۸۱ تاریخ باندی د قرغی په ولسوالی کی د حضرت علی کسان مستقر ؤ. د حضرت علی کسانو لخوا په پوی ښځی باندی تیری، د ډا کتر عبدالله لخوا ترتیب شوی نقشه وه چی د قرغی باوجدانو خلکو لاس په قیام پوری کړ. نو او ښځه د کورونو څخه راووتل او په ولسوالی یی حمله وکړه. د حضرت علی کسان یی د هغه ولسوالی څخه وویستل.

● په ۲۶ - ۲ - ۸۱ تاریخ د حضرت علی او حاجی عبدالقدیر قوتونه او مسلح کسان لغمان ولایت ته ننوتل او د قرغی په ولسوالی کی د کندی په کلی کی شل کورونه لوټ او د ټولو کورونو څخه یی زیورات او نقدی پیسی واخیستلی او د عملیاتو په ترڅ کی لس کسان ووژل شول. د لغمان ولایت ته ننوتلو په جریان او بیرته وتلو کی د حضرت علی د کسانو یو ډاټسن د ناصرک سیاه لخوا په را کټ باندی وویشتل شو، چی دوه کسان مړه او شپږ نور ژوبل شو.

● په ۲ - ۳ - ۸۱ تاریخ لغمان ولایت ته د ډا کتر عبدالله په کومک

۲۰۰ مسلح کسان راغلل. د حاجی قدیر او حضرت علی قواوی چی په لغمان کی وی خپل حثان په خطر کی ولیده، البته دا یو نوی اختلاف حاجی قدیر او حضرت علی یو طرف او جنرال فهیم په بل طرف کی واقع دی. کوم وخت چی فهیم د حاجی قدیر په ضد قوتونه لغمان ته استوی حاجی قدیر، د فهیم نفر چی د زون شرق په سطحه د فهیم په نفع د لویی جرگی په خاطر کار کاوه چی نوم یی سید محمد صافی د کنړ د پیچ دری څخه دی، دری ورځی بندی کړو بیا د فهیم په واسطه خوشی شو. حاجی قدیر د هغه څخه تضمین واخیسته چی لویی جرگی کی به د فهیم په نفع کار نه کوی. د حاجی قدیر او حضرت علی په دریځ کی تغییر راغلی د ظاهر شاه په طرف د امریکا د تربیه لاندی دی او امریکا غواړی چی حاجی قدیر په شرق کی یکه تاز د میدان شی. حاجی قدیر غواړی چی د فهیم قوت په شرقی ولایتونو کی ختم شی او کرزی او ظاهر شاه په نفع کار وکړی.

هرات

ظاهر

جنون ضد هزاره

ملاعمر فرمان اخراج اجباری ۱۴۰ خانواده هزاره را از پشتون زرغون صادر کرد. بیش از نصف قریه پشتکان پشتون زرغون را هزاره ها تشکیل می داد که ۶۰ سال پیش یک قلعه را با ۱۷۰ هکتار زمین از پدرکلان عنایت الله خان محمدزایی خریده بودند. بعد از «فتح» و کشتار مزار و سمت شمال عنایت الله خان به عنوان شفع زمین های پدرکلانش مراجعه می کند. ولسوال هزاره ها را ۵ ملیون افغانی جریمه می کند. عنایت الله نزد «امیرالمومنین» رفته از هزاره ها به نام طرفداران رژیم خلق و پرچم شکایت می کند که او را به زور اخراج کرده اند. ولسوال موسفیدان هزاره را احضار و مدارک و اسناد شان را پاره پاره کرده و ۴۸ ساعت فرصت می دهد تا قریه را ترک گویند و نیز دستور می دهد که حق ندارند دروازه و کلکین، چوب، کاه و بیده را با خود ببرند. بتاريخ ۱۵ سنبله ۱۳۷۹ کاروان هزاره ها از قریه بیرون کشیده شد. طالب بچه ها تا یک هفته به قریه هجوم آورده، دار و ندار آنان را غارت نمودند. فعلاً آن هزاره ها در شهر هرات مجبور به گدایی اند. ■

حساب هزاران مجاهد مقاومت ضد روسی از مشتی عمال سران بنیادگرا جداست که از ۷۱ تا ۷۵ بر سریر خون و خیانت تکیه داشتند

اعلامیه‌های «راوا»

قطعه‌نامه «راوا» به مناسبت دهم دسمبر روز جهانی حقوق بشر

جنایتکاران طالبی و جهادی، وقیح‌ترین دشمنان حقوق بشر

در حالیکه مردم در سراسر گیتی دهم دسمبر روز حقوق بشر را به امید تأمین ارزش‌های انسانی در سایه صلح، دموکراسی و پیشرفت تجلیل می‌کنند، در افغانستان تحت تسلط خونین بنیادگرایان، حقوق بشر طوری از سوی باندهای طالبی و جهادی پامال می‌گردد که در هیچ گوشه‌ی دنیا نظیر ندارد. بخصوص تجاوزها به حقوق زنان، در وطن بلادیده‌ی ما پیداد می‌کند.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان «راوا» به خاطر بزرگداشت روز جهانی حقوق بشر، نکات ذیل را اعلام می‌دارد:

۱- مردم دنیا باید بدانند که از زمان قدرت یافتن بنیادگرایان پس از سقوط دولت دست‌نشانده‌ی نجیب، حقوق بشر در افغانستان به طور روزافزون و وحشتناک پامال و به تحقیر گرفته می‌شود. طالبان چنانچه در باره وجود اسامه بن لادن در افغانستان به مردم دنیا دروغ گفتند ولی به زودی ثابت شد که او تحت محافظت آنان قرار دارد، در ارتباط با «انعطاف» پذیر شدن شان نسبت به حقوق بشر هر چند هم کوچک و بی‌اهمیت - نیز مطلقاً دروغ گفته و فقط می‌خواهند جهانیان را فریب داده و دولت‌هایی را برای معامله با خود جلب نمایند.

۲- بسته شدن مرزها توسط دولت پاکستان در شرایطی که جنایتکاران طالبی و جهادی زندگی در مناطق معینی را ناممکن ساخته‌اند، مصیبت مرگبار دیگری بر مصایب مردم ما و انکار ابتدایی‌ترین ارزش حقوق بشر به شمار می‌رود. همانطوریکه در اعلامیه «راوا» به این مناسبت گفته شده است، پاکستان باید تروریست‌ها و لانه‌های تروریستی را در دفترها و خانه‌های افراد منسوب به احزاب گلبندین، ربانی، مسعود، خلیلی، سیاف و طالبان پیدا کند و نه ازین مهاجران که خود بیست سال است قربانی تروریزم این باندهای جنایتکار بوده‌اند. همچنین توافق پاکستان با طالبان مبنی بر درخواست ایجاد کمپ‌های مهاجران در خاک افغانستان در حقیقت همدستی با طالبان است که می‌خواهند مهاجران تیره روز را در گروگان داشته و بر آنان هر گونه ستم و تجاوز و بی‌ناموسی را روا داشته و در سگ‌جنگی با باند ربانی - مسعود و شرکا به مثابه گوشت دم توپ مورد استفاده قرار دهند. قبل از آنکه خیلی دیر شود پاکستان باید مرزهایش را به روی مهاجران بگشاید.

۳- حمله به افغانستان به هر بهانه‌ای از سوی یک کشور یا تعدادی از کشورها فقط می‌تواند این نتایج فاجعه‌بار را برای مردم اسیر ما در پی داشته باشد: تحکیم موقعیت جنایتکاران جهادی، هموار ساختن زمینه برای مظلوم‌نمایی و اکت‌های «ملی» و «وطنپرستانه»‌ی طالبان میهنفروش و کشاندن توده‌هایی از مردم به دنبال شان. طالبان که سوار بر موج خشم و نفرت بی‌پایان مردم ما علیه آدمکشان جهادی رویکار آورده شدند، با هر حمله‌ی احتمالی به افغانستان، با تکیه بر احساسات مشتعل مردم، حاکمیت ضد انسانی شان را تداوم خواهند بخشید.

۴- چنانچه بارها متذکر شده‌ایم، اگر فعالیت‌های ظاهرشاه در سازش با داره‌های جنایت‌پیشه و رهن مسعود، دوستم، خلیلی ارکان ائتلاف شمال و غیره باشد، به عنوان کوششی در آخرین تحلیل به نفع این یا آن کمپ تروریست و میهنفروش از سوی اکثریت مردم ما مردود خواهد بود.

۵- ما همواره تأکید ورزیده‌ایم که هر گونه تلاش ملل متحد و هر مرجع یا کشور دیگر اگر توأم با خلع سلاح کامل خاینان جهادی و طالبی نباشد فاقد ارزش است و محکوم به شکست. ملل متحد، اتحادیه اروپا، امریکا، جاپان و کشورهای شش به علاوه دو اگر صادقانه خواستار حل مسئله افغانستان اند باید سران طالبی و جهادی را به عنوان قاتلان و جنایتکاران جنگی شناخته و بر کشورهای که به آنان اسلحه و پول می‌فرستند تعزیرات شدید اقتصادی و مالی را وضع کنند. تا بدین ترتیب ماشین جنگی هر دو باند تروریستی فلج شود.

۶- نه طالبان و نه جهادی‌ها منحنی خطرناک‌ترین تروریست‌ها و زیر پاکنندگان حقوق بشر، هیچکدام حق ندارند کرسی افغانستان در ملل متحد را اشغال نمایند. ملل متحد با برسمیت شناختن باند ربانی - مسعود و شرکا، بدترین توهین را نسبت به ملت افغانستان مرتکب شده است زیرا دستهای جهادی‌ها بیشتر از طالبان به خون مردم ما رنگین‌اند.

۷- مردم دنیا باید بدانند که طالبان این بدنام‌ترین سلاطین هروئین در یک‌دست شمشیر و در دست دیگر قرآن دارند تا تمامی جنایات و تجاوزهای شانرا به ارزش‌های حقوق بشر، با زورق دین و شریعت بسته‌بندی نمایند تا از یک طرف بتوانند با ارباب مردم هر گونه صدای اعتراض را با ساطور تکفیر خفه کنند و از طرف دیگر وانمود سازند که همه‌ی اعمال شان ریشه در اسلام و نیز سنن ما دارد و بنابراین مقدس‌اند و تخطی‌ناپذیر! در حالیکه هیچ دین در دنیا این همه اعمال ضد انسانی، ضد زن، ضد علم و تکنولوژی، ضد آزادی و ضد دموکراسی را تأیید نمی‌کند. بین رژیم‌های جنایتکار

بنیادگرا در دنیا طالبان پلید ترین سؤ استفاده کنندگان از دین به حساب می‌روند.

ضمناً باید از طالبان پر عده که به هیچ وجه نماینده فرهنگ و سنن خوب ما نیستند پرسید: آیا در گذشته در افغانستان زنان از آزادیهای نسبی منجمله آزادی انتخاب لباس، حق کار، حق تحصیل و غیره برخوردار نبودند؟ آیا در زمان دیگری اینهمه اقتضاح و مسخرگی در مورد لباس زنان و ریش و بروت مردان وجود داشته است؟ آیا با این قید و بندهای وحشیانه و قرون وسطایی می‌توان برای مردم فحطی زده‌ی افغانستان پیشرفت و نان و رفاه فراهم آورد؟ آیا می‌توان افغانستان را از کره زمین جدا ساخته و مردمش را از نیل به هوای حیاتی آزادی و دموکراسی برای همیشه بی‌نصیب نگه داشت؟

۸- زرداد بی‌ناموس که خود و یاران خونخوار و منحرفش را «سگ» می‌نامید، و شکارهای خود را چک می‌زد، از کریه‌ترین و مستعفن‌ترین چهره‌های جهادی و پامال‌گر حقوق بشر به شمار می‌رود، اخیراً در سطح جهانی افشا شد. ما از کلیه کشورها (در درجه اول از انگلستان)، سازمانها و شخصیت‌های معتقد به اصول حقوق بشر و دموکراسی می‌خواهیم تا نه فقط زرداد بلکه قبل از همه جنایت‌های به مراتب هولناکتر پدر و فرمانده و رهبرش گلبدین را که هم‌اکنون در آغوش رژیم تبهکار ایران به سر می‌برد، نیز مورد توجه قرار داده و به هر وسیله ممکن خواستار محاکمه او و یاران آدمخوار و متجاوزش شوند. «راوا» به نوبه خود شواهد فراوانی از جنایت‌های این کثیف‌ترین باند در اختیار دارد.

۹- سازمانها و افراد عدالت‌پسند در دنیا باید بدانند که طالبان و جهادی‌ها به هر طریقی سعی می‌کنند صدای «راوا» این یگانه صدای رسای فمینیستی دموکراسی‌خواه و ضد بنیادگرایی در افغانستان را خاموش سازند. «راوا» ضمن ابراز همبستگی کامل با جنبش‌های آزادیخواه در ایران، کردستان، فلسطین، کشمیر و دیگر مناطق، و جنبش‌های حق طلبانه زنان در سراسر جهان، از همه می‌خواهد تا با ابراز پشتیبانی در حرف و عمل از ما، اجازه ندهند توطئه‌ها علیه «راوا» به تحقق پیوندند.

واژگون باد سلطه بنیادگرایی در افغانستان و دیگر کشورها!

زنده باد اتحاد کلیه نیروهای طرفدار دموکراسی و حقوق زن در دفاع از ارزش‌های حقوق بشر!

جمعیت انقلابی زنان افغانستان

۲۰ قوس ۱۳۷۹ (۱۰ دسامبر ۲۰۰۰)

اسلام‌آباد

د «راوا» پریکره‌لیک د مارچ اتمی په اړوند

طالبان زموږ تاریخ له منځه وړي زموږ خلک باید طالبان له منځه یوسي

له څه د پاسه دوو لسیزو راهیسې افغانی میرمنو د هیواد پلورونکو ډول ډول خیانتونه او جنایتونه آزمایلی دي، چی نیستی، بدلمنی، وژنه، ویجاړی، لالهادی او په زرگونو نور مصیبتونه د هغو زیږنده ده.

که روسانو د خپلو گوها گیانود «ثور انقلاب» په واسطه، زموږ د بی دفاع ښځو زړونه، د عزیزانو په وژلو او تری تم کولو و داغل، د جهادی لیوانو په وا کمښکی زموږ ښځی د اوه کلنی ماشومی څخه تر اويا کلنی مور پوری د تجاوز په زغملو، تنبټولو او د خپلی درېدری په اور کی وسوځیدی. او نن بیا طالبان چی په بنسټیزه توگه د خپلو جهادی ورونو پل تعقیبوی، د منځنیو پیړی ایزه ستم‌کاریو په وسیلی د اسلامی شریعت تر نامه لاندی زموږ د ملت او ښځو په پاتی شوی غرور، هویت او حیثیت باندی ملنځی وهی.

په دی ورځو کی زموږ خلک د طالبانو په لاس د یکاولنگ د ټول وژنی په ویر کی ناست دی. زموږ هزاره اولس له یوه پلوه د طالبانو د ساتولی په وړاندی ولاړ دی او له بل پلوه د ایران رژیم په مرستی پوری ټلی مزدورو و حدتیانو د خنجر لاندی پراته دی چی هستی یی د قومی او مذهبی تضادونو اور ته لمن وهلو کښی نغښتلی ده.

موږ تل ویلی چی پښتانه یا غیر پښتانه بنسټ‌پالان چی شیعه وی که سنی په افغانستان کی د فجایعو اصلی عاملین دی، ترڅو چی زموږ خاوره د دی جنایتکارانو له ناولی استوگنی څخه پا که‌نشی، د سولی او امنیت ټینگیدل او د دموکراسی پر اصولو ولاړ دولت جوړیدل به هسی یو ناشونی او پوچ خیال وی. هیڅ هیواد د بنسټ‌پالی په سور دوزخ کی زموږ د خلکو د لاس او پښی وهلو پروا گیرندی. د ملگرو ملتونو هلی ځلی زموږ.

په هیواد کې هغه وخت گټورې ثابتېږي، چې لومړۍ بهرنۍ لاس وهنه بنده شي او بیا د بنسټ‌پالانو په بې‌وسلۍ کولو سره د سولې او قانوني دولت د جوړولو لپاره لار هواره شي، نه دا چې یو جنایتکار لوری پر بل اړخ غوره وگڼل شي او یا سره پخلا کړل شي. مگر په افسوس سره باید ووايو چې ملگری ملتونه یواځې پر طالبی اړخ اقتصادي بندیز لگوي، چې د هغوی پر تروریستي دستگاه هیڅ اغیزه نه‌اچوي، بلکه د خلکو د کړاو، نیستي، قحطی، او مرګ د زیاتوالي سبب گرځي، له بله پلوه دا بندیزونه له دې امله چې په تېاه کارو جهادیانو باندې ندی لگول شوي، نیمګړي دي، ځکه چې پدې توګه هغوی ځوا کم‌کېږي او د جګړې لمنه لاسپسي اوږدېږي.

د ظاهرشاه د نوو هلوځلو په اړه هم ټینګ باور لرو چې، که هغه د دښمنو ټلو څخه د هرې یوې ټلې د ټوپک تر سیوري لاندې وغواړي په افغانستان کې د سولې لپاره کوم رول ولوبوي هیڅ کله به زمونږ د خلکو ملاتړ تر لاسه نه کړای شي، همدا رنگه د «روم پروسی» کې، جهادی دارو او بنسټ‌پالانو سره د جوړجاړي کوونکو ټپورو مرتجعو عناصرو پورې اړوندو څو مشکوکو ښځو شته‌والی به هم د ده نوستونه کلک زیانمن کړي. تر ټولو دردونکی خبره خو دا ده چې میدان تر دې حده شغالی شوی، چې د همایون جریر په څیر نوم‌بدی او بې‌ناموسه سرقاتلان هم د قبرس پروسه او پروسه‌بازی په لار اچوي، هغه، گلبدین او د «حزب اسلامی» ټول سرکردگان داسې ناولی هیوادپلورونکی گڼل کېږي چې هر ورو باید په هیواد کې د ننه یا نږدې والو محکوم‌کي، د خپلو وروڼو، سوهارتو، پینوشه، خامنه‌ای او نورو تر څنګ په کلکې سزا محکوم شي. گلبدین او همایون خان جریر د هغو یو شمیر بې‌وجدانه عناصرو په راټولولو سره چې د حزب اسلامی د جنایتونو په ډله پامه غورځولو، په خپل شرف معامله‌گری کوي ټپره لویه سهوه کوي چې گڼي دا ځل به د ایران رژیم ټول او پیسو ته په نځیدلو سره د وینو څاڅکي د دوی له لمنې پا کاو بیا به‌نې هم دا یاهاغه سیمه‌ایز یا نړیوال ځوا کد زهرجنو امساق په څیر رانیوونکي واوسي. اصلی خبره دا ده چې زمونږ په خلکو باندې د ستم، خیانت او زذالت کولو لایسنس څو کاله کېږي چې د دوی د ولینعمتانو له خوا طالبانو او د رباني - مسعود باند ته سپارل شويدي.

جنایت، ظلم او ستم، تر هه گړی‌لیونیو جګړو او بې‌ساري طبیعي ناوړینونو بیا هم زمونږ په غم لېلې خلک په هیواد کې د ننه یا له هیواد څخه بهر مهاجرت ته اړ کړي دي. د هرات د مسلخ کمپ او څو نورو کمپونو کې، یواځې یوې شپې کې، په سلګونو کسانو خپل بې‌آوازه او نا کامی‌مړینی ته غیږ پرانیستله. د پاکستان په جلوزي نومي دوزخ کې هره ورځ زمونږ په لس‌ګونو کډوال د یخني، لوږې او دوا ترملو د نشتوالی له امله مړه کېږي. مگر واقعیت دا دی چې د جهادیانو او طالبانو تر ولکې لاندې افغانستان هره څنډه جلوزي او د مسلخ کمپ دی.

حنګه چې مو وویل همدا اوس تره‌نده ټول وژني د طالبی او جهادی وینو څښونکو له خوا تر سره شويدي. طالبانو خپل لاسونه په یکاولنګ کې تقریباً د ۴۰۰ نفرو په وینو ولېل، او اوس به گورو چې وحدتی مزدوران څرنگه د لسګونو او سلګونو غیرهزاره او غیرشيعه بې‌گناه هیوادوالو ویني تویوي. طالبان زمونږ د هیواد، د سترو تاریخي آثارو په ویجاړولو غواړي زمونږ خلکو او نږدې والو ته وښايي چې زیات بې‌مهاره او ډاډونکي دي، چې د خپلو بیشرمیو په مقابل کې غبرګونو ته حتی ټپره لږه پروا وکړي، نو ځکه باید خلک ورته د تسلیمیدو غاړه کېږدي، او نږدې هم د دوی منځنۍ پېړۍ ایزه وحشی او تروریستي رژیم په رسمیت وپېژني. مگر دا دیني فاشیستان له یاده وباسي چې په تندۍ کې یې د مزدوری او پیپلټوب داغ له ورایه څرګند دی. او همدا داغ د دوی واورینو اکتونو «له غروړه پک» او «خپلواک» والی، ته بې له ځنډه اور اچوي.

زمونږ خلک روسی فاشیزم خلقي او پرچمي سپو او همدا رنگه له خورو او بې‌ناموسو جهادیانو څخه ونه‌ویریدل، او اوس به هم د ټولنې د دې بدبویه طفیلیانو مخامخ یا غیرمستقیمو گواښونو ته کوم ارزښت قایل نشي، له دې امله به ژر یا ځنډ دغه نوی ځوا کم‌نشوی جنایتکاران د وینې او خیانت د خپل سربو له تخت څخه راوپرځوي.

د افغانستان د ښځو انقلابي جمعیت» په داسې حال کې چې د یکاولنګ د ټول وژني په ویر کې ناست دي، او د طالبی وحشیانو له خوا زمونږ د فرهنګي گنجینې د ویجاړولو بې‌پایه او ځپونکي غمونه په زړه کې لري، د مارچ اتمه د افغانستان د آزادۍ او سوکالۍ په هیلې لمانځې او په دې توګه نه‌پرېږدي چې دا ناڅیزه مزدوران او د دوی باداران، د دوی د جنایتونو پر ضد، زمونږ د ښځو د مقاومت سپېڅلتیا د خپلو ویرونو، وینو تویونو او جګړو د دورو تر لاندې کمزوري کړي.

ژوندی دی وی آزادي، دموکراسی او د ښځو حقوق!
مړه دی وی جهادی او طالبی خاینان!

«د افغانستان د ښځو انقلابي جمعیت»

د ۱۳۷۹ کال د کب ۲۹ (د ۲۰۰۱ د مارچ ۱۹)

پشاور

اعلاميه تظاهرات «راوا» در ۸ ثور ۱۳۸۰

۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور

۹ سال قبل با برافتادن رژیم پوشالی، حاکمیت سیاه مذهبی بر کشور ما سایه افکند و میهن ویران شده ما در چنگال بنیادگرایان هارگیر افتاد و دار و ندارش در آتش بیداد مذهبی سوخت. مردم بی پناه ما از آن روز تا حال شرایط به مراتب تلختر و دردناکتر از دوران اشغال و رژیم پوشالی را تجربه می‌کنند. کشته شدن هزاران نفر، تخریب کابل و سایر شهرها، ربودن و تجاوز بر زنان، رهنی، بستن درهای موسسات تعلیمی، فحطی، گدایی، فحشاء، آوارگی، شعله‌ور شدن جنگ‌های قومی و مذهبی... ارمان نحس جهادی‌ها و برادران بنیادگرای طالبی شان بوده است.

در فاجعه هشت ثور بنیادگرایان بیمار بر سر مردم ما چنان مصیبتی آورده اند که کمتر مردمی از کمتر رژیمی فاشیستی و خون آشام مذهبی یا غیر مذهبی دیده اند. ولی متأسفانه دنیا در مقابل این همه جنایات سکوت اختیار نموده است. برخی هم این وحشی‌گری‌ها را مسئله «فرهنگی» مردم ما دانسته و یا ترهات نمایندگان طالبان را جدی گرفته و به سفاک بودن و ضد زن بودن و ضد دموکراسی بودن رژیم آنان شک می‌کنند.

مردم افغانستان طی چند سال حکمرانی کرکسان طالبی و جهادی به ماهیت آنان پی برده و هیچگاه یکی را نسبت به دیگری ترجیح نمی‌دهند و لو هم جهادی‌ها اکت و ادای «دموکراتیک» نمایند.

شرکت احمدشاه مسعود در پارلمان اروپا و ادعاهایش راجع به «دموکراسی» و «حقوق زنان» به هیچ وجه داغ جنایات هولناک باندش را در حق مردم و بخصوص زنان بی پناه ما پاک نکرده بلکه دورویی و مکاری بیشتر او را به نمایش می‌گذارد. مردم ما به درستی او را «پلنگ در لباس ملنگ» می‌نامند.

ما بارها به نقش منفی کشورهای مختلف در مسئله افغانستان اشاره نموده ایم و یکبار دیگر به کشورهای اروپایی هشدار می‌دهیم تا اشتباه امریکا در پرورش گلبدین را با پف کردن احمدشاه مسعود تکرار نکنند. مردم دنیا باید توجه کنند که مردم ما از کرات دیگر نیستند و مانند سایر ملل آزادی و دموکراسی را دارند و لیدران جهادی و طالبی را صرفاً شایسته محاکمه به عنوان کثیفترین جنایتکاران جنگی در دادگاهی جهانی می‌دانند و نه هرگز نصب آنان به مثابه حکمرانان کشور.

کشورهای غرب اگر واقعاً متمایل به ختم جنگ در افغانستان اند باید اولاً نیروهای جهادی و طالبی هر دو را مسئول فاجعه جاری دانسته و ثانیاً و مهمتر این که همه‌ی آن دولت‌هایی را که به دوکمپ خیانتکار اسلحه و پول می‌فرستند تحت فشار قرار دهند. آنان فقط به این طریق، خواهند توانست دوستی خود را با مردم افغانستان به اثبات برسانند. ملل متحد و در رأس آن آقای کوفی عنان به هیچ صورت مسئولیت خود را در برابر مصایب مهاجران ما در دوزخ جلوزی و دوزخ‌های دیگر در داخل افغانستان با دیدار از چند خیمه نمایشی شسته و روفته، نمی‌تواند ادا نماید. ملل متحد یا هر موسسه دیگر اگر ریشه مسئله افغانستان را وجود طاعون بنیادگرایی تشخیص ندهد، قادر نخواهد بود به یافتن راه حلی به نفع مردم ما نایل شود.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به مثابه تنها سازمان ضد بنیادگرایی که با وجود تهدیدها و مشکلات فراوان توانسته فریاد زنان دربند افغانستان را به گوش جهانیان برساند، امسال نیز افتخار دارد که ۸ ثور روز به خاک و خاکستر و خون بدل شدن افغانستان توسط داره‌های تروریست و بی‌ناموس و خواهر و مادر نشناس بنیادگرا را طی تظاهراتی برگزار کرده و بدینوسیله به جهانیان حالی سازد که مردم افغانستان، ۸ ثور را سیاهتر از ۷ ثور می‌دانند و لو هم جنایتکاران طالبی و جهادی به انحای گوناگون به دفاع از آن و به تطهیر و تقدیسش بپردازند.

بگذار «فرهنگیان» فرومایه نیز با هزار حرامزادگی از مبارزه علیه دژخیمان طالبی و جهادی طفره رفته، ترس و لرز سازشکاری بیش‌مانه‌ی خود را در برابر فاشیست‌های دینی با اکت‌های مهوع «ادبی» بپوشانند و در واقع به عنوان نوکران و جاسوسان حقیر آنان عمل کنند، سرانجام شعار بزرگ «۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور» در سرتاسر میهن شغالی شده و آفت زده‌ی ما شعار مردم شد یقیناً واژگونی «امارت»‌های خون و خیانت و جهالت و برقراری دولتی مبتنی بر آزادی و دموکراسی را در پی خواهد داشت.

من اگر برخیزم

تو اگر برخیزی

همه بر می‌خیزند

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۸ ثور ۱۳۸۰ (۲۸ اپریل ۲۰۰۱) - پشاور

اعلامیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در تقبیح حملات تروریستی در امریکا

مردم افغانستان هیچ ربطی به اسامه و همدستانش ندارند!

به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جهان از خبر حمله‌ی تروریستی بر امریکا مبهوت گردید. «راوا» هم‌نوا با مردم دنیا اندوه و نفرت خود را در برابر این عمل وحشیانه و تروریستی اظهار می‌دارد. «راوا» به نوبه خود مکرراً هشدار داده بود که امریکا نباید میهنفروش‌ترین، جنایتکارترین، ضددموکراتیک‌ترین و زن‌ستیزترین احزاب بنیادگرای اسلامی را تمویل و تجهیز نماید. زیرا بنیادگرایان چه از جنس طالبی و چه جهادی که مرتکب خیانت‌ها و جنایات بی‌نظیر علیه مردم ما می‌شوند، طبعاً از ریخته شدن خون هزاران امریکایی بیگناه که آن‌ها «کافر» هم می‌شمارند هیچ ابایی نخواهند داشت و علاوه بر اینان به خاطر رسیدن و حفظ قدرت حاضرند به آسانی خود را به هر نیروی جنایتکاری بفروشند.

اما متأسفانه باید گفت که این دولت امریکا بود که ضیال‌الحق را در ایجاد هزاران مدرسه‌ایکه بالاخره طاعون طالبان از آن‌ها سر زد، کمک کرد. و اسامه نیز چنانکه بر همگان معلوم است دست‌پرورده و فرزند نازدانه سیا بوده است. ولی دردآور اینست که سیاستمداران امریکا هنوز هم از سیاست‌های بنیادگرایانوازه‌ای شان در کشور ما درس نگرفته و ازین و آن باند ورهبر بنیادگرا پشتیبانی می‌کنند. به نظر ما هرگونه حمایت و دفاع از بنیادگرایان در واقع زیر پا نمودن ارزش‌هایی چون دموکراسی، حقوق زنان و حقوق بشر است.

اگر تثبیت گردد که عاملان حمله جنایتکارانه اخیر امریکا در خارج از کشور (مخصوصاً افغانستان و اسامه) اند، بار دیگر صحت ادعای همیشگی ما را مبنی بر اینکه تروریست‌های بنیادگرا به خاطر منافع خود حتی به ارباب دیروز شان نیز خیانت می‌نمایند، ثابت می‌سازد. دولت امریکا باید بداند که حمله جنایتکارانه اخیر همانطوری که اولش نیست، آخریش هم نخواهد بود. امریکا باید یکبار و برای همیشه و در درجه اول از حمایت تروریست‌های بنیادگرای افغانی و رژیم‌های حامی شان دست بکشد.

مقامات امریکایی در اولین تحقیقات شان در مورد حمله عظیم اخیر، اسامه و طالبان را متهم نموده اند. آیا امریکا باز هم مثل سال ۹۸ در افغانستان حمله‌ی نظامی نموده و در برابر جنایات طالبان و اسامه خون هزاران هموطن بیگناه ما را خواهد ریخت؟ آیا امریکا فکر می‌کند با چنین حمله‌ای که باز هم قربانی اصلی آن هزاران هزار مردم فقیر ما خواهد بود، می‌تواند سرمنشا اصلی تروریسم را بخشکاند یا برعکس آتراگسترده‌تر و شدیدتر خواهد ساخت؟

از نظر ما حمله نظامی بر کشوری که بیش از دوده‌ای فقط فاجعه پشت فاجعه را تجربه می‌کند، هیچ افتخاری نخواهد داشت. و تصور نمی‌کنیم مطابق با خواست مردم امریکا هم باشد. دولت و مردم امریکا باید بدانند که دره‌های عمیقی مردم ستم‌دیده ما را از تروریست‌های جهادی و طالبی و اسامه آنان جدا می‌سازد.

ما در حالیکه یکبار دیگر خود را در غم طاق‌فرسای مردم امریکا شریک می‌دانیم به این باوریم که به خاک و خون نشاندن مردم افغانستان این فقیرترین و ماتم‌دارترین مردم کره زمین ذره‌ای از غم مصیبت وارده بر مردم امریکا نخواهد کاست. قلب ما با مردم امریکا است.

- مرگ بر تروریسم!

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۲۳ سنبله ۱۳۸۰ (۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱)

سند خیانت لطیف پدرام و چند شاعر دیگر خادی - جهادی

«بزم شعر و سخن» نام فلم ویدیویی‌ای است
از گردهمایی شاعران خادی - جهادی در دره کیان

این سند ویدیویی را از ما بخواهید.

بها با احتساب مخارج پست هوایی به اروپا و امریکا به ترتیب ۱۰ دالر و ۱۲ دالر امریکایی

RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan

اعلامیه «راوا» در تقبیح بمباران کشور ما توسط امریکا

سرنگونی طالبان با خیزش ملت افغانستان میسر است!

بار دیگر مردم ما بر اثر خیانت دژخیمان بنیادگرا در چنگال اهریمن جنگ و تباهی گسترده‌تری گیر آمده‌اند.

امریکا با ایجاد ائتلاف جهانی ضد اسامه و همدستان طالبی‌اش و در تلافی عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر دست به تهاجم نظامی بر کشور ما زده است. با وصف ادعای دولت امریکا مبنی بر این که فقط مراکز نظامی و تروریستی طالبان و القاعده با هدف‌گیری‌های دقیق مورد حمله قرار خواهند گرفت، چنانکه در این چند روز شاهد بوده‌ایم، در بمبارانها خون تعداد کثیری از زن و مرد و کودک و جوان و پیر ما نیز به زمین خواهد ریخت. امریکا و متحدانش اگر تا دیروزی بی‌اعتنا به سرنوشت دموکراسی در افغانستان، سیاست جهادی پروری، اسامه پروری و طالب پروری را در پیش گرفته بودند، امروز بلور بر کارد «ائتلاف شمال» مالیده و از اینرو مردم ما را در نگرانی و وحشتباری فرو برده‌اند که مبادا حوادث هولناک سال‌های «امارت» این جنایتکاران را مجدداً تجربه کنند.

مردم ما با توجه به ضربات فراوانی که از لاشخواران جهادی و طالبی دیده‌اند چشم امید به آمدن شاه سابق دوخته‌اند، ولی اگر وی با تکیه بر «ائتلاف شمال» و طالبان به اصطلاح «معتدل» روی صحنه بیاید نه تنها وجهه خود را بین مردم از دست خواهد داد، بلکه این امر موفقیت و ثبات هر نهادی را هم که ایجاد کند با خطر مواجه خواهد ساخت.

در شرایط حاکمیت قرون وسطایی طالبان، همانطوری که هیچ افغان و هیچ مسلمان شرافتمند و آگاه فریب اکت‌های ناسیونالیستی طالبان و روبا‌های مطرودش چون گلبندین را که مردم افغانستان و حتی کلیه مسلمانان جهان را به «جهاد» علیه غرب فرامی‌خوانند، نخواهند خورد، از قیافه‌گیری‌های «ضد اسامه» و «ضد تروریستی» تبهکاران «ائتلاف شمال» هم نفرت خواهند داشت، زیرا نه حدود پنج سال پس از سقوط رژیم پوشالی نجیب، سال‌های خوفناک‌ترین تروریسم و بی‌ناموسی اینان را از یاد برده‌اند و نه زمانی را که اینان خود جیره خواران و شاگردان پست عبدالله عزام و اسامه بودند. هر فرد، گروه یا دولتی که به هر بهانه‌ای از باند‌های بنیادگرا حمایت کند، دشمن مردم افغانستان است. اکنون گروه‌های «ائتلاف شمال» همچون درندگانی گرسنه بیتابانه در کمین‌اند تا سوار بر تفنگ امریکا و متحدان به کابل هجوم آورند و به تناسب حدود و ثغور «فتوحات» شان علاوه بر نیل به «مرحله دوم تکاملی» تبهکاریهای شان، برای کسب مقام در «امارت» زمینه چانه‌زدن داشته باشند و در نتیجه یکبار دیگر آرزوی مردم ما را بخاطر استقرار دولتی پایدار، دموکراتیک و مورد قبول اکثریت بریاد دهند. ادامه حملات امریکا بر کشور ما و تعداد فزاینده قربانیان بی‌گناه آن نه تنها مستمسک به دست طالبان خواهد داد، بلکه تقویت نیروهای بنیادگرا در منطقه و حتی جهان را نیز موجب خواهد شد.

در برابر مردم ما این دو مسئله قرار دارد:

باریسه کن کردن یکبار و برای همیشه طاعون طالبان و القاعده - هر چند که در رویش و جان گرفتن آن هیچ سهمی نداشته‌اند - و ایجاد دولتی مبتنی بر ارزش‌های دموکراسی، یاسپردن افغانستان به دست نیروهایی که وابستگی، فساد، میهن‌فروشی و بربریزم در سرشت شان است. بنابراین هموطنان ما باید دست به کار شوند، باید در هر سطحی مقدور به مقاومت و قیامی سرتاسری جهت روییدن طالبان و اسامه‌های شان بپاخیزند تا جهان بداند که مردم هر چند بشدت خسته، مجروح، سوگوار و خیانت دیده‌ی افغانستان نه صرفاً در حرف که در عمل هم ربطی به جنایتکاران نداشته و یک مشت تروریست عرب یا غیر عرب را «مهمان عزیز» نمی‌پندارند.

تنها قیام سرتاسری است که از تکرار فاجعه جلوگیری و با حضور نیروی حافظ صلح ملل متحد یا احتمالاً بدون آن شرایط را برای تاسیس دولتی موقت و تدارک انتخابات مهیا خواهد ساخت. ما یقین داریم که وقتی دست عمال بیگانه بخصوص از نوع بنیادگرای آن در کار نباشد، کلیه اقوام و مذاهب در کشور ما به رغم خواست شیطانی بنیادگرایان، برای نیل به والاترین منافع ملی دوش به دوش هم در راه افغانستانی سربلند و آزاد همبستگی بزرگ شان را به اثبات خواهند رسانید.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» از تمامی نیروهای ضد بنیادگرا و طرفدار آزادی، دموکراسی و حقوق زن و نیز از شاه سابق افغانستان می‌خواهد تا دیر نشده نقش شان را در برپایی قیام مردم و خنثی کردن نقشه‌های دشمنان داخلی و خارجی، میهن ایفا نمایند. مردم صلحدوست و عدالت پسند سراسر دنیا با مردم افغانستان خواهند بود.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۱۹ میزان ۱۳۸۰ (۱۴ اکتوبر ۲۰۰۱)

اعلاميه تظاهرات «جمعيت انقلابى زنان افغانستان» (راوا) به مناسبت روز جهانى حقوق بشر

«ائتلاف شمال» خونريز ترين نقض كنندگان حقوق بشر

طالبان قرون وسطايى، با وصف دروغگوئى و لاف و گزاف هاى استفراغ آور، با وصف فتواهاى پرطمطراق ملاعمر و اسامه براى «جهاد»، به علت شديداً منفور بودن نزد اكثريت ملت ما و ساير ملل، در نخستين روزهاى حملات دولت امريكا كه تا دو سال قبل با آنان «كار ميكرد»، همچون پرگاه بال بال شدند و درست مانند برادران جنايتكار گلبدينى شان، ريش و پروت رازده و لنگى و تنبان را رها کرده به هر سو گر بختند. اين آخر كار كليۀ دژ خيمان تاريخ است كه بخواهند زير نام مذهب و سنن و قوميت بر مردم ستم روا دارند.

ولى چنانكه عده اى در كابل اظهار مي دارند، ملاعمر خان و آقاى اسامه بن لادن به جاى آنكه كشته شوند، بهتر است تا زمانى كه بپسند در قفسى مخصوص نگهدارى و در سراسر جهان به نمايش گذاشته شوند تا براى تمام بنيادگرايان اسلامى و غير اسلامى كه هوس اعمال فاشيزم و عوامفريبى مذهبي را بر مردم در سر مى پروراند، درس عبرت باشد.

پف شدن مفتضحانه طالبان بيسواد و جاهل در درجه اول لكه ي ننگ نازدودنى ايست بر جبين ايدئولوگ هاى آنان نظير اسحق ننگارگر، داكتر خليل الهاشميان، نبى مصداق و غيره كه تا توانستند و قيحانه به دفاع از طالبان نوشتند و جار زدند. اين رجز خوانان و عوامل خطرناك طالبان اگر آنقدر غيرت ندارند كه خودكشى كنند يا از ادامه زندگى در غرب «كافر و منحط» دست بكشند، لااقل بايد خود را به دستگاه هاى ضد تروريستى امريكا و انگلستان معرفى نمايند تا ديده شود كه چگونه و در چه سطح در حادثه ۱۱ سپتمبر مرتبط بوده اند. اساساً اگر غرب در مبارزه ضد بنيادگر اى جدى مى بود، تا حال بايد همه ي اين «مغز» هاى خرد و بزرگ طالبان و القاعده را از كشور هاى مختلف جمع کرده در طياره اى نشانده و به مخفيگاه هاى ملاعمر و اسامه مى فرستاد تا قهرمانان وطنى و عرب و پاكستانى شان در آخرين كوشش براى پيشبرد «جهاد بر ضد كفار» تنها نمى بودند!

«جمعيت انقلابى زنان افغانستان» به نوبه خود آرزو داشت از روز جهانى حقوق بشر امسال عمدتاً در افغانستان بزرگداشت به عمل آورد. اما پيدا شدن سر و كله جنايتكاران «ائتلاف شمال» سوار بر سر نيزه ي امريكا در نقاط مختلف كشور، اين آرزو را برباد داد. ولى «ائتلاف شمال» بايد بداند كه امسال سال هاى ۹۲ تا ۹۶ نيست كه باند خاين گلبدين شهر را به راکت بيندد، باند خاين خليلى چشم مردم غير هزاره را بكشد، باند خاين سياف ميخ بر سر مردم هزاره كوبيده و آنان را در كاتينرها كباب كند، و باند ربانى باشندگان افشار و نواحى ديگر را از تيغ كشيده و روى تمامى تبهكاران تاريخ را در بى ناموسى و رذالت نسبت به دختران و زنان و پسر بچه هاى ما سفيد نمايند. «ائتلاف شمال» بايد بداند كه زخم هاى ناسورى كه مردم ما طى شش سال «امارت» خون و خيانت آنان خورده اند، هنوز روح و تن هموطنان ما را به سختى مى آزارد و بنا بر اين اكت هاى «دموكراتيك» و از «حقوق زن» سخن گفتن آنان را به هيچ وجه نميتوان به معنى تغيير ماهيت تروريستى بنيادگرايانه ي شان تلقى كرد.

مادر تكيده اى كه سر و صورت آرايش كرده و با كف و كالر رهبران معين جهادى را در تلويزيون مى ديد، گفت: «من خون پسرانم را در زير نكتايى و دريشى سر كرده هاى «ائتلاف شمال» مى بينم». اين زبان حال اكثريت مردم داغ ديده ي ماست.

مردم دنيا بايد جنايتكاران «ائتلاف شمال» را بشناسند. اينان كسانى اند كه دموكراسى و انتخابات را معادل كفر اعلام نمودند؛ اينان بودند كه به مجرد غضب قدرت پس از تركيدن حباب دولت پوشالى نجيب، قبل از هر اقدامى در جهت تأمين صلح و رفاه مردم آفت رسيده افغانستان، زنان را هدف قرار داده و ضمن تحميل قيود هاى گوناگون، حجاب را اجبارى اعلام داشتند؛ پيش از طالبان وحشى، اين آقاى ملايونس خالص بود كه بت باميان را گلوله باران كرد؛ اين خاينان به طور غير قابل مقايسه با طالبان، متجاوز به عفت دختران هفت ساله تا مادران هفتاد ساله بودند؛ جامعه جهاني بايد بداند كه رهبران «ائتلاف شمال» بنا بر ارتكاب چندين قتل عام، تاراج سرمايه هاى ملي و آثار تاريخى، ستاندن پول هاى فراوان از مردم و جنايت هاى بيشمار ديگر فقط سزاوار نشستن کنار جنايتكاران جنگى در محكمه هاى بين المللى اند و نه هرگز در صدر حكومت افغانستان.

ما از همان اول به اجلاس بن به علت وجود بنيادگرايان و مخصوصاً سر جنايتكار مشهور همايون جرير - كه اخيراً صاحب پليدش گلبدين به طالبان پيوست - به ديده ي شك مى نگريستيم و تركيب اعضاى حكومت موقت كه در برگيرنده خونخواران جهادى و دو خانم يكي از رهبران حزب مزدور و جنايتكار وحدت و ديگرى از ميهن فروشان مشهور پرچمى است، نشان داد كه متأسفانه ملل متحد موفق نشد مردم ما را در به دور انداختن لاشه متعفن جلا دادن «ائتلاف شمال» يارى دهد. ملل متحد بايد بداند اگر تمامى اعضاى حكومت در افغانستان نيز متشكل از اين قماش خانم ها باشد، براى زنان ما مظهر آزادى و رستگارى به حساب نخواهد رفت. مگر ملل متحد نمى داند كسانى كه تا ديروز به قسم و قرآن خوردن در مكه و مدينه در حضور اربابان پاكستانى، ايرانى و عربستانى خود وفادار نماندند چگونه به امضا بر ورقه اى در بن متعهد خواهند ماند؟ كه اين خود فروختگان جهت نيل به مقاصد پست مقام طلبانه و شخصى باز هم خود را ارزان به قدرتهاى كهنه و جديد خواهند فروخت و در نتيجه پاى مداخلات خارجى را در افغانستان باز كنند؟ كه اين تبهكاران نو بودوران رسيده صرفاً تشنه قدرت و مقام به هر قيمتى اند و به اين منظور هر لحظه در پى توطئه براى دريدن شكم يكديگر اند؟ مگر ملل متحد نمى داند كه «ائتلاف شمال» كه بارها به دهها قافله مواد ملل متحد دستبرد زدند و محمود ميسترى آنها را به درسى

«داره‌های ره‌زنان» خواند، هرگز صالح نیستند که بلیون‌ها دالر را زیر نام اعمار مجدد افغانستان در دست بگیرند؟ ما یکبار دیگر به ملل متحد و جامعه بین‌الملل هوشدار می‌دهیم که تعلل در گسیل نیروهای حافظ صلح ملل متحد، در واقع راه را برای تکرار حمام خون و فجاج بی‌نظیر سال‌های ۹۲ تا ۹۶ باز گذاشتن است. سگ‌جنگی جاری بین باند وحدت و دوستم به مزار شریف محدود نخواهد ماند. ملل متحد اگر واقعاً به آزادی، یکپارچگی و دموکراتیزه شدن افغانستان می‌اندیشد نباید به هیچ بهانه و عنوانی به پشتیبانی از «ائتلاف شمال» ادامه داده و هر کشوری را که بکوشد به این آدمکشان اسلحه و پول ارسال دارد، به نحوی جدی و قاطع مجازات کند. تنها در اینصورت، در صورت ایجاد دولتی رها از جرثومه بنیادگرایی و مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک است که صلح و ثبات و اعمار افغانستان تحقق پذیر خواهد بود. محض پایان یافتن نکبت برقع، ابداً به معنی کسب حقوق و آزادی زنان نمی‌باشد. «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به مثابه یگانه سازمان فمینیستی ضد بنیادگرا بر این باور است که فقط در شرایط استقرار دولتی دموکراتیک و سکیولر، زنان افغانستان قادر خواهند بود از زیر بار قرن‌ها ستم کمر راست کرده و برای برابری با مردان برزمند. میهن ویران و ماتمدر ما از چنگال جنایتکاران طالبی جهید ولی مجدداً در بن‌بست جلادان جهادی گرفتار آمد، بن‌بستی که وصف آن شاید با هیچ زبانی جز زبان قدرتمند و باشکوه احمدشاملو میسر نباشد.

در این بن‌بست

به کشتن چراغ آمده است.
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد
آنک قصابانند
بر گذرگاه‌ها مستقر
با کنده و ساطوری خونالود
روزگار غریبی‌ست، نازنین
و تبسم را بر لب‌ها جراحی می‌کنند
و ترانه را بر دهان.
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
.....
ابلیس پیروز مست
سور عزای ما را بر سفره نشسته است.
خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد

دهانت را می‌بویند
مبادا گفته باشی دوستت می‌دارم.
دلت را می‌بویند
روزگار غریبی‌ست، نازنین
و عشق را
کنار تیرک راهبند
تازیانه می‌زنند.
عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد
.....
به اندیشیدن خطر مکن،
روزگار غریبی‌ست، نازنین
آن که بر در می‌کوبد شباهنگام

لیکن «راوا» همراه مردمش برای شکستن این «بن‌بست» از پا نخواهد نشست.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۱۹ قوس ۱۳۸۰ (۱۰ دسامبر ۲۰۰۱)

اسلام‌آباد

اعلاميه «راوا» بعد از اعدام قاتلان مينا

انتقام خون مينا در مبارزه بر ضد بنيادگرایی و برای دموکراسی معنا می یابد

احمد سلطان و محمد هما یون خادی - گلبدینی که متهمان اصلی قتل مينا بنیانگذار و رهبر «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) بودند به تاریخ هفت ماه می ساعت چهار صبح به حکم محکمه عالی پاکستان به دار آویخته شدند. به این مناسبت «راوا» مراتب آتی را به آگاهی میرساند:

۱) طی پانزده سال، «راوا» راه پر فراز و نشیبی را در به محاکمه کشاندن قاتلان مينا پیمود. ما هرگز فراموش نخواهیم کرد زمانی را که خون مينا به زمین ریخت اما به استثنای قسم خوردگان به خون شهیدان، صدای اعتراض هیچکسی برای اعتراض بر نخواست؛ هیچ وجدانی بیدار نشد تا از انتقام و ادامه راهش بگوید. بنیادگرایان و شرکای شان به رقص درآمدند و گروه های معین «انقلابی» کاذب و منفعل سکوتی ننگین اختیار کردند. لطیف پدram خادی - جهادی بی وجدانی را به حدی رساند که علنا به مینای جانباخته دشنام داد؛ «شاعره» ای نه «دل سوخته» بلکه در واقع «وجدان سوخته» با بلندپروازی نفرت انگیزی او را زنی هموزن خودش خواند و شاعری تسلیم طلب «به پای مرمیرین» معشوق جفاکارش افتاد اما از سرودن برای حماسه ی مينا، شرمنده و سیاه و طفره رفت...

ولی اینک نماینده دولت افغانستان در کوپته از «راوا» تقاضای عفو دو جنایتکار خادی - گلبدینی را میکرد، به این اساس که گویا «اعدام دو هموطن در دیار دیگر به غیرت افغانی بر میخورد»!

اما او توجه ندارد که غیرت افغانی و غیر افغانی باید زمانی تور میخورد که قلب زنی، اولین زن سیاسی تاریخ ما که هیچ گناهی دیگر نداشت جز وطنپرست و انقلابی و ضد بنیادگرایان بودن، در دیار بیگانه شکافته میشود و بعد هم به او و سازمانش فحاشی میشود.

در آنزمان دفاع از مينا و محکوم ساختن باندهای جهنمی خاد و گلبدین افتخار داشت اما کار برای بخشودن قاتلان مينا امری بی افتخار است. نماینده محترم شاید ندانسته آلت پیشبرد آخرین تلاشهای بنیادگرایان حاکم در دولت موقت شده بود. به نوشته مطبوعات پاکستان انجنیر عبدالرحیم وزیر مخابرات (همان فردی که در سالهای پیش از ۱۹۹۲ همچون لومپنی تفنگدار و تحت حمایت حکومت پاکستان به فروشندهگان «پیام زن» در اسلام آباد حمله می آورد و کتابفروشیهای دارای نشریات «راوا» را به شیوه بدمعاش های فلم های هندی تهدید میکرد) از تماس گرفتن مستقیم با ما به خاطر ماهیت و گذشته اش خجالت کشید، و درخواست عفو را به جنرال مشرف داده بود. این به خوبی رشته ی ناگسستگی خاینان جنایتکار باند ربانی را با باند گلبدین و یاران خادی شان نشان میدهد. کاش آقای قونسل افغانی در کوپته که در حسن نیت وی نمیتوان تردید داشت این نکته را درک کرده و به جریان رهانیدن دو قاتل از چنگ عدالت، جریانی راه افتاده توسط بنیادگرایان نمی پیوست. آیا برای وی مشکل است تصور کند، اگر حادثه در افغانستان تحت کنترل جنایتکاران بنیادگرا اتفاق می افتاد، چه «عدالتی» در مورد خون مينا صورت میگرفت؟ ما بسیار خوشحالیم که محاکمه قاتلان نه توسط رژیم پوشالی، نه سالهای خون و خیانت ۹۲ تا ۹۶ و نه در دوران بربریت طالبی، بلکه در پاکستان جامه عمل پوشید.

۲) «راوا» مخالف اعدام محکومان است. ما می خواهیم در جامعه ویران ما هم زمانی برسد که دیگر نه جنایتکارانی از نوع احمد سلطان و همایون بروز کنند و نه حکم اعدامی به اجرا درآید. ولی خوب می دانیم که تا برآورده شدن این ماحول، راهی بسیار طولانی در پیش خواهد بود.

۳) وارثان مينا - دخترش و خواهران دوستیار شهیدش - با وصف کاملاً متعهد بودن به مواضع «راوا» در برابر تقاضاهای دایر بر بخشایش قاتلان به درستی ابراز داشتند که صرف نظر از باندهای بنیادگرا، با توجه به فرهنگ سیاسی و سطح بسیاری نیروهای سیاسی کشور حتماً شایع میشد که «راوا» در مقابل پول هنگفتی که دریافت کرده یا نایل به «مقام و موقعیتی» در دولت موقت یا هر دو، به اجرای حکم رای نداده است. و به اینصورت «راوا» به آسانی اتهام کثیف معامله گری با خون شهیدان را خواهد خورد. این خطر قوت بیشتری کسب کرد وقتی همین دیروز برای ما پیشنهاد پرداخت چند صد هزار دالر و بیش از یک میلیون دالر بطور نقد شد. علاوه ما چند پیام تهدید آمیز دریافت کردیم. از اینرو انصراف از تأیید حکم محکمه عالی پاکستان، میتوانست، به منتهی تر رسیدن ما تلقی شود، درحالیکه «راوا» بار بار اعلام داشته است که خون هیچ عضو سرختر از خون مينا نیست و از تهدیدهای خاینان بنیادگرا ترسی به دل راه نداده و نمی دهن.

از جانب دیگر چنانچه «راوا» مکرراً اظهار نموده است، مينا قربانی یک دشمنی جنون آمیز چند جنایتکار نه بلکه قربانی یک رژیم و مکتب فکری - خادی و بنیادگرایی - به شمار میرود. پس انتقام وی به هیچوجه با اعدام خود گلبدین یا دهها حتی صدها گلبدین و خادی و شرکا گرفته شده نمیتواند. انتقام واقعی مينا تنها و تنها با مبارزه قاطعانه و تا به آخر علیه بنیادگرایان و بقایای خاد و حامیان خارجی شان و به خاطر دموکراسی و حقوق زنان معنا می یابد. بنا بر اساس اصل اعتقادی فوق هم، ما خواستار آن بودیم که زندگی دو قاتل در زندان به سر آید و نه حتماً با اعدام.

۴) با وصف اعدام دوتن از قاتلان مينا، «راوا» تلاشهایش را جهت تعقیب قانونی تمامی همدستان قاتلان که یکی از آنان مقیم آلمان است، کماکان

ادامه خواهد داد.

۵) «راوا» با پدر احمد سلطان معدوم احساس همدردی می کند. پسر جوانتر او در جریان جنگ ضد روسی به شهادت رسید، دختر جوانش که از جنایت برادرش آگاهی یافته بود و نتوانست به موقع به سلطان دست یابد، از فرط استیصال و اندوه خودکشی کرد و حالا آخرین فرزندش را با داغ خون مینا در پیشانی اش از دست می دهد. او می تواند به داشتن پسری چون سلطان مسعود به خود بیبالد اما جنایت ننگین احمد سلطان هیچ ربطی به او ندارد.

۶) به این وسیله «راوا» می خواهد از تمام آن وکلای مدافع پاکستان که زمانی همبستگی شان را با ما با امضای توماری در سال ۱۹۹۴ انعکاس دادند و مشخصاً از وکیل «راوا» آقای اسلم چشتی و نیز کلیه قضات و وکلای تشکر خود را ابراز میدارد که با صدور حکم اشد مجازات علیه دو قاتل، لکه حکم شرم آور قاضی عنایت اله کانسای دایر بر بری الذمه ساختن دو قاتل معترف در سال ۱۹۹۲ را نگذاشتند در کارنامه و دستگاه قضایی پاکستان تکرار شود.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۱۸ ثور ۱۳۸۱ (۸ می ۲۰۰۲)

اعلامیه تظاهرات «راوا» در ۸ ثور ۱۳۸۱

هشت ثور سیاهتر از هفت ثور

هم میهنان ستمدیده،

اولین بار که در ۱۹۹۲ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) طی تظاهراتی شعار «۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور» را بلند نمود، جنایتکاران بنیادگرا سخت دندان خای خای کردند، به بی ناموسانه ترین اشکال به ما حمله کردند، به تهدید پرداختند و هر چه در انبان فحاشی و هرزه درایی خود داشتند علیه «راوا» به کار گرفتند. ولی از آنجایی که «راوا» از تهدید تروریست های باندهای ربانی - مسعود، سیاف، گلبدین، خلیلی و شرکانترسید و بوی خیانت ها و رذالت های اینان هم بالا و بالاتر گرفت، توده های بیشتری درستی این شعار را دریافتند و جامعه جهانی هم متوجه شد که آنانی که از ۹۲ تا ۹۶ پس از باد شدن رژیم پوشالی به قدرت نشاندند، جنایتکاران حرفه ای بیش نیستند، ارباب و قوله کشیدن های باندهای تروریستی برضد «راوا» نیز تخفیف یافت. و عده ای از این اراذل مقارن جشن نوروزی امسال که «راوا» به همکاری چند بنیاد تعلیمی و ورزشی آزادخواه ترتیب دیده بود، تهدید نامه هایی در روزنامه «وحدت» و بصورت شبنامه برضد «راوا» و هموطنان هنرمند و ورزشکار ما به امضای «بهر» انتشار دادند که در دهان خود شان خشک شد و هیچکس آنها را جدی نگرفت. اگر سانحه زلزله نهرین نمی بود ما برنامه موسیقی بزرگی را نیز که تدارک دیده بودیم مخصوصاً به رغم تهدیدهای این خاینان آدمکش، عملی می ساختیم. حضور بیش از ۱۳ هزار نفر در مراسم مذکور لگدی بر پوزه ی فاشیست های مذهبی بود.

پس از گرفته شدن زمام قدرت توسط آقای کرزی، «راوا» باز هم هشدارباش داد که جنایتکاران «ائتلاف شمال» چهره حکومتش را داغدار و عاری از اعتماد مردم به آن می سازد. و تنها با طرد و محاکمه آنان است که مردم و بخصوص زنان زجر دیده ما احساس امن و آزادی کرده و اعمار مجدد کشور قبرستان شده ی ما رو ال عادی خود را خواهد پیمود.

اینک دیگر «راوا» نه بلکه آقای کرزی خودش هست که با وصف محصور بودن توسط جلاخان «ائتلاف شمال»، فریاد می کشد:

«حامد کرزی در ۲۱ اپریل اظهار داشت که اعمال جنگ سالاران زندگی را بر مردم عادی مصیبت بار ساخته است. او گفت که در هنگام دیدار ماه گذشته اش از مناطق زلزله زده نهرین درخواست اصلی از دولت نه کمک های امدادی بلکه ایجاد امنیت گسترده بود. حتی در آنجا هیچ چیز دیگری نمی خواستند جز امنیت و آرامش.» (خبرگزاری فرانسه ۲۲ اپریل ۲۰۰۲)

البته هئیت امدادی «راوا» که به منطقه رفته است خیلی بیشتر از این التجاهای دردناک و تکاندهنده شنیده اند.

این اظهارات قبل از همه بر ادعاهای «راوا» صحه می گذارد که تا زمانی که حتی یک فرد وابسته به باندهای جنایتکار جهادی در دولت باشد، آن دولت لکه دار و معیوب است؛ که حوادث پس از ۱۱ سپتامبر نه تنها به آزادی کشور ما نه انجامید بلکه از یک در اگر گرگان خون آشام طالبی بیرون رفتند، از در دیگر سگان دیوانه ی «ائتلاف شمال» جایگزین شدند؛ زنان شامل در دولت و در کار لویه جرگه و غیره همه زنان سرکاری، مشکوک و مخصوصاً وابسته به باندهای بنیادگرا اند که نه تنها به هیچوجه نمایندگی از اکثریت زنان داغدار کشور نمی نمایند بلکه به عنوان عمال خطرناک باندهای مذکور از ایجاد دولتی باثبات مبتنی بر ارزشهای دموکراسی جلوگیری می کنند؛ انتشار نشریات منتشره متعدد بشدت مبتذل در کابل که بوی سازش آنها با بنیادگرایان باند ربانی - مسعود از دور آزاردهنده است و در عینحال حمله اوباشان ربانی - مسعود به کتابفروشی هایی که «پیام زن» و نشریات «راوا»، را می فروشند نشانه آزادی مطبوعات نه بلکه مسخرگی و حرامزادگی با این ارزش اولیه دموکراتیک بشمار می رود؛ قاتلان داکتر

عبدالرحمن هنوز به مثابه وزیران ولوی درستیز و غیره فعال مایشا اند؛ هیچکدام از خاینان ملی دستگیر و به محاکمه کشانیده نشده است؛ دستگیری تروریست‌های «برادر قیادی» گلبدين توسط خادِ فهمیم خان و شرکا فقط دعوای بین «برادران دینی» جنایتکار و کوششی برای استتار توطئه‌ها و تحکیم پایه‌های خودشان در دولت بوده و ربطی به خواست میرم مردم دایر بر محکوم شدن تبهکاران مذکور ندارد. محاکمه و مجازات گلبدين و سرداره‌هایش فقط و فقط در کنار «برادران جهادی موثرش» ربانی و فهمیم و شرکا معنادار خواهد بود.

آن نکات فوق همه حاکی از وجود سرسخت عواملی در کشور است که تا وقتی از بین نرفته اند، مردم ما از زیر بار بیش از دود دهه فاجعه پشت فاجعه و بربادی کمر راست نخواهند توانست.

در آستانه برگشت ظاهرشاه به کشور، «امیر» برهان‌الدین ربانی و «بچه»‌هایش (رجوع شود به کشتن «واسوخت» توسط بچه‌های جمعیتی - مجاهد ۲۳ دلو ۱۳۶۷) و مشخصاً عاملی از او در فرانسه موسوم به محراب‌الدین مستان با وقاحتی در خور ماهیت پلیدشان مخالفت خود را با «احیای سلطنت» ابراز داشتند تا علاوه بر کرتی و پتلون و نکتایی به برکردن در برابر غرب، از لحاظ «نظری» هم «ثابت» سازند که تئوکراتهایی «متمدن» اند در حدی که حتی «سلطنت» را پدیده‌ای تاریخ زده و غیر امروزی می‌نگرند!

ما در رد این اکت‌های منزجرکننده چیزی نمی‌گوییم جز تکرار همانی که سال‌ها قبل گفته بودیم یعنی که برهان‌الدین ربانی و برادران خاین «قیادیش» گلبدين و سیاف و خلیلی و «بچه»‌های نکتایی پوشش بدانند که مردم ما حتی پاپی گک ظاهرشاه را هم بر شما ترجیح می‌دهند. ظاهرشاه خود مکرراً اعلام داشته که مایل به احیای سلطنت نیست ولی اگر به فرض هم چنین شود، یاد شما جنایتکاران باشد که مردم آن را بر «امارت» خون و خیانت و فساد شما برتر خواهند شمرد هر چند که از سوی دلالان مطبوعاتی شما «امید» و لطیف پدram و اکرم عثمان و رهنورد زریاب و غیره تطهیر و تلطیف شود.

مردم مارستن از زنجیر کثیف بنیادگرایی و اعمار افغانستانی نوین بر مدفن خاینان دژخیم طالبی و «ائتلاف شمال» را مقدم‌تر و اساسی‌تر از هر چیز دیگر می‌بینند تا تکرار روزهای سیاه ۷ ثور و سیاه‌تر از آن ۸ ثور را هرگز اجازه ندهند.

نمایش‌های «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) تا زمان برافتادن کامل سایه شوم سیاه‌روز ۸ ثور نه صرفاً در پاکستان و چند کشور غربی بلکه امید در اقصی نقاط افغانستان نیز انجام گیرد.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۸ ثور ۱۳۸۱ (۲۸ اپریل ۲۰۰۲)

راولپندی

منتشر شد:

مجموعه‌ای ۳۸۰ صفحه‌ای
از نوشته‌های مطبوعات دنیا
درباره «راوا» در دو سال اخیر

آن را در بدل قیمت و هزینه پستی آن ۲۰۰.۰۰۰ افغانی

(۲۰ دالر امریکایی) بدست آورید

RAWA
in the
WORLD
MEDIA

کشتار ارزگان، زخمی دیگر بر پیکره‌ی خونچکان ملت ما

مردم ما خواهی نخواهی شکل مبارزه علیه موجودیت نظامی امریکا و متحدانش را بخود خواهد گرفت.

حد جبران خساره‌ی مادی قربانیان کشتار ارزگان از طرف دولت امریکا نیز آن قدر ناچیز و مسخره است که بر هیچ زخمی از زخم‌های قربانیان مرهمی به شمار رفته نمی‌تواند.

در این شرایطی که کشور ما فاقد دولتی دموکراتیک و مبتنی بر اراده اکثریت مردم است، تنها صدا بر ضد اینگونه فجایع از سوی سازمان‌های طرفدار دموکراسی و ضد بنیادگرا متصور خواهد بود که باید هرچه گسترده‌تر و رساتر شنیده شود.

«راوا» خود را در ماتم کشته شدگان ارزگان شریک می‌داند. ■

پارچه پارچه شدن ده‌ها و مجروح شدن صدها تن عموماً زن و کودک توسط بمباران نیروهای امریکایی در قریه‌ای در ارزگان که برای شرکت در مراسم عروسی‌ای گرد آمده بودند، مردم شوربخت ما را به غمی تازه نشانده. در پی این سانحه، هموطنان ما با خشم و بیزاری حضور نیروهای مسلح امریکایی در کشور را که این همه از مردم بی‌گناه قربانی می‌گیرد، زیر سوال قرار دادند.

«راوا» پیوسته اظهار داشته که عملیات امریکا در افغانستان را عملیاتی علیه مشتی دوستان و عزیزان سابقش می‌داند که از کنترلش خارج شده‌اند. ولی «راوا» در عین حال بر آنست که اگر یک چنین بی‌توجهی‌های خونین از سوی نیروهای امریکایی ادامه یابد، نه فقط جنایتکاران القاعده و طالب از آن استفاده خواهند کرد بلکه اعتراض



عکس اعضای «جبهه ائتلاف برای دموکراسی در افغانستان» را نشان می‌دهد که علیه قتل اهالی بی‌گناه ارزگان در برابر دفتر ملل متحد در کابل دست به تظاهرات زدند. اگر «جبهه ائتلاف» موضعی قاطع بر ضد کلیه باندهای بنیادگرا داشته باشد، «راوا» به آنان درود فرستاده موفقیت شان را آرزو می‌کند.

در شماره‌های آینده

... و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر

اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن شرق

«سپیده» ای که نبود

نگاهی بر محتویات نشریه «سپیده»

«حرفی در دفاع از حقیقت»

یا تلاشی بی‌شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟

اشاره‌ای به مقاله‌ی داکتر محمد عثمان روستارتره‌کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

ترکیدن پوقانه «مقاومت درون مرزی»

توسط مدافعان شرمنده آن رهنورد زریاب و پرتونادری

مصاحبه با سه نویسنده سه کتاب درباره

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

